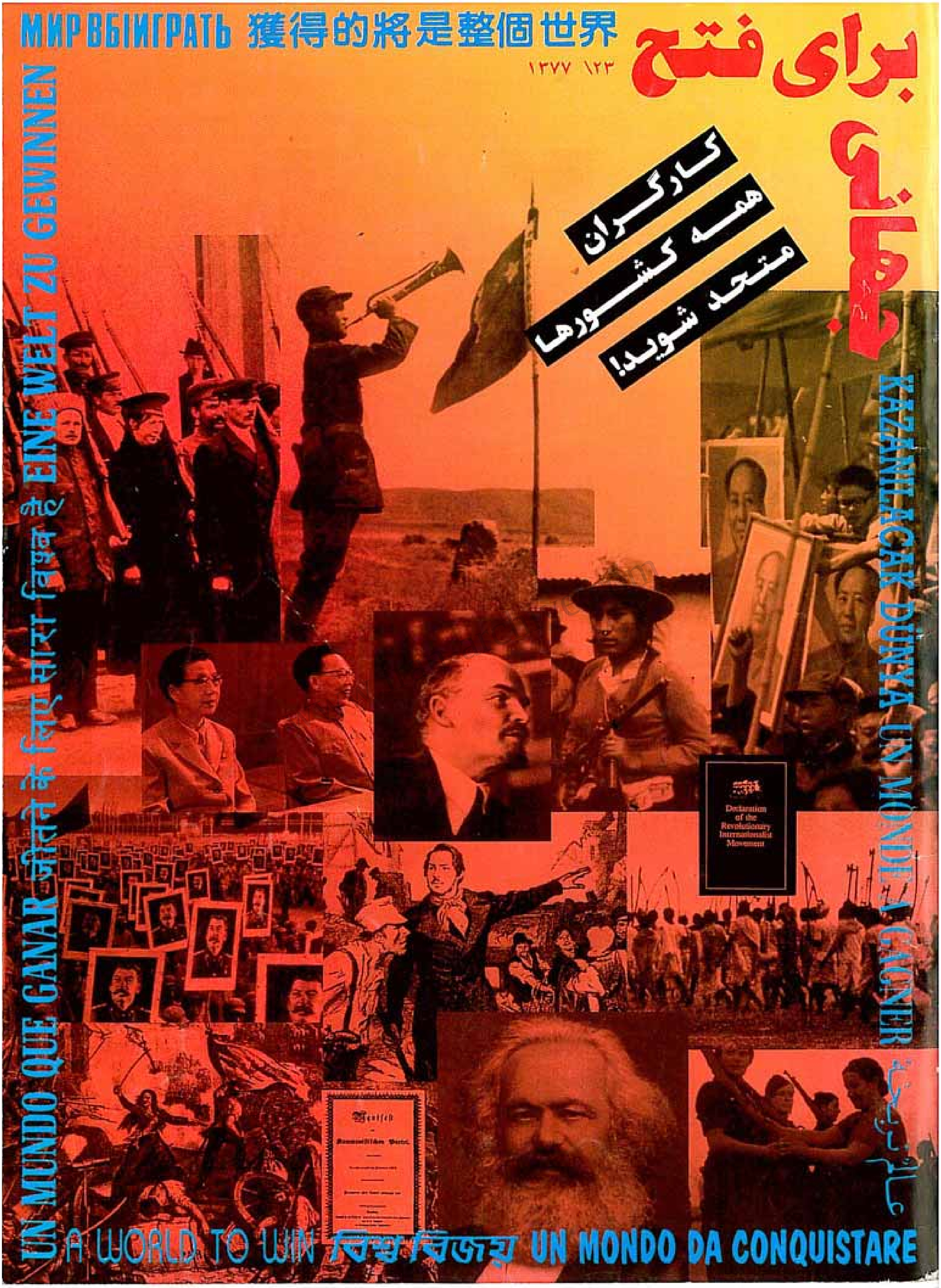

МИРВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界
جهانی برای فتح
۱۳۷۷ ۱۲۳
کارگران
همه کشورها
متحد شوید!
UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN
KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم لنربحه
Declaration of the Revolutionary Internationalist Movement
A WORLD TO WIN বিশ্ব বিজয় UN MONDO DA CONQUISTARE

کارگران همه کشورها متحد شوید!

سرمقاله ۴
در هر گوشه جهان
برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
کمک مالی جمع کنید! ۱۴
از زبان خوانندگان ۱۵

درباره اتحادیه سراسری حزب کمونیست بلشویکها
(اتحاد شوروی) ۱۹
حزب کمونیست فیلیپین:
مائو در قلب حزب جای می گیرد ۲۲
جهت رجوع خوانندگان:
پیشنهادیه برای
اتحادجنبش کمونیستی بین المللی ۲۸

ناگزالباری
«زنده باد ناگزالباری!» یعنی
«شورش بر حق است!» ۳۰

مائوئیستهای هند درباره ناگزالباری
مرکز اتحاد مائوئیستی حزب
کمونیست هند (م‌ل) ۳۲
مرکز کمونیستی مائوئیستی ۳۳
حزب کمونیست هند (م‌ل) جنگ خلق
۳۴

چارو مازومدار
گزیده ای از آثار این پیشتاز
مائوئیسم در هند ۳۶

پرو
پایداری جنگ خلق و بحران رژیم ۴۴
سندی از حزب کمونیست پرو
با گسترش جنگ خلق،
پیچ جاده را پشت سر گذاریم! ۴۸
«جنبش انقلابی توپاک آمارو»: کشتاری که بدستور
کاخ سفید انجام شد ۵۳

نپال
جنگ خلق ریشه می دواند ۵۴
سندی از
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
استراتژی و تاکتیک های
مبارزه مسلحانه در نپال ۶۰

کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
درباره بیست و پنجمین سال بنیانگذاری
حزب کمونیست ترکیه (م‌ل) ۶۷
باشد تا اول ماه مه سرخ
همچون تندردر سراسر جهان
طنین افکن شود! ۷۰



شماره ۲۳ ـ ۱۹۹۸

کارگران همه کشورها متحد شوید!

سرمقاله این شماره آغازگر یک رشته مقالات درباره جنبش بین المللی کمونیستی است. این سرمقاله بر مبانی وحدت کارگران جهان تاکید می گذارد و نیاز به یک «انترناسیونال تراز نوین» را گوشزد می کند. در اینجا با نظراتی که جنبش بین المللی کمونیستی را از یک مرکز متشکل محروم می کند، یا در واقع ضدیت با مائوئیسم را محور وحدت قرار می دهد، مرزبندی شده است.(توضیح درباره تصویر روی جلد را در صفحه ۷۴ بخوانید)

ناگزالباری

سی سال پیش قیام مسلحانه دهقانان در منطقه ناگزالباری فصل تازه ای در تاریخ مبارزات توده های هند گشود. این مبارزه که توسط «چارو مازومدار» و دیگر کمونیستهای انقلابی رهبری شد، گسستی تکان دهنده را در برداشت که صحنه سیاسی کشور را متحول ساخت.

جنگ خلق

جنگ خلق در پرو و نپال در جوش و خروش است. با گذشت دو سال، جنگ خلق در نپال ریشه دوانده و به مناطق جدیدی گسترش یافته است؛ و انقلابیون مردم را به برداشتن سلاح فرا می خوانند. در پرو، اگرچه ضرباتی بر رهبری حزب کمونیست آن کشور وارد آمده و به خط حزب حمله شده، اما حزب توانائی خویش را در پیشبرد یک جنگ ۱۸ ساله به اثبات رسانده است. هر دو اینها نشانگر قدرت مائوئیسم هستند؛ هر دو اینها پایگاه های درخشان نوینی برای انقلاب جهانی اند.

شماره‌های گذشته جهانی برای فتح کماکان در دسترس شماست

۱ ـ ۱۳۶۳ :
پرو: آنگاه که کوهستان آند می غرد
بررسی تعرض ژوئن ۱۹۸۴ جنگ خلق
تحت رهبری حزب کمونیست پرو
هند: شکاف در سطح و فشار از اعماق
تحلیلی از موضوع بپاخیزی داغ لعنت خوردگان جهان
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترک

۲ ـ ۱۳٦٤:
پرو:
سندی از حزب کمونیست پرو
تحت عنوان «در راه درخشان ماریاتگی»
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره تحولاتی که به سقوط شاه ایران انجامید
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی
به قلم ریموند لوتا

۳ ـ ۱۳٦٤ :
انقلاب، آفریقای جنوبی را به خود می خواند
پرو: تحریم انتخابات
سند مهمی از حزب کمونیست پرو
ابراهیم کایپاکایا: گزیده ای از یک مقاله درباره مسئله ملی
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

٤ ـ ۱۳٦٤ :
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتش های شکست خورده خوب درس می گیرند»
پیراهه «مشی چریکی شهری» در آلمان غربی

۵ ـ ۱۳٦۵ :
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

٦ ـ ۱۳٦۵ :
پرو: کی می رود ز خاطر، خون روان یاران
هائیتی: قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ ـ ۱۳٦۵ :
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون
شماره مخصوص بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

۸ ـ ۱۳٦٦ :
سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو:
جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸٦ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ ـ ۱۳٦٦ :
ناگزالباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ ـ ۱۳٦۷ :
بورکینا فاسو: چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ ـ ۱۳٦۷ :
فلسطین: باشد تا انتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
پرو: اسناد کنگره اول حزب کمونیست پرو
درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو

۱۲ ـ ۱۳٦۷ :
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق

۱۳ ـ ۱۳٦۸ :
پنجمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را گرامی داریم
پرو: جنگ خلق مرحله نوینی را تدارک می بیند
یک مارکسیست لنینیست از سیل بنگلادش می نویسد

۱٤ ـ ۱۳٦۹ :
چین: درباره وقایع میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش اول
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱۵ ـ ۱۳۷۰ :
سقوط رویزیونیسم در اروپای شرقی
سخنرانی گونزالو صدر حزب کمونیست پرو به مناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش دوم

۱٦ ـ ۱۳۷۰ :
بیانیه های کمیته و احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیرامون تهاجم به خلیج
سند کمونیستهای افغانی درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

۱۷ ـ ۱۳۷۱ :
آیا توده ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: بیش از هر زمانی می توانیم و باید بهتر از آن را به دست آوریم ـ از باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا
سندی درباره دمکراسی پرولتری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م. ل.)
کمونیسم در پرو به پیش می تازد

۱۸ ـ ۱۳۷۲ :

نبردی خطیر و مصافی عظیم:
کارزار بین‌المللی زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!

مصاحبه با صدر گونزالو
افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتوگرانده

۱۹ ـ ۱۳۷۳ :

چیان چین: بلندپروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست ـ یک زندگینامه مهم از یک نقطه نظر مائوئیستی

سخنرانی صدر گونزالو به مناسبت کارزار اصلاح در سال ۱۹۹۱

۲۰ ـ ۱۳۷۴ :

سند جدید مهمی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی: «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»
همراه با سندی تحلیلی «درباره اوضاع جهانی»

مکزیک: قیام دهقانی در چیاپاس ـ سلام بر تفنگ
همراه با مقاله «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم»

پرو: گزیده ای از سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید» از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

آفریقای جنوبی: تعویض نگهبان
مقاله ای درباره تغییرات سیاسی اخیر و آلترناتیو مائوئیستی انقلاب دمکراتیک نوین

۲۱ ـ ۱۳۷۴ :

مبارزه دو خط را تا به آخر به پیش بریم!
فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
«با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!»
بیانیه ۷ اکتبر ۹۳ و گزارشی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
«شورش بر حق است!» ـ مقاله ای از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

۲۲ ـ ۱۳۷۶ :

نپال: برافراشتن پرچم سرخ بر بام دنیا!
فراخوان حزب کمونیست نپال (مائوئیست): «در مسیر جنگ خلق به پیش روید!»

مبارزه دو خط در پرو: از دل امواج خروشان مبارزه دو خط استوار به پیش روید!
سی سال بعد از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

کردستان: درسهای تلخ خیانت

جهانی برای فتح به زبانهای اسپانیائی، انگلیسی و ترکی نیز منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبانهای عربی، ایتالیائی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال کنید. برای آغاز اشتراک با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BMC WORLD TO WIN
27GLOUCESTER ST.
LONDON WC1N 3XX U.K.

برای درخواست اشتراک در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار را به آدرس زیر ارسال کنید:

REVOLUTION BOOKS
9 WEST 19TH ST.
NEWYORK, NY 10011 USA
FAX (1) (212) 645 1952

۱۵۰ سال از صلای نبرد

«مانیفست کمونیست» می‌گذرد

کارگران همه کشورها متحد شوید!



کارگران اتحاد شوروی در سالهای توفانی ساختمان سوسیالیسم، عمیقا مبارزه خود را بخشی از مبارزه بین‌المللی برای کمونیسم می‌دیدند. تظاهرات اول ماه مه در پتروگراد، ۱۹۲۰

هر پرولتر آگاهی از دیدار با نمایندگان مبارزه انقلابی کارگران کشورهای دیگر سرشار از شور می شود. آنان به پرس و جوی همه جانبه در باره پیشرفتها و مشکلات مبارزه «در آنجا» میپردازند و میخواهند از همه چیز مطلع شوند؛ و مشتاقند که حمایت خود از برادران و خواهران هم طبقه شان را اعلام کنند.

به همین ترتیب، کارگران آگاهی که به هر دلیلی مجبور به ترک کشورشان شده اند و اکنون در کشور دیگری مشغول کار و زندگی هستند، پس از مدتی پیوند مشترکی میان خود و کارگران کشور محل زندگی خود احساس می کنند.

البته کارگران هم مانند دیگران، در عین حال متعلق به ملتی هستند. این مسئله نیز بر آگاهی و روشهای برخوردشان به مسائل تاثیر می گذارد. در مورد کارگران ملل تحت ستم (که در آنجا مبارزه علیه امپریالیسم خارجی یک مسئله مرکزی در مبارزه انقلابی است) معمولا احساس و هویت ملی کارگران با شرکتشان در مبارزه انقلابی مرتبط است.

اما در کشورهای امپریالیستی طبقه کارگر میان دو «قطب» تقسیم شده است. در یک سو، یک اقلیت قدرتمند وصاحب نفوذ قرار دارد که از امتیازات فراوان برخوردار است. موقعیت مادی و جهان بینی این قشر آن را در کنار طبقه حاکمه «خودی»، در ضدیت با کارگران سایر ملل و در اتحاد با سلطه امپریالیستی بر کشورهای تحت سلطه قرار می دهد. در سوی دیگر، انبوه کارگرانی قرار دارند که «چیزی جز زنجیرهایشان برای از دست دادن ندارند» و با درجات مختلفی از آگاهی طبقاتی از اربابان امپریالیستیشان متنفرند و سریعا میتوانند همسرنوشتی خود با پرولتاریای سایر کشورها ـ منجمله آنان که تحت سلطه مستقیم «سرزمین پدری» آنها(۱) هستند ـ را تشخیص دهند.

هر قدر هم شووینیسم و ناسیونالیسم قوی باشد، کماکان این واقعیت که پرولتاریا یک طبقه بین المللی است از هر چیز دیگر قویتر است. کوتاه آنکه کارگران با پرولترهای کشورهای دیگر وجه اشتراک بیشتری دارند تا با استثمارگران و سرمایه داران کشور«خود»؛ کارگران کشورهای تحت سلطه با کارگران کشوری امپریالیستی که آنان را تحت ستم قرار میدهد وجه اشتراک بیشتری دارند تا با استثمارگران و سرمایه داران کشور «خود» . حتی زمانی که بخشی از این طبقات استثمارگر«خودی» در مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم هم شرکت کنند. احساسات انترناسیونالیستی خودجوش پرولتاریا از یک واقعیت عمیق مادی ناشی می شود. پرولتاریا یک طبقه واحد با منافع واحد است. منفعتش در پاک کردن کل جهان از لوث وجود ستم واستثمار است.

با وجود این، اگر این احساسات انترناسیونالیستی در همان سطح خودجوش رها شود، به زودی توسط گرایشات خودبخودی بورژوائی مانند احساسات شووینیستی و ناسیونالیستی غرق خواهد شد. گرایشات شووینیستی و ناسیونالیستی مرتبا توسط مرتجعین و رفرمیستها تبلیغ میشود و توسط کارکرد سرمایه داری که کارگران را در تقابل با هم قرار میدهد تقویت میشود. اگر کارگران و ستمدیدگان به طور خود به خودی می توانستند موضع و رسالت طبقاتی خود را درک کنند، سرمایه داری به صورتی که ما می شناسیم دیگر نمی توانست یک نظام تحمیق کننده و ظالمانه بر جای بماند و دیگر نیازی به پیشاهنگ کمونیست که بتواند منافع درازمدت و تاریخی ـ جهانی طبقه کارگر را نمایندگی کند، نمی‌بود. در این ارتباط بود که مارکس و انگلس وظایف کمونیستها را در مانیفست کمونیست چنین بیان داشتند: رابطه کمونیستها با پرولتاریا در کلیتش چیست؟ یکم، کمونیستها در مبارزات ملی

پرولتاریای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را صرفنظر از ملیتشان، در راس مسائل قرار می دهند. دوم، کمونیستها در مراحل مختلف رشد مبارزات طبقه کارگر علیه بورژوازی، همواره و در همه جا منافع کل جنبش را نمایندگی می کنند. (از بخش دوم، «پرولتاریا و کمونیستها»)

رشد وسیع نیروهای مولده که مشخصه عصر جدید بوده و جهان را به گونه ای بیسابقه در هم تنیده است، پرولتاریا را بر فراز تمام مرزهای ملی به صورت یک طبقه به هم پیوند می زند. اما این رشد در جهانی صورت میگیرد که کماکان بسیار نابرابر است و تحت سلطه دول امپریالیستی رقیب قرار دارد. معدودی از کشورهای جهان بر ثروت و ابزار تولید مابقی جهان کنترل دارند و در کشورهای امپریالیستی، در جریان رقابت شدید میان سرمایه های ملی مختلف، کارگران یک کشور در تقابل با کارگران کشورهای دیگر قرار داده میشوند.(۲)

بطور مشخص، تقسیم جهان به کشورهای سلطه گر و تحت سلطه یکی از موانع بزرگ در تحکیم اتحاد پرولتاریا است. فائق آمدن بر این تقسیم بندی یکی از مصافهای بزرگ در مقابل جنبش انقلابی است. انترناسیونالیسم واقعی عمدتا از طریق حل این مسئله شکل میگیرد: پرولترهای کشورهای امپریالیستی باید نسبت به مبارزات انقلابی در کشورهای تحت سلطه آگاه شوند و به حمایت فعال از این مبارزات برخیزند؛ در کشورهای تحت سلطه مبارزه علیه امپریالیسم باید با چشم انداز سوسیالیستی پیوند خورد یعنی اینکه مبارزه علیه امپریالیسم تنها مرحله اول انقلابی است که هدف نهائی اش برچیدن خود طبقات است. اینگونه است که انترناسیونالیسم واقعی شکل می گیرد.

چنین درکی از شالوده اتحاد میان پرولتاریای کشورهای مختلف (یعنی اینکه فصل مشترک بیشتری میان یک کارگر ایتالیایی و یک کارگر اندونزیایی وجود دارد، تا هرکدام از آنها با نماینده ای از بورژوازی «خودی» شان) از همان ابتدا یکی از سنگ بناهای اساسی سوسیالیسم بوده است . از یکصد و پنجاه سال پیش که در زمستان ۱۸۴۸، مارکس و انگلس در مانیفست فراخوان قدرتمند زیر را صادر کردند: «کارگران همه کشورها متحد شوید!» این فراخوان قدرتمند بنیانگزاران کمونیسم، دارای یک سلسله مفاهیم ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی است.

این فراخوان بدان معناست که مبارزه در هر کشور باید به گونه ای به پیش برده شود که هدف نهایی برقراری کمونیسم در سراسر جهان، همواره در مد نظرش باشد. به این معناست که باید طرق عملی یافت شود تا جنبش پرولتری در یک کشور بتواند از مبارزات انقلابی در سایر کشورها حمایت کند. و همچنین بدین معناست که کمونیستها به عنوان دسته پیشاهنگ پرولتاریا، باید در سطح بین المللی بصورت تشکیلاتی متحد گردند. نباید فراموش کرد که خود مانیفست به عنوان بیانیه رسمی «انجمن بین المللی کارگران» (انترناسیونال اول) تهیه شده بود. مارکس و انگلس در ایجاد این انترناسیونال نقش کلیدی ایفا کردند. جنبش کمونیستی از همان بدو تولد یک جنبش بین المللی بود و بهٔ جز این نمیتواند باشد.

همچنین باید گفت که در تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی و شاید به طور خاص در دوره ای که جنبش نوین کمونیستی در مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی شکل گرفت، کمونیستهای انقلابی برخی جوانب اصول اساسی انترناسیونالیسم پرولتری را نادیده گرفتند.

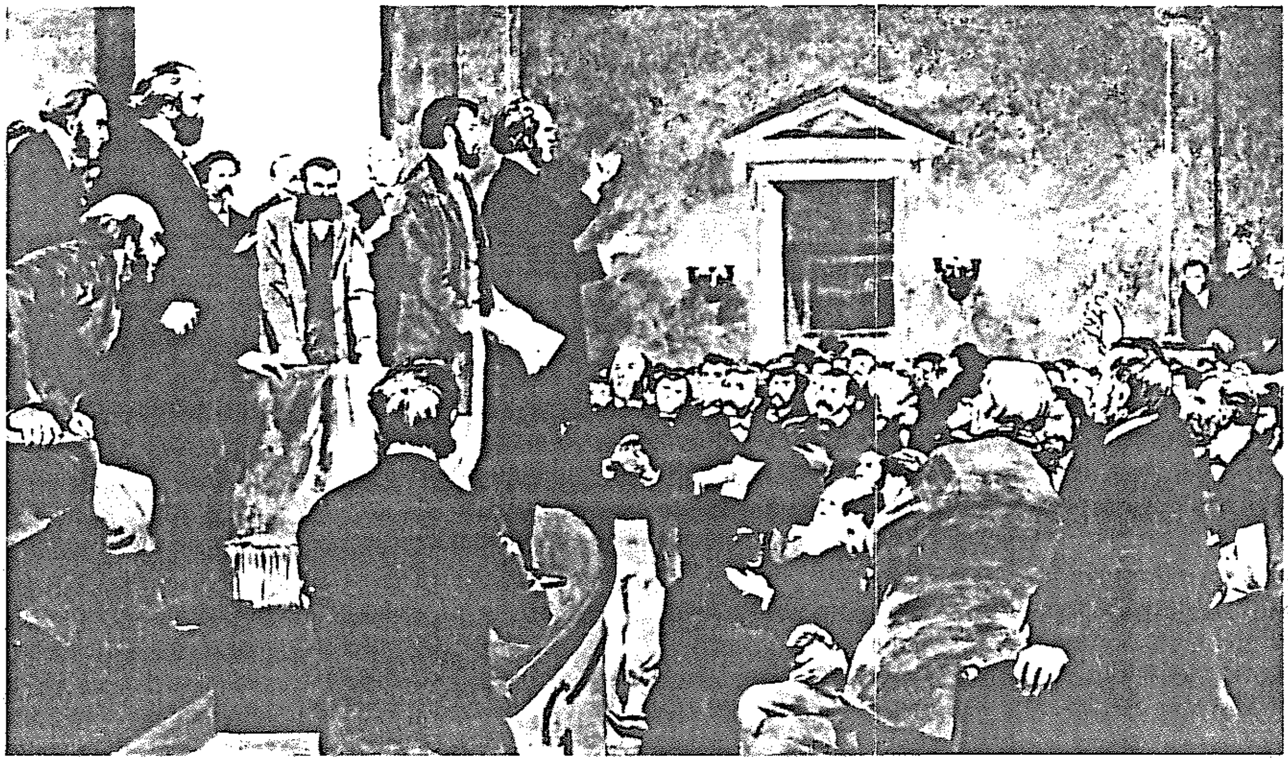
این مسئله تا حدی قابل درک بود. در سالهای آغازین شکل گیری جنبش نوین کمونیستی در جریان مبارزه مائوتسه دون علیه خروشچف و جانشینانش، جنبش انقلابی در کشورهای تحت سلطه به ویژه ویتنام بسرعت رو به رشد بود در حالیکه به دلایل مختلف مبارزه انقلابی در کشورهای امپریالیستی عقب بود. به علاوه، رویزیونیستهای شوروی پرچم «انترناسیونالیسم پرولتری» را برای توجیه کردن جنایات امپریالیستی متعددشان (منجمله حمله به چکسلواکی در ۱۹۶۸ و افغانستان در ۱۹۷۹) بلند کرده و به گیجی در این زمینه دامن زدند. آنها توجیهات شبه انترناسیونالیستی دیگری را هم برای سوسیال امپریالیسم خود اختراع کردند. مثلا: «تقسیم کار بین المللی» و «دکترین خود مختاری محدود».

حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو به عنوان پیشقراول مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن، توجه خاصی به برابری حقوق احزاب عضو جنبش کمونیستی بین المللی داشت. تجارب منفی خود حزب کمونیست چین در این مورد بی تاثیر نبود. در طول انقلاب چین، حزب کمونیست شوروی انترناسیونال سوم (کمینترن) به حزب کمونیست چین رهنمودهای زیانبار داده و برای اجرای آنها فشار گذارده بودند. رهبران خطوط انحرافی نظیر «وان مین» در دهه ۱۹۳۰ از روابطشان با جنبش کمونیستی بین المللی در جهت جا انداختن مواضع غلط خود در حزب کمونیست چین استفاده کرده بودند. امروزه آنهائی که با تلاش برای ایجاد اتحاد ایدئولوژیک و سیاسی و همچنین تشکیلاتی در جنبش کمونیستی بین المللی مخالفند، اغلب از این تجارب منفی بعنوان استدلال استفاده میکنند.

به علاوه، از آنجا که طی چند دهه گذشته انترناسیونال کمونیستی وجود نداشته، این دیدگاه شکل گرفته که وجود انترناسیونال اصلا ضروری نیست. این دیدگاه معتقد است که موجودیت تشکیلات بین المللی مانع شکل گیری یک رهبری با کفایت و متکی بخود می شود؛ و اینکه یک مرکز بین المللی هرگز نمی تواند واقعیات مشخص انقلابات معین را دریابد، و ضرورت یا ظرفیت هماهنگ کردن جنبش انقلابی پرولتری بطور بین المللی موجود نیست.

شک نیست که خطرات و مشکلات مربوط به یک تشکیلات کمونیستی بین المللی (و در تحلیل نهایی یک انترناسیونال کمونیستی نوین) کاملا واقعی است. این نیز واقعیت دارد که جهان به کشورهای مختلف تقسیم شده است و پروسه انقلاب جهانی از طریق پیشبرد انقلاب در کشورهای متفاوت و یا گروهی از کشورهای مختلف پیش خواهد رفت. بنابراین، رهبری پروسه انقلاب جهانی همانند رهبری پروسه انقلاب در یک کشور واحد نیست.

معذالک، انقلاب جهانی باید دارای «ستاد مرکزی» خود یعنی صاحب یک انترناسیونال کمونیستی نوین باشد. انترناسیونالی که بسیار کاملتر از امروز بتواند مبارزات انقلابی پرولتاریای همه کشورها را با هم پیوند زند. واقعیت اساسی اینست که خود انقلاب جهانی پرولتری علیه یک دشمن جهانی (یعنی نظام جهانی امپریالیسم ومرتجعین متحدش در سایر کشورها) بوقوع می پیوندد. چنین انترناسیونالی انقلابیون سراسر جهان را برای کمک به انقلابات کشورهای مختلف بسیج میکند. این انترناسیونال بهتر خواهد توانست در مقابله با جنایات امپریالیستها و

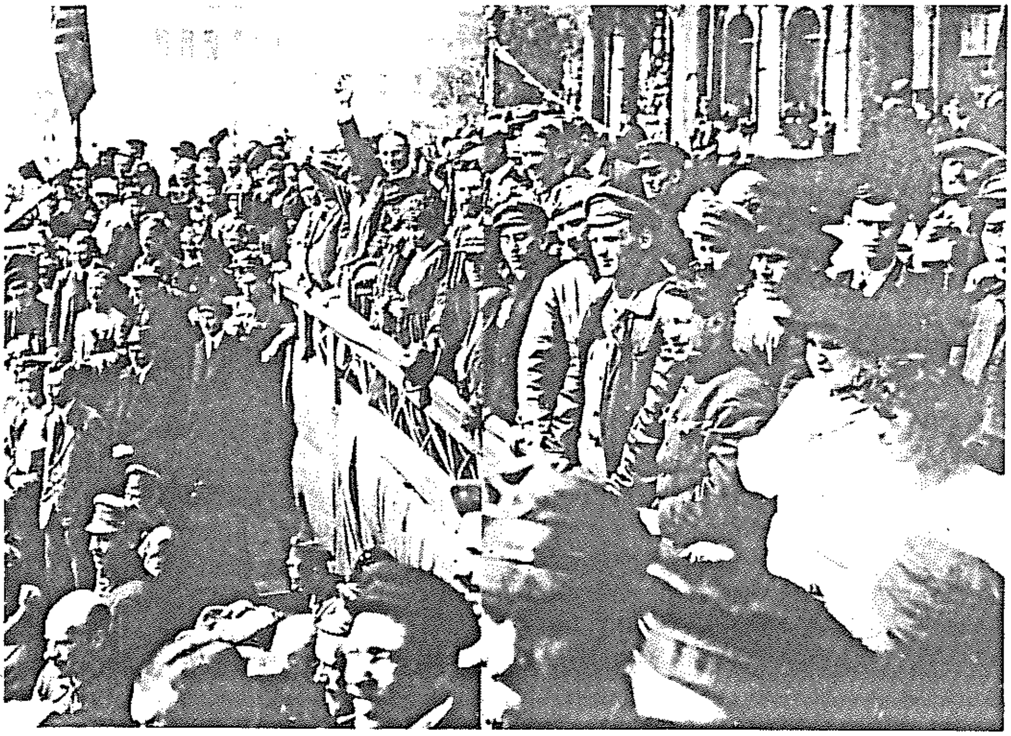


مرتجعین بعنوان ظرفی برای ارائه یک پاسخ بین‌المللی از سوی کارگران و ستمدیدگان عمل کند. به طور مثال تصور کنید در صورت موجودیت یک انترناسیونال نوین، چه پاسخ قدرتمند و هماهنگی می‌شد به جنایتکاران امپریالیست در جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ داد.

اما نقش سیاسی انترناسیونال کمونیستی از همه اینها مهمتر خواهد بود. انترناسیونال کمونیستی در هر گوشه جهان در راه اشاعه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مبارزه خواهد کرد و به ایجاد احزاب پیشاهنگ کمک خواهد نمود. انترناسیونال کمونیستی وسیله ای برای پیشبرد یک جمعبندی ضروری از تجارب، مباحثه و مجادله میان کمونیستهای سراسر جهان خواهد شد. اینها همه برای تکامل درک جمعی کمونیستهای جهان از مسائل انقلاب پرولتری ضروری هستند.

مائو زمانی گفت: همه احزاب دارند سیاستی را دنبال میکنند؛ اگر یک حزب کمونیست سیاست صحیحی را به پیش نمی برد، پس دارد سیاست غلطی را پیاده میکند؛ و نیز اگر سیاستی را آگاهانه به پیش نمی برد، پس دارد آنرا کورکورانه اجرا می کند. این تحلیل مائو در مورد مسائل بین المللی نیز مصداق دارد. هر حزب انقلابی ضرورتا با واقعیت ابعاد بین المللی مبارزه مواجه می شود و باید خط و سیاست معینی را نسبت به این مسائل اتخاذ کند و میکند. حال این میخواهد آگاهانه باشد یا ناآگاهانه. به علاوه، احزاب کمونیست مسلما به طور جداگانه نمیتوانند مسائل مربوط به انقلاب جهانی را به صحت و دقت یک انترناسیونال کمونیستی که بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم عمل می کند، درک کنند. وجود یک انترناسیونال کمونیستی برای رهبری پروسه انقلاب جهانی ضروری است.

باز هم متذکر می شویم، که مسئله را نباید عمدتا بر حسب به خط کردن نیروها و هماهنگ ساختن مبارزه عملی در سطح جهانی (هر قدر هم مهم باشد) درک کرد. بلکه نقش انترناسیونال به عنوان یک مرکز سیاسی است که خصلتش را تعیین می کند. خطوط سیاسی، مانند دیگر ایده های بشر، در چارچوب مرزهای کشورها بند نمی شود. نبردهای بزرگ میان مارکسیسم و رویزیونیسم هرگز به یک کشور محدود نشده است و امروز نیز که جهان بیش از هر زمان دیگر در هم تنیده شده است، مبارزات خطی در یک کشور ضرورتا با تحولات در کشورهای دیگر مرتبط است و بر تحولات کشورهای دیگر تاثیر میگذارد. «ستاد مرکزی» انقلاب جهانی باید پیچیدگی های غامض روند انقلاب را در نظر بگیرد. انقلاب کشور به کشور (و یا میان گروهی از کشورها) به وقوع می پیوندد و به طور ناموزون و با سرعتهای متفاوت توسعه می یابد. انترناسیونال کمونیستی نوین نمی تواند جای پروسه بکاربست مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به شرایط واقعی هر کشور خاص، و پروسه ایجاد یک رهبری قدرتمند و آزموده در هر کشور (که بتواند انقلابش را به پیروزی برساند) را بگیرد. شعار اولیه کمینترن مبنی بر «یک حزب جهانی برای انقلاب جهانی» تا آنجا که این معنا را القاء میکرد که انقلاب جهانی از محرکهائی نظیر محرکهای انقلاب در یک کشور پیروی غلط بود. بدین جهت است که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بر ضرورتهای زیر تاکید میکند: بر ضرورت ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی «تراز نوین» که به مثابه «یک مرکز سیاسی هدایت کننده عمومی» عمل کند و ضرورت «شکلی از سانترالیسم دمکراتیک که بر مبنای اتحاد ایدئولوژیک و سیاسی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستها قرار دارد. اما ماهیت آن نمیتواند همانند عملکرد یک حزب در یک کشور معین باشد. چرا که اجزای چنین تشکیلات بین المللی را احزابی تشکیل می دهند که دارای حقوق برابرند و هر کدام مسئول رهبری انقلاب در یک کشور معین به معنای سهم هر یک در تدارک و شتاب بخشیدن به انقلاب جهانی، میباشند». در حقیقت مسئله برابری احزاب را تنها بر بستر سهم هر یک از انجام انقلاب جهانی، میتوان فهمید. همانگونه که لنین متذکر شد: «یک و تنها یک نوع انترناسیونالیسم واقعی وجود دارد و آنهم عبارت است از کار پر تلاش برای پیشبرد



تصویر سمت راست: مارکس و انگلس در کنگره موسس انجمن بین المللی کارگران (انترناسیونال اول)، لندن ـ ۱۸٦٤
تصویر سمت چپ: نمایندگان کنگره دوم انترناسیونال سوم در مسکو

جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خود، و حمایت از این مبارزه از طریق کار تبلیغی، ابراز همبستگی و کمکهای مادی ؛و این خط، و فقط این خط، در کشورهای دیگر بدون استثناء». (وظایف پرولتاریا در انقلاب ما)

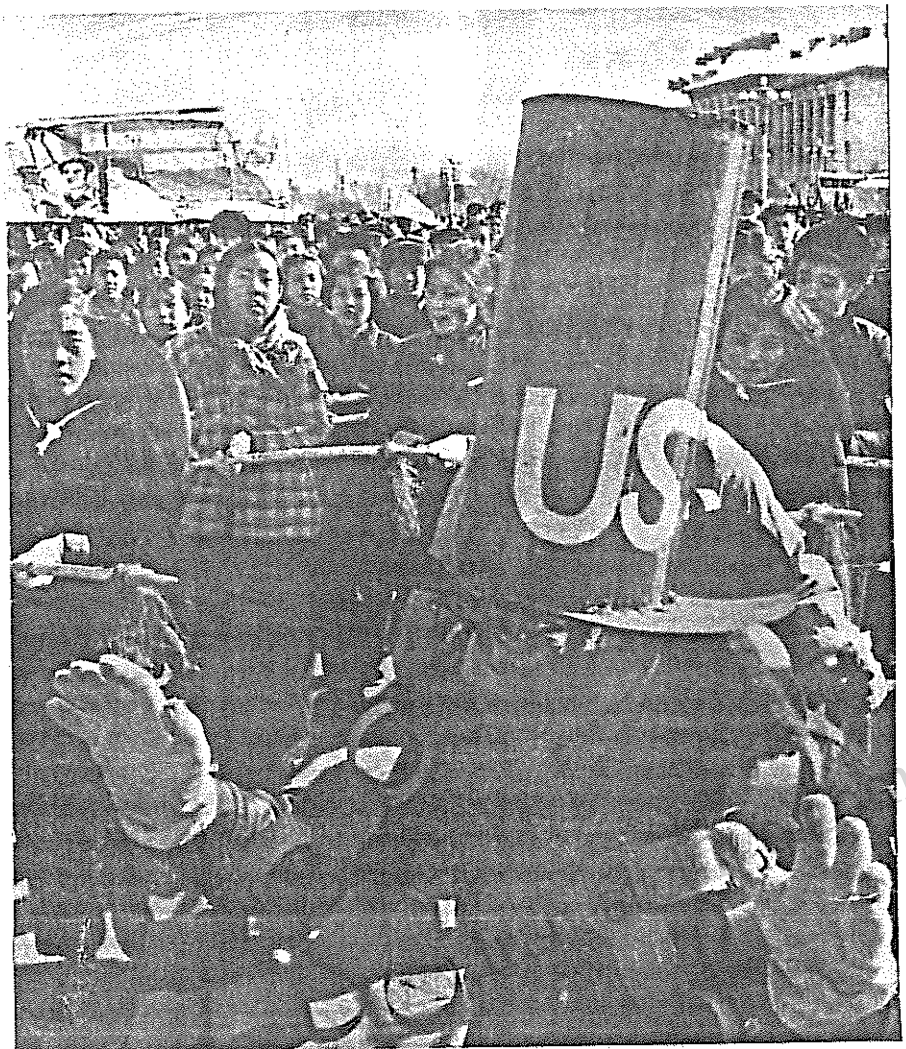
بنابراین، دیدگاه لنینی از انترناسیونالیسم بسیار گسترده تر از همبستگی مادی (هر قدر هم ضروری) علیه یک دشمن مشترک میباشد؛ چرا که فراخوان انقلاب در «کشور خود» پیوندی ناگسستنی با وظیفه حمایت از «این خط ونه خط دیگری» در کشورهای دیگر دارد. لنین هرگز به «حقوق» رویزیونیستهای کشورهای دیگر در خیانت به کارگران کشور «خود» احترام نگذارد. به همین ترتیب، مائو با صراحت به کمونیستهای جهان فراخوان داد که در صورت احیاء سرمایه داری در چین، جنبش کمونیستی بین المللی وظیفه دارد با بورژوازی نوخاسته در آن کشور به مبارزه برخیزد.

سانترالیسم دمکراتیک مناسب ترین شکل تشکیلاتی برای مبارزه انقلابی پرولتاریاست. این شکل تشکیلاتی نه تنها در مورد یک حزب کمونیست صادق است، بلکه در مقیاس جهانی نیز مناسب است اگرچه پیاده کردنش در این دو مورد مختلف، متفاوت است. در واقع، اکثر استدلالهائی که علیه ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی آورده میشود، در حقیقت میتواند علیه ضرورت ایجاد احزاب پیشاهنگ نیز بکار برده شود. در سطح یک کشور نیز رهبری مرکزی حزب نمی تواند جای ابتکار عمل سطوح پائینی حزب را بگیرد، و برای تضمین صحت خط و سیاستهائی که ارائه میدهد باید این سیاستها را از تجارب حزب در کلیتش بیرون بکشد و بر ساختار رهبری که سطوح بالا و پائین را بهم مرتبط میکند، متکی باشد. به همین ترتیب، این سیاستها باید بر پایه تجربه ای که از اجرای عملی آنها در سطوح پائینی بدست میاید آزمایش شوند، کامل شوند و یا اینکه کنار گذارده شوند.

چنین درکی از سانترالیسم دموکراتیک منطبق است بر درک مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی از رابطه میان تئوری و پراتیک و از نقش تاریخساز توده ها. سانترالیسم دموکراتیک وسیله ای است که از طریق آن درک پیشرفته حزب و توده ها متمرکز و منظم میشود و در خط و سیاست متبلور میگردد؛ و در شکل خط و سیاست بار دیگر به میان صفوف پائین حزب و توده ها برگردانده میشود تا برای تغییر جهان از آن استفاده شود.

سوسیال دمکراتها و ضد کمونیستهای رنگارنگ مدتهای مدید است مدعیند که «منشاء گرایش استبدادی در کمونیسم» را کشف کرده اند! آنها میگویند تشکیلات لنینی حزب که لنین با وضوح کامل آنرا در اثر خود به نام «چه باید کرد؟» تشریح کرد، سرچشمه این «گرایش استبدادی» می باشد. آنها ادعا می کنند که تشکیلات مخفی حزب، نیازش به داشتن انضباط اکید، و ساختار سلسله مراتبی آن، همگی نطفه های «دیکتاتوری» را در خود می پرورند. البته، این منتقدین به یک معنا حق دارند. چون ساختار لنینی حزب در واقع انعکاسی از «دیکتاتوری پرولتری» آینده میباشد. دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دیکتاتوری بر عده قلیلی استثمارگر و ستمگر، و آزادی و دمکراسی برای اکثریت وسیع جامعه که خودشان مجری این دیکتاتوری هستند. همانطور که لنین تاکید کرد دیکتاتوری پرولتاریا، ده ها هزار بار دمکراتیک تر از دمکراسی بورژوازی است و این طبقه سرمایه دار است که مجبور است دیکتاتوری خود را که دیکتاتوری یک اقلیت کوچک بر توده هاست، به عنوان «دمکراسی برای همه» جا بزند و لاپوشان کند. پراتیک واقعی جامعه بارها و بارها ثابت کرده است که این دمکراسی تنها برای خود طبقه سرمایه دار است.

بدون یک تشکیلات مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک، خط و مشی پرولتری نمی تواند مهر خود را بر رهبری جنبش انقلابی بکوبد و ناگزیر رهبری این جنبش آگاهانه یا ناآگاهانه بدست نمایندگان سایر طبقات می افتد. پرولتاریا که بطور موثر از مشارکت سیاسی و فرهنگی واقعی در جامعه سرمایه داری حذف شده است، نیازمند تشکیلاتی است که بتواند منعکس کننده تجارب و نظرات پرولتاریا باشد. برای نیل بدین امر، به سیستم کمیته های حزبی و



دیگر ارگان‌های کلکتیو نیاز است که بتواند مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را در خدمت تکوین خط و سیاستی جهت متحول کردن جهان بکار گیرد.

تشکیلاتی که فرم بورژوا دمکراتیک دارد پرچم برابری مطلق افراد را بلند می‌کند اما در واقع پرولتاریا را به یک نظاره‌گر منفعل و بی‌صدا تبدیل می‌کند که قادر نیست منافع طبقاتی خود را با قاطعیت پیش بکشد و خطیبان و گردانندگانی که از قید کنترل و نظارت پرولتاریا «آزاد» هستند او را به هر سو که می‌خواهند می‌کشند. بارها و بارها دیده‌ایم که چگونه تشکلات «دمکراتیک» (چه اتحادیه‌های کارگری، چه سازمانهای انقلابی در کشورهای تحت سلطه) بنا به تصمیم یک گروه کوچک از رهبرانی که به کسی حساب کتاب پس نمی‌دهند از مسیر خود منحرف شده و به منافع اعضا و هواداران خود خیانت کرده‌اند. بله! خیانتهای مکرر، دوگانگی در حرف و عمل، مدح طبقه کارگر را گفتن ولی عملا به طبقه دیگری خدمت کردن، همه اینها باعث ایجاد بدبینی در طبقه کارگر کشورهای مختلف شده است.

منتقدین ما جواب خواهند داد: بله اما شما کمونیستها نیز خائنینی داشته اید، شما نیز احزاب سیاسی ساخته اید که مدعی بوده اند ابزار انقلاب پرولتاریا هستند، اما در نهایت به منافع او خیانت کرده اند! و البته این حقیقت دارد. رویزیونیستها در شوروی و چین تحت نام حزب طبقه کارگر، خیانتهایشان را انجام دادند. همان ساختاری که پرولتاریا ایجاد کرده و ساخته بود توسط رویزیونیستها تبدیل به ماشین سرکوب شد که یکبار دیگر پرولتاریا را به بردگی کشید و حاکمیت بورژوازی نوخاسته را تضمین کرد.

مائو تسه دون و انقلابیون حزب کمونیست چین تلاش فراوانی بکار بردند تا این مسئله را دریابند و راه حلی برایش بیابند. مائو با جمعبندی از احیای سرمایه داری در شوروی پس ازمرگ استالین، دریافت که هیچ نوع شکل تشکیلاتی به تنهایی نمی تواند ضامن حاکمیت منافع کارگران و دهقانان باشد، و هیچ رشته از قوانین نمیتواند ضامن آن باشد که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم سرنگون نخواهد شد. مائو در تجربه شوروی مشاهده کرد که چگونه نظام شوراهای کارگری که در انقلاب اکتبر ایجاد شده بود، می تواند به ابزار دست بورژوازی نوین تبدیل گردد.

اما این به معنای آن نیست که مسئله شکل برای پرولتاریا علی السویه است و اینکه اشکال متفاوت به یک اندازه به حال پرولتاریا و بورژوازی مفید میباشند. بالعکس. یک تشکیلات پرولتری واقعی ضرورتا باید دارای یک دمکراسی پرولتری واقعی باشد. چنین تشکیلاتی باید اتصال میان تئوری و پراتیک، میان حرف و عمل را تضمین کند و ابزاری باشد که سلطه تجارب، آمال و منافع کارگران و دیگر ستمدیدگان را تامین میکند. تجربه مبارزه طبقاتی نشان داده است که چنین شکلی تنها میتواند یک تشکیلات مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک باشد. برای نخستین بار این لنین بود که چنین شکلی را به صورت ماشینی مبارزه جو برای تدارک و پیشبرد انقلاب اکتبر، تبیین کرد.

مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم همچنین در عرصه تشکیلاتی نیز تبارز داشته است. رویزیونیسم همواره در پی آنست که سیستم سانترالیسم دمکراتیک را با سیستم دیگری تاخت بزند، و یا آن را از محتوا خالی کند و به پوسته ای تقلیل دهد که سلطه تشکیلاتی واقعی یک عده معدود که در تقابل با منافع راستین پرولتاریا قرار دارند را پنهان کند. حزب پیشاهنگ سرزنده مائو با میلیونها بند با پرولتاریا و توده های زحمتکش پیوند داشت و یک آن از تلاش برای جمعبندی تجارب آنان در انجام انقلاب و متمرکز کردن منافعشان باز نمی ماند. این حزب کمونیست تحت رهبری مائو هیچ وجه اشتراک با حزب «کمونیستی» که امروز تحت رهبری حکام نوین چین به یک دستگاه بوروکراتیک سرکوبگر و غارتگر تبدیل شده است، نداشت.

هدف از کلیه این بحث ها آن است که

بگوئیم همان مسائل اساسی خط و سیاست که داشتن یک تشکیلات مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک در یک کشور معین را الزام آور می کند همچنین بر ضرورت وجود یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین تاکید می کند ـ انترناسیونالی که قادر باشد پروسه کلی انقلاب جهانی را رهبری کند و در این رهبری کردن همواره پیچیدگی های این پروسه و این واقعیت که انقلاب عمدتا به صورت کشور به کشور (یا مجموعه‌ای از کشورها) به پیش خواهد رفت را مد نظر داشته باشد.

اگر یک مرکز قدرتمند در عرصه بین‌المللی موجود نباشد و یا در عوض «چند مرکزی» و یا «بی مرکزی» معمول باشد، در این صورت خطوط غیر پرولتری و اپورتونیستی سلطه خواهند یافت. یک انترناسیونال کمونیستی باید برای خدمت به تدارک و پیشبرد انقلاب در سطح کشورهای مختلف و در سطح جهانی، ایجاد شود. اگر با چنین هدفی ایجاد نشود، با تعریف لنین از انترناسیونالیسم پرولتری در تقابل قرار گرفته و به سرنوشت انترناسیونال دوم دچار خواهد شد ـ یعنی برگ انجیری برای پوشاندن ماهیت واقعی احزاب و سازمانهایی که مدتها قبل دست از انقلاب و انترناسیونالیسم شسته بودند.

برخی استدلالها در باب خطرات بالقوه ای که از موجودیت یک انترناسیونال کمونیستی ناشی می شود از این قرارند: این تشکیلات می تواند تحت نفوذ یک «حزب پدر» واقع شود، رهبری مرکزیش می تواند برای حل اختلافاتش با اعضا به اهرمهای قدرت متوسل شود و رهبری مرکزی ممکن است بدین انحراف دچار شود که بجای بکار گیری خلاق و زنده مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم برای درک مسائل یک کشور معین، به پیش فرضها و عقاید بی پشتوانه خود اتکا کند. هر قدر هم این مسائل واقعی باشند، اما نفی ضرورت وجود انترناسیونال کمونیستی آنها را حل نخواهد کرد. بالعکس، یک تشکیلات بین‌المللی که صحیح عمل می کند، بویژه یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین، از بهترین جایگاه در بکارگیری آگاهانه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم برای حل مسائل مربوط به «کل و جزء» (یعنی مبارزه انقلابی در یک کشور، و پیشروی انقلاب جهانی پرولتری در سراسر



درست بعد از پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹، توده‌های این کشور که تازه سالها جنگ داخلی را پشت سر گذاشته بودند، داوطلب عزیمت به جبهه های جنگ کره دوشادوش خواهران و برادران کره ای خود شدند. بعلاوه، آنها امر کمک رسانی را در چین سازمان دادند. این نشانگر عمق درک آنها از خصلت انترناسیونالیستی انقلاب چین بود. آنها بارها این درک را در سالهای حاکمیت سوسیالیسم به نمایش گذاشتند. تصویر بالا: تظاهرات در پشتیبانی از مبارزه سیاهان در آمریکا ـ تصویر سمت راست: راهپیمائی ضد آمریکائی در حمایت از خلق ویتنام

جهان) برخوردار خواهد بود. این انترناسیونال کمونیستی از بهترین ساختار برای فشرده کردن تجارب پیشرفته کل پرولتاریای بین‌المللی، برای فراهم کردن وسیعترین عرصه مباحثه و مناظره میان انقلابیون کشورهای مختلف برخوردار بوده و خواهد توانست بدون آنکه مانع و ترمز باشد راه را بر تکامل رهبری انقلابی در هر کشور باز کرده و به آن یاری رساند.

تجربه نشان داده که فقدان یک تشکیلات بین المللی هیچ تضمینی برای جلوگیری از دنباله روی بنده وار از دیگران نیست. به طور مثال، همه میدانند که بسیاری از احزاب کمونیست طی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مواضع حزب کمونیست چین را غیر‌ـ‌نقادانه اتخاذ میکردند. اعتبار عظیم حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون که در روند مبارزه سرسختانه علیه رویزیونیسم و در پیشبرد ساختمان سوسیالیسم در چین کسب شده بود، یک عامل بسیار مثبت در کمک به تربیت یک نسل جدید از انقلابیون و بوجود آمدن تشکلات جدید مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در سراسر جهان بود. اما این امر نمی توانست نافی آن باشد که هر کدام از آن احزاب باید مستقلا به بررسی مسائل حیاتی انقلاب بپردازند. به ویژه آنکه، یک اختلاف عینی میان نقش چین به عنوان یک دولت سوسیالیستی از یک سو، و وظیفه پیشبرد انقلاب در کشورهای معین از سوی دیگر وجود داشت. به علاوه، در آن دوره حزب کمونیست چین اشتباهاتی نیز مرتکب شد که بدون شک مسئول برخی از آنها رهروان سرمایه داری که در حزب کمونیست چین لانه کرده و پس از مرگ مائو قدرت را غصب کردند، بودند. خیلی مواقع احزاب طرفدار چین در سراسر جهان از اشتباهات حزب کمونیست چین کورکورانه جانبداری کردند:

بطور مثال از «تئوری سه جهان» که دن سیائو پین رویزیونیست علمدار آن بود.

پیروی گسترده از «تئوری سه جهان» دن سیائوپین، عمدتا بازتاب گرایشات غلط ایدئولوژیک و سیاسی خود این احزاب، منجمله تداوم برخی از گرایشات غلط از مراحل اولیه جنبش کمونیستی، بود. اما این واقعیت که هیچ تشکیلاتی در سطح بین المللی برای پیشبرد مناظره و مباحثه حول این مسئله و سایر مسائل حیاتی آن زمان وجود نداشت، «مقابله» با سوء استفاده از اعتبار و نفوذ حزب کمونیست چین را مشکلتر کرده بود. به همین دلیل اغلب نیروهای جنبش کمونیستی بین المللی برای رویاروئی با اوضاعی که در سال ۱۹۷۶ بوجود آمد، آماده نبودند. در این سال، دن سیائوپین و هواکوفن پس از مرگ مائو، نزدیکترین یاران مائو را دستگیر کردند، خط و مشی مائو را سرنگون نمودند و احیای لجام گسیخته سرمایه داری را در چین آغاز کردند، که امروز همه تاثیرات هولناک آنرا به چشم میبینند.

البته باز باید متذکر شویم که هیچ گونه فرم تشکیلاتی به خودی خود نمی توانست ضامن پیروزی خط انقلابی در سطح بین المللی باشد. در حقیقت، چنین تفکری بسیار ساده لوحانه است. با این وصف، شک نداریم که وجود چنین تشکیلاتی می توانست موجب تقویت نیروهای مخالف ضدانقلاب در چین شود و تماس گیری آنان با یکدیگر و همسنگر شدن برای مبارزه علیه دن سیائوپین و دار و دسته غاصبان سرمایه دارش را تسهیل کند. (۳) این تلاشها سرانجام با ایجاد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ به ثمر رسید. اما اگر تشکیلات متشکل از نیروهای مائوئیست پیش از آن موجود بود، این پروسه بی شک می توانست سریعتر و قاطعتر به پیش برود.

تلاشهای جاری برای
اتحاد مجدد جنبش کمونیستی بین المللی

طی چند سالی که از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و بلوک آن می گذرد، اوضاع جهانی دستخوش تحولات عظیمی شده است. این تحولات و آشوبهای عمومی در اوضاع جهان، جنبش کمونیستی بین المللی را نیز تحت تاثیر قرار داده است.

به طور مشخص، علاوه بر «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، پروژه های دیگری با هدف ایجاد وسیله ای برای وحدت میان احزاب و سازمانهای مختلف منتسب به مارکسیسم - لنینیسم به جریان افتاده است.

دلایل این مسئله چندگانه است. مسلما تمایل توده ها به وحدت با خواهران و برادران هم طبقه شان در سایر کشورها یک عامل مهم در حرکت به سوی ایجاد اتحاد کمونیستی است. سقوط شوروی نیز «شیپور بیدار باشی» بود برای برخی نیروها که قبلا جزء جنبش مائوئیستی بودند، اما به تدریج از اصلیت خود دور شده و بشدت جلب آنچه که شوروی سعی میکرد به صورت «اردوگاه سوسیالیستی» جا بزند، شده بودند.

حال که برخی طرحها در جهت متحد کردن نیروهای کمونیستی در سطح جهان به پیش گذارده شده است (که جلوتر ماهیت یکی از آنان را بررسی خواهیم کرد) لازم است مسئله وحدت را دقیقتر بشکافیم. مقصود از وحدت چیست؟ پایه این وحدت کدام است؟ چگونه به گذشته، حال و آینده جنبش کمونیستی بین المللی مرتبط می شود؟

همه می دانیم که تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی پر بوده است از انشعابات متعدد، مناظرات بزرگ، مباحثات پر مشاجره و غیره. در حقیقت حتی می توان گفت که تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی در ماهیت خود، تاریخ مبارزه دو خط مکرر میان مارکسیسم و رویزیونیسم بوده است. (این نظر در انطباق است با درک مائوئیستی از اصل فلسفی «تقسیم یک به دو»).

پرولتاریا هیچگاه با پنهان کردن اختلافات در جنبش کمونیستی به وحدت نرسیده است. بلکه اتفاقا، این وحدت تنها با خط کشی های روشن بر سر مسائل مهم که در هر مقطع معین رویاروی جنبش قرار گرفته، و با متحد کردن کمونیستهای انقلابی و کارگران پیشرو در مبارزه قاطع علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم، حاصل شده است.

هیچکس نباید مبارزه لنین علیه سوسیال - شووینیستهای انترناسیونال دوم فراموش کند. اینها در جنگ جهانی اول کارگران را به حمایت از بورژوازی خودی دعوت کردند. در آغاز این مبارزه بزرگ، تنها صدای لنین و حزب بلشویک و برخی عناصر انقلابی راستین دیگر در انترناسیونال دوم (مانند رزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنخت از آلمان) در میان هلهله «رهبرانی» که بورژوازی خود را می - ستودند، به گوش میرسید. حتی آن رهبران عالیمقامی مثل کارل کائوتسکی سانتریست) که از حمایت آشکار از بورژوازی خودی امتناع ورزیدند، موضع انقلابی لنین مبنی بر «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» را مسخره کردند زیرا معتقد بودند بریدن از سوسیال شووینیستهای جناح راست امکان ناپذیر است.علیرغم اینکه ظواهر امر، بر انفراد لنین دلالت می کرد، او توانست انقلاب اکتبر رابه پیروزی برساند و نه تنها اولین دولت پایدار پرولتری را بنیان نهد بلکه موج عظیمی از حمایت پرولترهای کشورهای سرمایه داری و خلق های ستمدیده کشورهای فئودالی و نیمه فئودالی را نسبت به انقلاب اکتبر برانگیزد. (۴) پس از انقلاب اکتبر تقریبا تمام احزاب سوسیالیستی قدیمی دچار انشعاب شدند. کارگران انقلابی درون این احزاب از رهبران فرتوت جناح راست انشعاب کردند. احزاب کمونیست تشکیل شدند و در انترناسیونال جدیدی متحد گشتند. انترناسیونال سوم در سال ۱۹۱۹ ایجاد شد.

چرا خط لنین توانست با آن سرعت از خط یک اقلیت کوچک به یک جریان عظیم که در انترناسیونال کمونیستی نوین متجلی شد، تبدیل شود؟ علت این بود که مشاجره میان لنین از یک سو و رویزیونیستها، اپورتونیستها و سانتریستهای زمان خودش از سوی دیگر، نه مشاجره بر سر برخی مسائل جزئی بود، نه شعارهایی توخالی، و نه صرفا یک مشاجره تئوریک بود. این مقابله خطی، بیان فشرده مبارزه میان منافع طبقاتی متضاد بود. خط لنین منافع پرولتاریا را در نابودسازی دهشتهای سرمایه داری و جنگی که به پا کرده بود (جنگ جهانی اول) نمایندگی می کرد. خط رویزیونیستی منافع یک بخش ممتاز کوچک از پرولتاریا (معروف به آریستوکراسی کارگری) را نمایندگی می کرد. آریستوکراسی کارگری تا حد معینی از مافوق سودهای نظام امپریالیستی که از غارت خلقها و ملل ستمدیده حاصل میشد، منفعت می برد. این قشر در تشکلات کارگری، در میان وکلای مجلس، انجمنهای تعاون متقابل حضور قابل توجهی داشت. این قشر، بخش فوقانی کارگران بود که با شلیک اولین گلوله های جنگ امپریالیستی دست از هواداری لفظی خود از تعهدات سوسیالیستی شست و در کنار بورژوازی خودی ایستاد.

این قشر کوچک متعفن به کنار، پرولتاریای تحتانی هیچ منفعتی در

حفظ نظام امپریالیستی نداشت. در اغلب کشورها نمایندگان این روند انقلابی بسیار کوچک، پراکنده و تحت پیگرد بودند. اما پس از اینکه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ صحنه جهانی را اشغال کرد، کارگران همه کشورها به ویژه کارگران کشورهای درگیر جنگ که هنوز هم می بایست در طول جنگ به دستور بورژوازی خود به کشتار هم بپردازند، انقلاب اکتبر را متعلق به خودشان دانستند. کارگران آگاهتر در میان آنها به سرعت به لنینیسم روی آوردند.به عبارت دیگر، تاسیس انترناسیونال کمونیستی صرفا به خاطر این نبود که لنین توانست در روسیه انقلاب کند. مبارزه طبقاتی پرولتاریا منجمله مبارزه داخلی میان دو جناح پرولتاریا (پرولتاریای انقلابی و آریستوکراسی کارگری) در کشورهای سرمایه داری، به همراه تشدید فلاکت توده های مردم در کشورهای درگیر جنگ، همگی پایه مادی قدرتمندی برای خط راستین کمونیستی (خطی که لنین برایش مبارزه میکرد و نماینده اش بود) بوجود آورد. لنین در به انجام رساندن انقلاب اکتبر موفق شد چون خط انترناسیونالیستی وی منافع توده های پرولتر را نمایندگی می کرد . نه فقط بطور کل بلکه همچنین بطور فی الفور، از جمله نیاز عاجل توده ها به خروج از کشتارگاه جنگ جهانی اول. البته این پایه انقلابی بطور مشخص در روسیه قوی بود. اما بهیچوجه بدانجا محدود نمی شد. با درجه اطمینان بالائی میتوان گفت که اگر یک خط انقلابی قوی و تشکیلات انقلابی در جاهای دیگر هم حضور می داشت، انقلاب علاوه بر روسیه تزاری در سایر کشورها نیز با موفقیت روبرو می گشت. (۵)

کسانی که معتقدند انترناسیونال کمونیستی را تنها پس ازیک انقلاب موفقیت آمیز می توان ایجاد کرد، درسهای اساسی مبارزه علیه رویزیونیسم انترناسیونال دوم را درک نکرده اند. این مبارزه هرگز «مانعی» در مقابل پیشبرد مبارزه انقلابی عملی در جهت کسب قدرت سیاسی یا چیزی که بتوان آنرا تا انجام پیشرویهای عملی «معوق» نگهداشت، نبود. لنین از همان لحظه که به خیانت انترناسیونال دوم در ۱۹۱۴ پی برد و آنرا تحلیل کرد، با تلاشی مضاعف برای استقرار یک خط انقلابی نه تنها در کشور «خود» بلکه به نمایندگی از جانب پرولتاریای بین المللی در تشکلات بین المللی اش، کوشید. در واقع، این دو نبرد از هم تفکیک ناپذیر بودند. بدین جهت، مبارزه لنین علیه انترناسیونال دوم خود یکی از شرایط موفقیت انقلاب اکتبر را تشکیل داد.

نبرد بزرگ مائو علیه رویزیونیسم مدرن

همزمان با «سخنرانی مخفی» خروشچف در ۱۹۵۶ که حمله ای همه جانبه بر استالین و بر دیکتاتوری پرولتاریا بود که استالین نمایندگی می کرد، مائو یک نبرد بین المللی بزرگ علیه آنچه که بعدها به «رویزیونیسم مدرن» معروف شد، براه انداخت.

این مبارزه منجر به یک انشعاب بزرگ در جنبش کمونیستی بین المللی میان دو جناح آن شد: جناح انقلابی تحت رهبری مائو و حزب کمونیست چین و جناح احزاب رویزیونیست که از خروشچف و حزب رویزیونیست شوروی پیروی کردند. اگر چه این مبارزه به تاسیس یک انترناسیونال کمونیستی منتهی نشد، ولی باعث پیدایش یک جنبش مائونیستی بین المللی متشکل از تشکلات پیشاهنگ در بسیاری کشورها شد. بر پایه قوه محرکه ای که مبارزه مائو علیه رویزیونیسم مدرن، و انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی در چین بوجود آورده بود، در سراسر جهان احزاب مائوئیست تاسیس شد که تدارک و برپایی جنگ خلق را در دستور کار خود قرار دادند. برپایی مبارزات مسلحانه قهرمانانه توسط انقلابیون مائوئیست در هند، فیلیپین، ترکیه، بنگلادش و سایر کشورها، نشانه ای از تاثیرات عمیق انشعاب در جنبش کمونیستی بین المللی بود. ایجاد یک جنبش مائونیستی بین المللی همچنین به تقویت مبارزات انقلابی خلقهای ستمدیده در جریان بود (منجمله مبارزه قهرمانانه خلق ویتنام) کمک کرد. (۶)

مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن، دو حزب کمونیست قدرتمند آن زمان (حزب کمونیست چین و حزب کمونیست اتحاد شوروی) را رو در روی یکدیگر قرار داد. هر یک از این دو تحت نام طبقه کارگر قدرت سیاسی را در کشورهای مربوطه در دست داشتند. اما ادعای خروشچف و جانشینانش در این مورد ادعائی دروغین بود و لعاب سرخی بود که بر حاکمیت بورژوازی در شوروی زده شده بود.

مناظرات بزرگ درون جنبش کمونیستی در این زمان حتی از مبارزه لنین علیه رویزیونیستهای دوران خودش شدیدتر بود و منافع طبقاتی متفاوت و مخالف را نمایندگی میکرد. شدت و سازش ناپذیری این مبارزه از این واقعیت ناشی میشد. در این مناقشات، مبارزه حیاتی بر سر هدف ایجاد جامعه بی طبقه (جامعه کمونیستی) جریان داشت. درست مثل روحانیون که بشارت حکومت خداوند بر روی زمین را می دهند، رویزیونیستها در شوروی و بلوک شرق نیز فقط وعده جامعه کمونیستی را می دادند. اما واقعیات جامعه تحت حاکمیت رویزیونیستهای شوروی همانقدر با وعده و وعیدهای مذهبی گونه آنها خوانائی داشت که «عشق برادرانه» اهل کلیسا با واقعیات جهنم سرمایه داری.

مائوئیسم بر این اعتقاد بود که تنها با ادامه انقلاب میتوان تضمین کرد شرایط ایدئولوژیک، سیاسی واقتصادی برای ایجاد جامعه ای که در آن نیروی کار انسان دیگر یک کالای مورد معامله نباشد، گام به گام بوجود آید و تمایزات میان شهر و روستا، کارگر و دهقان، کار یدی و کار فکری بطور مستمر کاهش یابد. مائوئیسم نماینده منافع کارگران و دهقانان در نبرد برای حفظ موقعیت مسلطشان بر جامعه و جلوگیری از پایمال شدن دستاوردهای سوسیالیسم توسط رویزیونیستها بود. زمانی که دهها میلیون کارگر، دهقان و روشنفکر انقلابی در چین در جریان انقلاب فرهنگی برای به پیش راندن هر چه بیشتر جامعه به سوی کمونیسم به پا خاستند، مردم سراسر جهان بطور زنده با این اصول آشنا شدند.

رویزیونیسم به ویژه رویزیونیسم در قدرت (همانند رویزیونیسمی که در شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی در قدرت بود) اهداف و برنامه ای دیگر داشت. در این کشورها هیچ اقدامی در جهت از میان برداشتن تقسیم کار یا سایر نشانه های به ارث مانده از نظام سرمایه داری، صورت نمیگرفت. بالعکس، حاکمان نوین برای حفظ نابرابریها سرسختانه تلاش میکردند چون به نفعشان بود. هدفی که آنها پیش پای کارگران قرار می دادند، نه تغییر جهان بلکه بدست آوردن «سهم مناسب» در ازای یک عمر سود رساندن به دیگران بود. این همان دیدگاهی است که همواره مشخصه اتحادیه های کارگری رفرمیست و رویزیونیستهای همه کشورها بوده است. سالها پیش از این، مارکس از کارگران خواست که شعار «دستمزد مناسب در ازای

یک روز کار مناسب» را طرد کنند و بر پرچمشان شعار انقلابی «الغای سیستم مزدوری» را بنویسند.

در آن زمان برخی تلاش کردند که بین مائوئیسم و رویزیونیسم نوع شوروی وحدت ایجاد کنند. چنین وحدتی به اندازه وحدت میان استثمارگر و استثمار شونده بی معنی است. وحدت میان مارکسیستهای انقلابی و رویزیونیستهای سرسخت نمی تواند دوامی داشته باشد. و هر جا هم که بنظر میاید که موجود است دیر یا زود منفجر خواهد شد.

حال که شوروی و بلوکش سقوط کرده، برخی نیروها می گویند که «اختلافات قدیمی» دیگر نباید مانع وحدت کمونیستها باشد. این دیدگاه به وضوح در «پیشنهادیه برای وحدت جنبش کمونیستی بین المللی» که توسط «حزب کارگران بلژیک» و «حزب متحده سراسری کمونیست بلشویک» از روسیه، ارائه شده است به چشم می خورد (این سند در همین شماره در صفحه ۲۸ جهت رجوع خوانندگان چاپ شده است.) بد نیست بخشی از این «پیشنهادیه» را که تحت عنوان «اختلافات سابق میان احزاب مارکسیست ـ لنینیست قابل حل است» آمده، در اینجا نقل کنیم:

«امروزه در نتیجه احیای سرمایه داری در شوروی در زمان گورباچف، گرایش «طرفداران شوروی» فروپاشیده و به گرایشات بیشماری تقسیم شده است. در دهه ۱۹۶۰ گرایش «طرفدار چین» به ظهور رسید اما پس از مرگ مائو به گرایشات متعددی تقسیم شد. یک گرایش «طرفدار آلبانی» و... یک گرایش «طرفدار کوبا» نیز عمدتا در آمریکای لاتین رو آمد. برخی احزاب نیز موضع «مستقل» خود را علیرغم موجودیت این گرایشات حفظ کردند.

«علیرغم هر موضعی که در ارتباط با صلاح بودن یا ضرورت این انشعابات در آن مقاطع تاریخی داشته باشیم، اکنون میتوان این اختلافات را کنار نهاد و احزاب مارکسیست ـ لنینیست را که به جریانات مختلف تعلق دارند با هم به وحدت رساند».

نخست توجه کنید که طبق نظر «پیشنهادیه»، سرمایه داری در زمان گورباچف در شوروی احیاء شد. یعنی پس از سال ۱۹۸۴! موضع مائوئیستها همواره این بوده که بورژوازی نوین در شوروی قدرت را در ۱۹۵۶ کسب کرد و سرمایه داری را در آن کشور احیاء نمود. اگر چه این «پیشنهادیه» مکرر از «رویزیونیسم خروشچف» سخن می گوید، اما در مورد دوره طولانی حاکمیت برژنف سکوت می کند. این همان دوره ای است که شوروی طبق تحلیل مائو به کشوری کاملا سوسیال امپریالیستی تبدیل شد و برای سیادت جهانی با بلوک امپریالیستی غرب به رهبری آمریکا، وارد رقابت شد.

این «مسئله کوچک» در مورد تحلیل از ماهیت شوروی را نمی توان طبق درخواست «پیشنهادیه» به سادگی کنار نهاد.

دوم اینکه، باید متوجه بود «پیشنهادیه» معتقد است این اختلافات را می توان کنار نهاد چون صرفا مناقشات تاریخی هستند. در نگاه اول ممکنست به نظر آید که «پیشنهادیه» به پراگماتیسم توسل میجوید و میگوید چرا بر سر «جنسیت فرشتگان» جدل کنیم، وقتی که دیگر فرشته ای در کار نیست.

اما در واقع «پیشنهادیه» در اینجا از صداقت به دور افتاده است. مثلا «پیشنهادیه» برخی از «اختلافات تاریخی» را زیر سئوال نمی برد: مثل مبارزه رفیق استالین علیه ترتسکی و بوخارین. اینها در حقیقت مبارزاتی مربوط به دوره پیش از ۱۹۵۶ هستند که «پیشنهادیه» می خواهد آن را به عنوان نقطه رجوع استفاده کند. برخی «اختلافات تاریخی» جدیدتر مثل «اشغال چکسلواکی»، «نابود کردن گرایشی که بدور چیان چین شکل گرفته بود در سال ۱۹۷۶... خط دن سیائوپین در دهه هشتاد و غیره». «پیشنهادیه» اینها را «اختلافات واقعی» می داند«که به افراط کاری تا حد آنتاگونیسم و انشعاب کشانده شدند.» (گزیده ای از «پیشنهادیه»)

بنابراین نویسندگان «پیشنهادیه» قطعاً نسبت به مسائل تاریخی بی تفاوت نیستند: آنها خیلی خوب می فهمند که این مناقشات کاملا با مسائل حیاتی مربوط به خط و مشی های متفاوت ارتباط دارند. «پیشنهادیه» در حقیقت «تاریخ» جنبش کمونیستی بین [illegible] «جنبش کمونیستی بین المللی اتحاد و سمتگیری انقلابی خود را تا سال ۱۹۵۶ حفظ کرده بود و قدرت و نفوذش در سراسر جهان رو به گسترش بود. جنبش کمونیستی بین المللی اگر می خواهد دوباره به عنوان یک جریان قدرتمند در صحنه جهانی ظاهر شود، باید این تاریخ مشترک را بپذیرد».

به عبارت دیگر، سال ۱۹۵۶ نقطه اوج جنبش کمونیستی بین المللی بود. یعنی پیش از اینکه رویزیونیسم خروشچفی از یک سو، و «سکتاریسم و اولترا چپ» ازسوی دیگر باعث تضعیفش شوند. این ارزیابی سیاسی به عنوان سنگ بنای بازسازی جنبش کمونیستی بین المللی ارائه می شود، و در عین حال اضافه می شود که «در جنبش کمونیستی اختلاف نظرات بر سر خدمات مائو تسه دون تا مدتها باقی خواهد ماند...»

ما می پرسیم، چرا مبارزه علیه «ایدئولوژی های سوسیال دمکراتیک و ترتسکیست شرط تکامل جنبش کمونیستی بین المللی» است (به قول «پیشنهادیه») ولی مسائلی نظیر «خدمات» مائو تسه دون نباید به میان کشیده شود چون «وحدت جنبش کمونیستی بین المللی» را خدشه دار میسازد؟ علتش این است که «پیشنهادیه» که با تواضعی ریاکارانه در باب ضرورت مباحث علمی و بیرون کشیدن حقیقت از میان واقعیتها صحبت میکند، در حقیقت تصمیمش را پیشاپیش در موارد زیر اتخاذ کرده است: رهبری مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن توسط مائو، تحلیل مائو از احیای سرمایه داری در شوروی و تکاملش به سوسیال امپریالیسم شوروی، انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی و غیره، در بهترین حالت اشتباهات وی بوده اند.

مائوئیستها از تمام دستاوردهای جنبش کمونیستی بین المللی (منجمله ساختمان سوسیالیسم در شوروی تحت رهبری لنین و استالین) دفاع می کنند. اما ما همچنین به تحلیل نافذ مائو در مورد تضادهای جامعه سوسیالیستی، جمعبندی اش از اشتباهات و نقاط ضعف استالین و خطی که عمدتا بر این پایه برای پیشبرد انقلاب تکامل داد، عمیقا اعتقاد داریم. در حقیقت، درک تئوریک مائو از ماهیت جامعه سوسیالیستی و پراتیک رهبری انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی صرفا مهمترین خدمت وی محسوب نمی شود، بلکه فشرده تکامل کیفی ایدئولوژی، [illegible] است. در واقع محور مائوئیسم است.

از این رو است که هرگونه «وحدت جنبش کمونیستی بین المللی» بدون رجوع به مائو به معنای وحدت علیه مائوئیسم است؛

یعنی همان کاری که «پیشنهادیه» و سمینار تلاش در انجامش دارند. این سمینار در حالی که درهایش را چار طاق به روی نیروهای رنگارنگ منجمله مخالفان سرسخت مائوئیسم (و برخی انقلابیون راستین) باز می‌گذارد اما نیروهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را حذف می‌کند. (۷) این امر مجددا نشان میدهد که «پلورالیسم» (یا روش تحمل عقایدی که به ظاهر بسیار متفاوت از یکدیگر می‌باشند) غالبا پوششی است برای سرکوب یک موضع انقلابی پرولتری راستین.

از آنجا که نویسندگان «پیشنهادیه» با تحلیل مائو از خصلت جامعه سوسیالیستی مخالفند و با رهبری مائو در انقلاب سوسیالیستی چین مخالفند، بررسی مسائل چین پس از مرگ مائو را با تحقیر بی‌اهمیت جلوه میدهند. در اینجا نیز ابراز «من نمیدانم» شک‌گرایانه و باز بودن ظاهری نویسندگان «پیشنهادیه» پوششی است برای پنهان کردن یک خط بسیار روشن. حزب کارگران بلژیک از سرنگونی خط مائو توسط کودتای هواکوفن . دن سیائوپین حمایت کرد. از آن زمان تاکنون نیز از حکام رویزیونیست چین در تمام موارد پشتیبانی کرده است: نابودی کشاورزی سوسیالیستی، کارزار «ثروتمند شدن شکوهمند است»، قتل عام میدان «تین آن من» در سال ۱۹۸۹ و غیره. سال ۱۹۹۵ «نینا آندریوا» رهبر «حزب متحده سراسری کمونیست بلشویک» در کنفرانسی در هند اعلام کرد، علت انتقاد نیروهایی نظیر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از رویزیونیستهای چینی آن است که «اینان خودشان هیچ تجربه‌ای در ساختمان سوسیالیسم ندارند». (۸) در پاسخ باید گفت اتفاقا ما تجربه ساختمان سوسیالیسم را داریم و مشخصا از تجربه انقلاب فرهنگی در چین و نقش عظیمی که در پیشبرد سوسیالیسم در تمام عرصه ها بازی کرد نیز برخورداریم. ما خواهان تجاربی نظیر «سوسیالیسم» نوع شوروی در سی سال آخر عمرش و «سوسیالیسم» امروز چین نیستیم.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مرکز جنینی مائوئیستهای جهان است

تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ گامی عظیم بود در مهار زدن بر بحرانی که دامنگیر جنبش مائوئیستی در سطح بین‌المللی بود و نیز گامی عظیم بود در ارتقا سطح وحدت ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی آن. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از این امتیاز برخوردار بود که بر پایه یک شالوده ایدئولوژیک و سیاسی روشن، که در «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تشریح شده است، ایجاد شد. به طور خاص هسته نیروهای مائوئیستی را که علیه خیانت رویزیونیستها در چین به مبارزه برخاستند و از تکامل مارکسیسم . لنینیسم توسط مائو به مرحله نوین، و سومین مرحله دفاع کردند، متحد کرد. بدین ترتیب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خط تمایز روشنی با سایر گرایشاتی که از دل جنبش مائوئیستی گذشته بدر آمده بودند (به طور مشخص گرایش «طرفدار چین» و گرایش «طرفدار آلبانی») و اندیشه مائو تسه دون را رد کرده بودند، کشید.

بر پایه چنین شالوده سیاسی و ایدئولوژیک اولیه مستحکمی، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توانست ساختار تشکیلاتی جنینی ای بوجود بیاورد و بر این پایه به درستی مدعی شد که مرکز جنینی نیروهای مائوئیست جهان است. در واقع در آن سالها گرایش عمده نیروهای کمونیست خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این بود که به سرعت خود را از خط انقلابی مائو تسه دون و تجربه انقلاب پرولتری و ساختمان سوسیالیسم در چین تحت رهبری مائو دور کنند. اغلب نیروهای سابقا مائوئیست، بویژه تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را که در وجود رهبرانی چون چیان چین و چان چون چیائو و دیگر قهرمانانی که به قوه قهر توسط رهروان سرمایه داری در چین سرنگون شدند، تجسم می‌یافت را یا درک نکردند یا اینکه آنرا رد کرده و به بهتان زنی علیه آن پرداختند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از ۱۹۸۴ به بعد همواره در حال پیشروی بوده است. اتخاذ مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم در دسامبر ۱۹۹۳ مهمترین پیشرفت تکاملی آن بوده است. این تصمیم در نتیجه یک پروسه درازمدت مباحثه و مبارزه درونی و نیز در نتیجه پیاده کردن مائوئیسم در پراتیک پیشبرد وظایف انقلابی در همه کشورها (و بطور قابل توجه در پرو، که حزب کمونیست پرو بعنوان یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مدت بیش از ۱۸ سال یک جنگ خلق راستین را به پیش برده است) اتخاذ شد.

پا به پای ارتقای سطح وحدت سیاسی ایدئولوژیک که با تصویب سند «زنده باد مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم» کسب شد، اقدامات تشکیلاتی متناسبی نیز برای تحکیم و بالا بردن توان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اتخاذ شد تا هر چه بیشتر در راستای ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین بر مبنای مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم، پیشرفت کند.

البته همواره نیروهای مائوئیستی راستین دیگری نیز در خارج از چارچوب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وجود داشته اند. و بطور مشخص طی چند سال گذشته توجه برخی از این احزاب به ضرورت متحد کردن نیروهای مائوئیست جهان جلب شده است. که این تحول خود بخشی از بوجود آمدن قطب بندی جدید و تشدید آن در جنبش کمونیستی بین المللی است. تاکید بر نقش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به عنوان مرکز جنینی نیروهای مائوئیست جهان به معنای «دست شستن» از نیروهای خارج از این جنبش نیست. جنبش مائوئیستی می تواند و باید با به هم پیوستن همه این نیروها، در جهت ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی نوین (که تبارز وحدت کیفیتا عالیتر کل نیروهای مائوئیست جهان خواهد بود) پیش برود. اما این پروسه پیشروی و وحدت تنها بر اساس یک خط و مشی می تواند صورت بگیرد. این پروسه باید رهبری شود. راه دیگری وجود ندارد.

بیشک مبارزه در راه ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی نوین، مسیری طولانی و پیچیده خواهد بود. مسئله‌ای چند از تجارب (مثبت ومنفی) وحدت کمونیستها در سطح بین المللی وجود دارند که هنوز جمعبندی نشده اند. مبارزه طبقاتی و تحولات بین المللی مرتبا مسائل جدیدی را که راه حل می طلبند پیش میکشند. نیروهای کمونیست انقلابی هنوز به طور نسبی ضعیف هستند و تجربه ما در زمینه پیشبرد مبارزات انقلابی (به جز چند استثناء) هنوز نسبتا محدود است. وحدت تشکیلاتی ما نمی تواند بر وحدت سیاسی . ایدئولوژیک ما پیشی بگیرد. امروز ما هم ضرورت یک پلاتفرم مشترک برای انقلابیون کمونیست جهان را میبینیم و هم با مشکلات شکل گیری یک خط و مشی

بقیه در صفحه ۷۲

در کارزار جمع‌آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شرکت کنید!

کارزار جهانی جمع‌آوری کمک مالی

از دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی،
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همه کسانی را که آرزوی نابودی روابط و مناسبات اجتماعی موجود را دارند، همه کسانی را که خواهان استفاده از فرصتها برای ساختن رهبری مورد نیاز برای انجام انقلاب هستند، کسانی که آرزوی برقراری مجدد حکومتهای پرولتری برای دگرگونی اساسی جوامع را در سر می پرورانند ، دعوت میکند که برای سازماندهی کارزار جهانی جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گام به پیش بگذارند.

یک دنیا نیاز وجود دارد

دلیل عمده برای کارزار جمع آوری کمک مالی در این برهه از زمان، نیاز شدید به افزایش درآمد عملیاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می باشد. از زمان تاسیس جنبش انقلابی در سال ۱۹۸۴، جنبش رشد کرده و به خاطر مبارزاتش قویتر شده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای انجام وظایفش نیاز به درآمدهای بیشتر دارد. این وظایف عبارتند از: کمک به تحکیم احزاب مائوئیستی و کمک به تشکیل احزاب مائوئیستی متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، گسترش فعالانه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در سراسر جهان به طرق گوناگون، از جمله نشر ادبیات انقلابی و مشخصا نشر مجله «جهانی برای فتح» به زبانهای مختلف : انگلیسی، اسپانیایی، فارسی، ترکی و نیز با ترجمه مقالات انتخابی به زبانهای عربی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی و هندی. این مجله‌ها تهیه رپرتاژ و تحلیلهای عمیق مسائل کلیدی پیش پای جنبش انقلابی جاری و همچنین تجربیات پیشرفته سازمانها و احزاب متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تبلیغ می کند. نفوذ محتوای «جهانی برای فتح» فارسی در میان انقلابیون افغانی تا توزیع مجله به زبان اسپانیایی در خیابانهای مکزیک و آمریکای لاتین، نمونه‌ای از ارتباط محکم و زنده مائوئیستی است که این مجله بین مبارزات طبقه ما در نقاط مختلف جهان برقرار کرده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به طور معمول از طریق بیانیه هایش، و از دیدگاه پرولتاریای انترناسیونالیست، در وقایع و مبارزات مهم جهان، دخالتگری میکند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مثابه مرکز سیاسی اولیه نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی جهان، دارای موقعیت ویژه ای است که با استفاده از آن بر سر مسائل حیاتی جنبشهای جهان تحقیق و بحث میکند و به مبارزه دامن میزند؛ با این هدف که در شماری از کشورها به شکل گیری یک رهبری اصیل مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی و تشکیلات ضروری آن یاری رساند. بدون این تشکیلات، توده های پرولتر و زحمتکش در کشورهائی که شرایط انقلابی مساعد است قادر به انقلاب نخواهند بود. در اکثریت کشورها احزاب مائوئیست هنوز وجود ندارند و در جاهائی که موجودند بایستی تحکیم شوند. هرچه بیشتر تشکیل احزاب مائوئیست به تاخیر افتد، حاصل مبارزات توده ها دیرتر به ثمر خواهد رسید یا حداقل به طور کامل در خدمت اهداف نهایی قرار نخواهد گرفت.

بدون یک جنبش قدرتمند نمی توانیم مبارزات ضد رویزیونیستی را که تاثیرات تعیین کننده بر آینده جنبش انقلابی جهان در کل دارند، بطور متمرکز جلو ببریم. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پروسه ارتقاء سطح مبارزه سیاسی ـ ایدئولوژیکی و وحدت سازمانی بین مائوئیستهای درون خود را طی سالها هدایت کرد که در نهایت به تصویب سند تاریخی «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم» انجامید. طی سالها این جنبش، کارزارهای مبارزاتی مختلفی را در افشای جنایات امپریالیستها، شناساندن جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو و جلب حمایت بین المللی برای آن، فراگیر کردن خدمات انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری در چین و غیره براه انداخته و هدایت کرده است.

وجود یک مرکز متشکل در چهارده سال گذشته، باعث یک تحول واقعی شده است. یکی از نتایج مساعد این امر، مضاعف شدن دامنه وظایف این جنبش است که در عین حال کار بیشتری را طلب میکند. از سراسر جهان از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خواسته میشود که بر نقش خود بیفزاید. این امر نیاز به منابع مالی بیشتر را شدت بخشیده است. برای توزیع نشریات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در نقاطی از جهان که هنوز با آنها آشنا نیستند، به منابع مالی بیشتری نیاز است. گسترش حضور و فعالیت در نقاطی که انقلابیون آن هنوز نتوانسته اند با این جنبش ارتباط برقرار کرده و با آن کار کنند، و تحکیم پروژه ها و فعالیتهای جنبش در مناطقی که اولویت دارند، همه و همه نیازمند منابع مالی هر چه بیشتر است.

تعداد زیادی برای کمک به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به طرق مختلف قدم پیش گذارده اند. بخش مهمی از اتکاء جنبش انقلابی به مردم و حمایت مالی توسط مردم است. زیرا مردم تنها منبع حمایت آن هستند. کمکهایی که باعث کاهش هزینه های مالی خواهد شد، مانند نقل و انتقال، ارتباطات یا فراهم کردن غذا و محل اقامت برای فعالین جنبش، همه و همه بشدت مورد نیاز است. این شبکه کمکها باید در بسیاری از کشورها تکامل و گسترش یابد. برای این باید تلاشی آگاهانه را سازمان داد. جمع آوری کمک های مالی یکی از آنهاست. پرولتاریای انترناسیونالیست صاحب قطار، هواپیما و ماشینهای چاپ روزنامه نیست. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با کمک و پشتیبانی احزاب، سازمانها و حامیان خود قادر به انجام خیلی کارهاست اما بیش از اینها لازم است. در جهان امپریالیستی امروز قیمتها خیلی بالاست؛ خطرات هم کم نیست؛ اما پتانسیل حمایت از انقلاب و جنبش انقلابی حد و مرزی ندارد. و با توجه به نیروهائی که داریم و در چارچوبه آنچه امکان پذیر است، کماکان توان و قدرت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را میتوان به مقدار قابل توجهی افزایش داد. مسئله کلیدی در تحقق این مهم آن است که این مسئله را درک کنیم و به دیگران نیز در درک آن یاری برسانیم.

تربیت انترناسیونالیستی توده ها

بردن کارزار جمع آوری کمک مالی به میان توده های انقلابی ملل مختلف موقعیت خوبی برای تربیت آنها با درک انترناسیونالیسم پرولتری است. فرصت خوبی است که آنها دریابند که این جنبش چیست و برای چه

مبارزه میکند؛ چرا و چگونه منافع آنان را نمایندگی میکند؛ چرا و چگونه انقلاب بازتاب حقیقتی است که مائو آن را بدین صورت بیان کرد: «یا همه به سوی کمونیسم خواهیم رفت یا هیچکس» ؟ توده‌های عادی می‌فهمند که امپریالیسم و دولتهای ارتجاعی وابسته به آنها همگی بر یک شبکه و نظم بین المللی متکی هستند. قدرت پرولتاریای بین المللی علیه آنها نیز باید به همین صورت درک و ساخته شود. میراث طبقه ما یعنی رهبران برجسته و آموزه‌های آنها، کمون پاریس، انقلاب اکتبر، رهایی چین و انقلاب کبیر فرهنگی، امروزه بر دوش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دارد. این جنبش مصمم است بر پایه خدمات عظیم، فداکاریها و حماسه های انقلابی دورانساز گذشته حرکت کند و مبارزه را تا رهائی کامل نوع بشر ادامه دهد.

پیشبرد مبارزه با این هدف در جهان امروز بدون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا جنبشی که حمایت توده ای آن در سراسر جهان عقبتر از پتانسیل واقعی آن است، قابل تصور نیست؟ تنفر توده ها از زندگی نکبت بار و ستم و رنجی که امپریالیسم بر آنها روا میدارد را نباید ناچیز شمرد؛ به اشتیاق توده ها برای مبارزه با آنها، به قدرتی که با تمرکز علم و تجاربمان، و همچنین منابعمان، بدست میاوریم که با آن بتوانیم این مبارزه را هدایت کنیم، نباید کم بها داد. برای اینکه توده ها چنین کنند باید بفهمند چه وجه اشتراکی با سایر ستمدیدگان جهان دارند. از این کارزار جمع آوری کمک مالی باید به عنوان فرصتی خوب برای معرفی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به توده های هر چه گسترده تر استفاده کرد؛ آنان با شناخت یافتن از این جنبش بسیار روشن تر به رشته های پیوند ستمدیدگان جهان پی میبرند. از این فرصت باید استفاده کرده و به توده ها نشان دهیم که چرا انقلاب باید به توده ها متکی باشد و این به چه معناست.

یکی از غنی ترین مثالهای ادغام انترناسیونالیسم انقلابی با مسئله حمایت مادی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فروش مستمر پوستر نقاشی های انقلابی که صحنه هائی از جنگ خلق در پرو را نشان می دهند، بوده است. این نقاشیها توسط زندانیان سیاسی خلق شده و سپس مخفیانه از درون سیاهچالهای پرو به خارج و برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فرستاده شده است تا در خدمت جمع آوری کمکهای مالی برای جنبش (که حزب کمونیست پرو نیز بخشی از آن است) استفاده شود. کپی این نقاشیها به سراسر جهان فرستاده و باز تکثیر آن به شکلهای مختلف از کارت پستال گرفته تا پوسترهای بزرگ رنگی صورت گرفته است. چندین هزار کاست موسیقی انقلابی با کیفیت عالی به نام «ما تنها جهان را می خواهیم»، در سراسر جهان به فروش رسیده که ارتباط مبارزات مردم را به طریقی که فقط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قادر به انجام آن است نشان می دهد.

در «تمیل نادو» در هند، جائیکه سطح معیشت زندگی دهقانان بسیار پائین است، کمکهای مالی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان به وسیله حمایت کنندگان دوچرخه سوار که مسافتی طولانی را برای آگاه کردن مردم در ارتباط با این کارزار زیر پا می‌گذاشتند جمع آوری می‌شد. در اغلب کشورها، مردم در حال حاضر به سازمان یا حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست خود که متعلق به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است کمک مالی میکنند. زمانی که از این توده ها میخواهیم به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به نوبه خودش، نیز کمک مالی کنند تضادی ایجاد میشود. این تضاد مثبتی است و پرداختن به آن به هواداران این سازمانها و احزاب کمک میکند که بطور سیاسی پروسه جهانی انقلاب را بهتر درک کنند، رابطه بین انجام انقلاب در یک کشور و سرنگونی نظام جهانی امپریالیستی را عمیقا درک کنند و از انقلابیون سراسر جهان شناخت یابند.

آیا فداکاری مرز می شناسد؟

همانطور که آرزوی آتشین توده ها برای نابودی ستمگران و استثمارگران را حد و مرزی نیست. فداکاری توده ها در ایجاد سازمانی که برای‌که انجام رساندن این امر ضروری است هم مرز نمی شناسد. جهان به شدت نابرابر است . این منطق امپریالیسم است . و انترناسیونالیسم انقلابی پیگیر ما باید ورای این نابرابریها گام بردارد. باید از منافع مشترک داغ لعنت خوردگان جهان حمایت کند و آن را بسازد. این از منطق امپریالیسم خیلی باارزشتر است. جنبش ما بطور عمده در کشورهای تحت سلطه متمرکز شده و ما انتظار بیشترین فداکاری را حتی از فقیرترین توده ها داریم، چرا که معتقدیم انقلاب کار آنهاست. ما مخالف کسانی هستیم که قیم مآبانه می گویند مردم در کشورهای ثروتمند قادر به فداکاری هستند اما مردم کشورهای تحت سلطه نمی توانند یا نمی خواهند. ما مخالف این بحث هستیم که «ارزش» فداکاری مردم در کشورهای فقیر چندان «مفید» نیست زیرا دستمزدهای آنها به نسبت مارک آلمانی یا لیره استرلینگ انگلیسی در غرب بسیار ناچیز است.

ما باید در بین هوادارانمان در کشورهای امپریالیستی هم همین سطح از فداکاری را ترغیب کنیم. باید با هر استدلالی که نیاز به کمک سخاوتمندانه کسانی که فکر می کنند شرایط برای انقلاب در این کشورها به اندازه کشورهای تحت سلطه آماده نیست را کمرنگ کرده و یا به بعد موکول می‌کند، مبارزه کنیم. مردم وقتی که بفهمند این پول صرف مبارزه برای نابودی امپراتوری قلدر سرمایه مالی و دیکتاتوری منفور سیاسی آن می شود، تاثیر مهم کمک مالی خود را درک می‌کنند. بنابراین باید با آنها مبارزه کرد که مسئله را عمیقتر بفهمند و به کمک مالی کردن ترغیب شوند. ما همچنین باید اقشار دیگر در کشورهای ثروتمند جهان را متقاعد کنیم که در حمایت از جنبش سهم بگیرند. البته در این کشورها هم نهایتاً فداکاری مشترک توده های کارگر و ستمکش ستون فقرات پشتیبانی از انترناسیونالیسم انقلابی خواهد بود، اما متحدین ما از سایر طبقات که از جنایات امپریالیسم نفرت داشته و قاطعانه دست به عمل می زنند، می توانند نقش قابل توجهی در اعطای کمکهای مادی داشته باشند.

خیلی از دوستان جنبش در مناطقی پراکنده اند که مبارزه انقلابی تازه شروع شده است. چنین افراد و گروههایی می توانند با شرکت در کارزار جمع آوری کمک مالی یک کمک مهم انترناسیونالیستی انجام دهند. آنها می توانند اهداف بزرگی را پیشاروی خود قرار دهند و فعالانه راههایی را برای جمع آوری کمک در هرجا که برایشان امکان دارد بیابند. از شما دعوت می کنیم که برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد با ما تماس بگیرید.

هدفی بزرگ را برابر خود قرار دهید و حرکت سراسری کارزار جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را آغاز کنید!

توجه:

تعدادی از افراد قادر به فرستادن کمک مالی از طریق ارتباطات خودشان هستند. ما دیگران را به تماس مستقیم با آدرس لندن برای تسهیل این امر تشویق می کنیم.

از زبان خوانندگان....

اشاعه آثار انقلابی یکی از فعالیت‌هائی است که نیروهای مائوئیست جهان باید هر چه بیشتر انجام دهند. نامه‌هائی که در اینجا می‌بینید و از سراسر جهان برای «جهانی برای فتح» ارسال شده، گواهی است بر نقش بی‌چون و چرائی که این مجله در افروختن آتش انقلاب در قلب ستمدیدگان بازی می‌کند. به ما کمک کنید تا «جهانی برای فتح» بتواند زود به زود و به زبان‌های مختلف منتشر شود. و در نقاطی که خواست و نیازش را دارند توزیع شود.

چک یا حواله پستی خود را به نام **A WORLD TO WIN** به نشانی زیر بفرستید:

A WORLD TI WIN, 27GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N, 3XX, U.K.

از یک خواننده از لهستان

از نامه گرم شما متشکرم. ما در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع (و از نظر من علیه دموکراسی) در یک سنگر هستیم. من تحت تاثیر موفقیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در وحدت گروههای مائوئیست در سراسر جهان قرار گرفته ام. تبریکات صمیمانه من را بپذیرید! من نیز به عنوان یک آنارشیست، به روحیات انقلابی مائوئیستها و باور آنها به امکان تحقق آرمانهای انسانی علاقمندم.

اگر امکان دارد اطلاعات دقیقتری در مورد ارتباط این جنبش با انقلاب در پرو و حزب کمونیست پرو برایم بفرستید.

نظر شما در مورد راه درخشان چیست؟

من خواهان همکاری با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و شرکت در آن هستم.

از یک خواننده در نپال

تبریکات صمیمانه

خیلی خوشحالم که نظرات شخصیم را درباره مجله مشهور «جهانی برای فتح» برایتان می نویسم. فکر می کنم مجله شما پدیده برجسته ای در ضدیت با نیروهای شیطانی جامعه است؛ نوری در این جهان تاریک است. کمکی است به از بین بردن علفهای هرزه و کثیف و آلوده در جامعه.

مقالات این مجله سطحی بالاتر از درک و فهم فلسفی را ارائه می دهد و در عین حال علمی و حقیقی است. این مقالات به ما در دقیقتر کردن شناختمان از وقایع روزمره و فعالیتهای اجتماعی کمک میکند. یکی از حیاتی ترین نقش مقالات مجله کمک کردن به خوانندگان در شناخت از انگلهای اجتماعی است. یعنی افشای مارهایی که با زندگی پلید، لوکس و تجاوزکارانه خود منافع خویش را به پیش می برند. مجله آگاهی ما را برای نابودی شیاطین اجتماعی بالا می برد.

من یک هوادار سرسخت مارکسیسم - لنینیسم هستم و از جهنم سرمایه داری و قدرت آن بیزارم. من به شدت با هر نوع استثمار سرمایه داری و امپریالیسم مخالف هستم. امیدوارم پیروزی نهایی را در سراسر جهان از آن خود کنیم. زیرا مارکسیسم فلسفه ای شکست ناپذیر است و سرمایه داری را در کشورهای مختلف یکی پس از دیگری شکست خواهد داد.

مجله شما به سخنگوی پرولتاریا تبدیل شده است.

وقتیکه در سال ۹۵ مجله جهانی برای فتح شماره ۲۰ به دستم رسید، همه مقالاتش را مطالعه کردم. به قدری تحت تاثیر آن مقالات قرار گرفتم که این نامه را برای شما نوشتم. امیدوارم مثبت باشد. دهکده ای که من در آن زندگی می کنم خیلی دور است، در سینه تپه ها، جائیکه کمتر مجله ای به آن راه می یابد. اگر به فرستادن مجله ادامه بدهید، کمک شایانی به افزایش دانش من از جنبش جهانی کمونیستی و متقاعد کردن مردم نسبت به پیشرفت جنبش کمونیستی مان خواهد کرد. رسانه های خبری نقش مهمی در جامعه بازی می کنند. در کشور ما چنین مجله مارکسیستی با این سطح به ندرت یافت می شود. به این دلیل (صمیمانه) از شما تقاضا دارم که «جهانی برای فتح» را برایم بفرستید. در مورد نامه ام نیز نظرتان را بدهید. متشکرم.

از یک زندانی در آمریکا

اسم من ...است. در حال حاضر در حبس می باشم. من در زندان.... فدرال دوره محکومیتم را می گذرانم. همیشه شرایط مردم فقیر مورد توجه من بوده است. معتقدم همه باید غذا، لباس، امکان تحصیل و غیره داشته باشند و هیچکس نباید رنج بکشد. من مایلم بدانم که به چه طریق می توانم به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک کنم. چطور می توانم عضو شوم یا به هر طریق کمک کنم. آیا می توانید در مورد این جنبش برایم اطلاعات بفرستید.
متشکرم.

از یک خواننده در فیلیپین

مایلم از شما عمیقا برای نامه کوتاهتان تشکر کنم. می خواهم متذکر شوم که ما به حمایت معنوی و مادی خود در نبرد سخت و طولانی علیه امپریالیسم آمریکا، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات که بر کشور فقیرمان به طور مستبدانه و استثمارگرانه حکومت می کنند نیاز داریم. با این حمایت معنوی یا سیاسی، عدالت و انسانیت انقلاب دمکراتیک ملی در فیلیپین که توسط حزب کمونیست فیلیپین رهبری می شود را تقویت کنید. روحیه انقلابی من با افزایش درکم از انقلاب رشد می کند. فکر می‌کنم تنها نیاز من انجام فعالیتهای عملی است تا در کوره کمونیسم آبدیده شوم. امیدوارم شما در این مورد مرا یاری کنید. من خبرنامه ای از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با عنوان «باشد تا ماه مه سرخ ۱۹۹۷ همچون تندر در سراسر جهان طنین افکن شود!» دریافت کرده ام. و اما در مورد «پاسخی به لی واناگ، حزب کمونیست انقلاب فیلیپین»: من کاملا با این تحلیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موافقم که تقاضای کمک از احزاب و سازمان های رویزیونیستی اشتباه می‌باشد، و راه به جائی نمی‌برد. موافقم که این سیاستی اپورتونیستی و حقیقتا در تضاد با ادعای تبعیت حزب از اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. البته خیلی چیزها از سال ۱۹۸۸ تغییر کرده است. احزاب رویزیونیست اروپای شرقی از قدرت به زیر کشیده شده اند.

بیانیه ای توسط «آرماندو لی واناگ» تحت عنوان «تاکید بر اصول پایه ای و اصلاح اشتباهات» صادر شده که راهنمای روشن انقلاب فیلیپین است. گرچه این مسئله باعث جدائی در حزب شده ولی بنظر من «جنبش اصلاحی» قدم صحیحی در راه تحکیم جبهه ایدئولوژیک حزب کمونیست فیلیپین است.

روحیه انقلابی همیشه راهنمای ما باشد.

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری.

چیزی به نام ناسیونالیسم پرولتری وجود ندارد.

انقلاب فیلیپین به شما خوشامد می‌گوید.

زنده باد حزب کمونیست فیلیپین.

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی.

شورش تا به آخر.

از خواننده ای در مکزیک.

رفقای عزیز،

من یک دانشجو هستم و مانند شما قاطعانه سیستم ستمکار و جنایتباری که توسط امپریالیسم یانکی رهبری می شود و بارها کشور من و جهان را به خون کشیده محکوم می کنم. به این دلیل من با شما درمبارزه برای نابودی این هیولا که سرمایه داری نامیده می شود تا به آخر همراهم.

حاکمین طرفدار آمریکا در مکزیک می گویند که همگان از دموکراسی، عدالت اجتماعی، ثبات و سعادت برخوردارند. این یک دروغ بزرگ است. ما مردم به علت غارت بیش از پیش کشور توسط امپریالیسم یانکی و فروش منابع ملی به شرکتهای خصوصی بیش از پیش زیر بار بحران خرد کننده نابود می شویم. سرکوب سیاسی و نظامی علیه هر آنکس که مقاومت کند اعمال می شود. آنها به حریم حقوق ابتدایی ما از حق کار، آموزش، مسکن و زمین گرفته تا احترام به فرهنگ برادران و خواهران بومی تجاوز می کنند. آنها هرگز فسادی را که در تار و پود سیستم جای گرفته کنار نخواهند گذاشت.

بعنوان یک دانشجوی مددکار اجتماعی فکر می کنم که دانشجویان و سایر همکاران من باید در مبارزه طبقاتی کشور شرکت کرده و زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم گرد آیند تا به جای خدمت به طبقات ستمکار به ایفای نقش تاریخیمان بپردازیم و در امر دگرگونی انقلابی جامعه شرکت کنیم. بدین سان می توانیم مفهوم جدیدی به وظیفه مددکار اجتماعی بدهیم. و باورهای بورژوایی که ما را از حرکت در راستای اهداف انقلاب واقعی و خدمت صادقانه به مردم و مبارزه در کنار آنها بازمی دارد را کنار بگذاریم. برای جامه عمل پوشاندن به این ادعای تاریخی بایستی سلاح به دست و جان بر کف برای خدمت به اهداف انقلاب آماده باشیم.

مایلم بگویم با علاقه زیاد چند شماره از مجله جهانی برای فتح را که برای من حکم روشنایی را دارد و به باورهای ما خدمت می کند، خوانده ام. من با علاقه وقایع جهان و بخصوص جنگ انقلابی خلق در پرو را دنبال می کنم و صمیمانه از این مبارزه و تمامی مبارزات انقلابی که در جهان در شرف تکوین است حمایت می کنم.

اینک مایلم از کشتار دانشجویان مبارز و رفقای کارگری یاد کنم که برای ایده الهای انقلابی پرولتاریا در دوم اکتبر سال ۱۹۶۸ مبارزه کردند و گلوله های جنایتکار دولت PRI (حزب حاکم در مکزیک) و به دستور امپریالیسم یانکی به خاک و خون کشیده شدند.

انقلاب انتقام خون رفقای جان باخته را خواهد گرفت.

در پایان به تمامی شما همسنگران در مبارزه برای پیشرفت و تحکیم انقلاب درود میفرستم.

زنده باد مائوئیسم.

سرنگون باد امپریالیسم.

مرگ بر امپریالیسم.

نقلاب آری، خیانت نه.

زنده باد جنگ خلق در پرو.

برای دفاع از جان صدر گونزالو بپا خیزید.

■

از یک خواننده در اروپا

رفقای عزیز! درود رفیقانه ما را بپذیرید.

دیروز برای اولین بار یک مجله «جهانی برای فتح» را در منزل دوستی در شهر دیگر دیدم. شماره ۲۱ بود. اول خیلی خوشحال شدم که رفقا چنین مجله ای در سطح بین المللی دارند و بعد خیلی ناراحت که من چنین مجله ای را که برای طبقه ما یعنی طبقه کارگر است را تا به آنروز ندیده بودم. موقعی که عکس روی جلد را دیدم صدای شلیک رهایی بخش تفنگهای «راه درخشان» به گوشم آمد.

من لرزیدن جهان را تجسم کردم؛ این لحظات آرامش قبل از توفان در اروپا جای خود را به شبحی خواهد داد که بر فراز هر کارخانه و مزرعه ای به گشت و گذار در آید. طولی نخواهد کشید که توفان انقلاب بساط امپریالیسم و سرمایه بین المللی را در هم پیچد.

پسر من که شانزده ساله است و هنوز کاملا جنگ مقاومت ملی در افغانستان علیه متجاوزان سوسیال امپریالیسم شوروی را به یاد می آورد، خواهان قاب کردن عکس روی جلد مجله شد، اما دختر چهارده ساله ام که میخواست عکس را برای خود قاب کند با این امر مخالفت کرد. او گفت که انقلابیون راه درخشان تنها مردمانی هستند که به واقع در خدمت رهایی زن در تمام عرصه های تاریخی، مذهبی و ستم جنسی مبارزه می کنند، بنابراین او تنها کسی است که حق دارد عکس روی جلد را صاحب شود. پسرم گفت که او بعد از اتمام تحصیلاتش برای جنگ در سنگرها به رفقایش خواهد پیوست و بنابراین حق داشتن عکس به او می رسد. مادرشان گفت نه، من این عکس را خودم قاب کرده و در اتاق پذیرایی آویزان خواهم کرد. من به هر سه گفتم که از رفقا تقاضای سه نسخه از این عکس خواهم کرد که امیدوارم به صورت پوستر باشد و همچنین مجله را آبونه خواهم شد. رفقا من و خانواده ام خواهان آبونه شدن این مجله که متعلق به طبقه ماست و انعکاس اهداف حقیقی طبقه ماست می باشیم.

در پایان، دستان شما را فشرده و تقاضا دارم درود کمونیستی مرا به سایر رفقا در کشورهای دیگر برسانید. ما صمیمانه به پیروزی نهایی باور داریم و معتقدیم که زمان آبستن انقلاب می باشد.

■

از یک خواننده در آفریقای جنوبی

دوستان عزیز، با احترامات صمیمانه. در آزانیا شرایط با توجه به تضاد بین ملت تحت ستم در مقابل امپریالیسم کاملا پیچیده است..... طبقه نژادپرست حاکم در تبانی با امپریالیسم غرب هرگز از سرکوب عریان مبارزه توده ها که در پی رهایی واقعی هستند دست نکشیده است. باید توجه کرد که امپریالیسم غرب ترتیب مذاکرات «کنگره ملی آفریقا» (که قبلا یک تشکیلات ممنوع به حساب می آمد) و دست نشاندگانش در آزانیا را داد. ولی بهای این تغییر پر سر و صدا و کنار رفتن رژیم نژادپرست را توده ها با خونشان پرداختند. علت امر فقدان یک حزب پیش آهنگ مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست بود که جنبش توده ها برای استقلال را رهبری کند. مبارزات را هرچه بیشتر ارتقاء دهد. این روزها در مورد باصطلاح دموکراسی تازه کسب شده زیاد حرافی می شود. اکثریت توده های سیاه فاقد مسکن مناسب، سیستم فاضلاب بهداشتی، کار و غیره می باشند. آنها کماکان توسط طبقه سرمایه دار استثمار می شوند و حق ۴۰ ساعت کار در هفته و ٦ ماه مرخصی برای مادران باردار را رد میکند. در جبهه کارگری، کوساتو (اتحادیه کارگری که متحد «کنگره ملی آفریقا» است) با طبقه سرمایه دار بر سر نیازهای اولیه کارگران به معامله پرداخته است.

در روستا توده ها در آرزوی تصاحب زمین کشاورزان سفیدپوست بونر هستند. بونرها دارند خانواده هایی را که تنها ممر زندگیشان کار مزدی بر مزارع است بیرون می کنند. حکومتی که توسط کنگره ملی آفریقا رهبری می شود قانونی تصویب کرد که طبق آن تنها به خانواده هایی زمین می دهد که زمینشان توسط مهاجرین سفید بعد از سال ۱۹۱۳ تصاحب شده است. این اساساً پاسخ مائوئیستی برای حل مسئله ارضی نیست. مائو راست گفت که انقلاب دموکراتیک نوین راه را برای سرمایه داری بومی هموار خواهد کرد، اما بیشتر راه را برای سوسیالیسم، مصادره اموال امپریالیسم، و طبقات سرمایه دار و ملاکین، باز میکند.

چنانکه در شماره ۲۰ «جهانی برای فتح» نوشته شده ما شاهد تعویض نگهبانان قدیم با جدید یعنی دار و دسته ماندلا هستیم. من مایلم شماره های گذشته و آخرین شماره «جهانی برای فتح» را دریافت کنم.

از یک خواننده در اروپا

بسته شما را دیروز دریافت کردم. از فرستادن سریع آن متشکرم. اما در مورد سئوالاتی که از من کرده اید: مطالب مجله را خواندم و مورد توجهم قرار گرفت. از مقالات تئوریک سیاسی شروع میکنم. بی آنکه بخواهم از تحلیلهای اقتصادی شما صرفنظر کنم تاکید میکنم که این مجله در شناخت من از تزهای مائوئیستی مشخصاً نقش بازی می کند. درباره موقعیت اینجا سعی میکنم پاسخ سوال شما را مفصلا بدهم. در این کشور بود که درباره مائوئیسم آموختم، زیرا در (شیلی) چپ همواره توسط رویزیونیستهای طرفدار شوروی رهبری شده است. بزرگترین ضربه ای که حزب اینجا زده پذیرش «تئوری سه جهان» و تبلیغ آن به عنوان مائوئیسم می باشد. جزوه ای در مورد این تئوری وجود دارد که از قرار توسط مائو امضا شده، نه فقط آنها این را پذیرفته اند، بلکه میگویند صحیح است. این باعث جدایی خیلی از کمونیستها از حزب و مائوئیسم شد. این دروغ اپورتونیستی و ارتجاعی را قبول نمیکردند. من حدودا ده سال در این کشور زندگی کرده ام، زمانی خود باور داشتم که این تئوری متعلق به مائو است، (به همین دلیل از مائوئیسم فاصله گرفتم). تا اینکه «بیانیه» جنبش را خواندم و متوجه شدم که این سند بهیچوجه ارتجاعی یا رویزیونیستی نیست، بلکه کاملا حاوی مارکسیسم ـ لنینیسم بمثابه یک خط روشن سیاسی برای حزب اصیل پرولتاریا است •

درباره حزب متحده سراسری کمونیست بلشویک‌ها (اتحاد شوروی)

یک «اکتبر نوین»
بدون مائوئیسم
امکان ناپذیر است

پس از اینکه شلیک توپ‌های انقلاب اکتبر، مارکسیسم ـ لنینیسم را در سراسر جهان گستراند، شهرهائی نظیر مسکو، لنینگراد، باکو و سایر مراکز نخستین انقلاب پرولتری پیروزمند جهان از اهمیت خاصی برای رهروان آزادی برخوردار شدند. در عین حال اتحاد جماهیر شوروی طی دهه‌های اخیر از جمله مراکز ارتجاع جهانی بوده است؛ یعنی یک دولت سوسیال امپریالیستی استثمارگر تحت حاکمیت رویزیونیستها که پرولتاریا را در سال ۱۹۵٦ از قدرت ساقط و سرمایه‌داری را احیا کرد. شوروی از آن به بعد دیگر نه کعبه آمال انقلابیون که یک دولت سرکوبگر امپریالیستی مورد انزجار همه بود.

زیر بار فشارهای گوناگون مانند فشار آمریکا و بحران جاری نظام جهانی امپریالیستی (منجمله تشدید تضادهای درون خود بلوک شوروی) شکل رویزیونیستی حاکمیت بورژوائی در شوروی فرو پاشید و جای خود را به شکل غربی حاکمیت بورژوائی داد. قطب بندی طبقاتی بیش از پیش حاد شده، توده های شوروی سابق زیر فشار بحران دست و پا می زنند و موج جدید و بی سابقه ای از نارضایتی سر تا سر آن سرزمین را در بر گرفته است. همه اینها با بروز درگیریهای نظامی در اکناف امپراتوری سابق شوروی سابق، تشدید میشوند.

از دل دود و خاکستری که در پس سقوط رویزیونیستها بر جای ماند، تعدادی حزب بیرون آمده که پرچم مارکسیسم ـ لنینیسم را برداشته اند و مدعیند که از تجربه شوروی به درستی درس گرفته اند و مصمم هستند که مردم شوروی سابق را به سوی «اکتبر نوینی» رهنمون شوند. گزارشات رسانه های گروهی طی چند سال اخیر تظاهر کنندگانی را نشان می دهند که با پرچمهای سرخ و عکسهای استالین با پلیس درگیر می شوند این نیروها چه کسانی هستند؟ چه درسهائی از تجربه تلخ احیای سرمایه داری در شوروی بیرون کشیده اند؟ و چه راهی را پیش پای مردم شوروی سابق می گذارند؟

رابطه این نیروها بسیار سیال است و با اتحادها و انشعاب‌های متعدد رقم می‌خورد. هر از گاهی یک «اتحاد کمونیستی» از ائتلاف یکی دو گروه شکل می گیرد که معمولا در سطح روسیه حضور دارند و شعبه هائی نیز در برخی جمهوریهای سابق مثل آذربایجان، اوکراین و غیره دارند. اگرچه سر در آوردن از اختلافات میان آنها کار سختی است، اما به نظر می رسد که چند تا از آنها در راس گرایشات مشخصی قرار دارند.

اولی «حزب کمونیست فدراسیون روسیه» تحت رهبری «گنادی زیگانف» است. زیگانوف رقیب بسیار نزدیک بوریس یلتسین در انتخابات ریاست جمهوری بود. علیرغم اینکه این حزب مدعی است ادامه دهنده راه «حزب کمونیست اتحاد شوروی» سابق است و در حرف هم از احیای شوروی سابق دم می زند، اما برخی سیاستهای آنرا کنار نهاده و به طور مثال ضرورت اتکاء به بازار سرمایه داری را تبلیغ می کند. این حزب که نسبت به سایر «احزاب کمونیست» تعداد زیادی از اعضای سابق حزب کمونیست اتحاد شوروی را جذب کرده، خیلی تلاش داشته تا خود را

تصاویر زیر:

* در نتیجه تجاوز شوروی به افغانستان، دو میلیون افغانستانی مجبور به ترک کاشانه خویش و زندگی در اردوگاه‌های پناهندگان در کشورهای همسایه شدند.

* رفیق اکرم یاری، یکی از رهبران مائوئیست در افغانستان و بنیانگذار جنبش کمونیستی آن کشور. او در سال‌های نخستین اشغال افغانستان توسط قوای شوروی دستگیر شد و توسط نوکران سوسیال امپریالیسم به قتل رسید.

تصویر صفحه بعد: بهار ۱۹٦۸ ـ تانک‌های شوروی خیابان‌های پراگ را اشغال کردند.



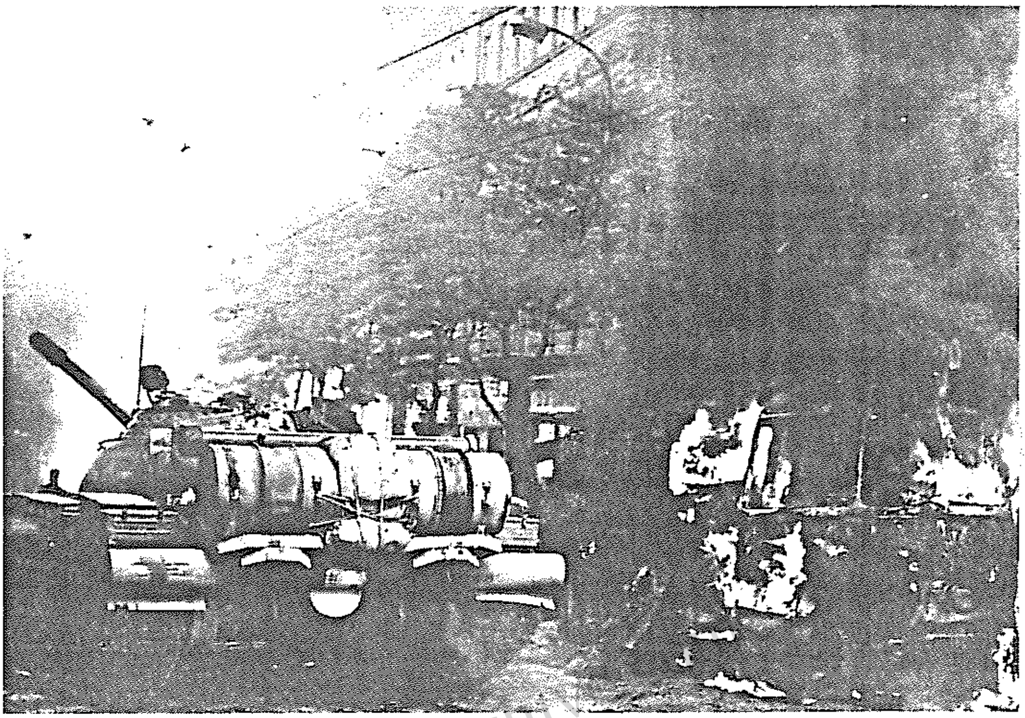


به عنوان شریک قابل اعتماد احزاب سوسیال دمکرات غربی جا بیندازد.

یک گروه دیگر تحت رهبری «ویکتور آنپیلوف» است. او در راس حزب «روسیه کارگران» قرار دارد. این گروه از حزب زیگانف به خاطر سیاستهای پارلمانتاریستی و تبلیغ شیوه های سرمایه داری غربی انتقاد می کند. آنپیلوف توسط رژیم یلتسین دستگیر شد. او پس از آزادی بلافاصله یک ائتلاف انتخاباتی «کمونیستی» علم کرد که موضع حمایت مشروط از حزب زیگانف را گرفت، و پنج در صد آراء را در دور نخست انتخابات ریاست جمهوری به دست آورد. این گروه نیز در جنبش «احیای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» فعال است.

و بالاخره، نیروهای کوچکی نیز وجود دارند. «حزب متحده سراسری کمونیست بلشویکها» (که نام قبلی آن «حزب کمونیست بلشویکهای اتحاد شوروی» بود) و تحت رهبری «نینا آندریوا» قرار دارد، و «حزب کارگران کمونیست روسیه» تحت رهبری «تیولکین»، جزء این دسته هستند. گروه تحت رهبری «ویکتور آنپیلوف» قبلا بخشی از «حزب کارگران کمونیست روسیه» بود. حزب متحده سراسری انتخابات اخیر ریاست جمهوری را بایکوت کرد و حزب زیگانف را به عنوان یک حزب «رویزیونیست» مورد حمله قرار داد. گزارشات رسانه های گروهی در سطح بین المللی از پرچمهای سرخ و عکسهای لنین و استالین در تظاهراتها و جشنهای بزرگداشت انقلاب اکتبر و اول ماه مه و غیره در روسیه، بیشتر از همه مربوط می شود به حزب متحده سراسری و گروه «آنپیلوف». این دو گروه در کانون جنبش «احیای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» قرار دارند.

نقطه تمرکز این مقاله بر این جریان آخر، به ویژه حزب متحده سراسری است. عمدتا آنها هستند که ادعای نمایندگی جناح «چپ» مبارزات شوروی سابق را دارند. و اما در ارتباط با جناح بندیهای خود این جریان، بسیاری از مواضع این دو حزب یکی است. اما ظاهراً حزب کارگران کمونیست از نظر برخی اختلافات جدی، در جناح راست قرار دارد. به طور مثال، این حزب برخلاف حزب متحده سراسری خواستار برگزاری «کنگره بعدی» حزب کمونیست شوروی سابق شده و خود را ادامه دهنده راه این حزب از زمان گورباچف می داند. حزب متحده سراسری اما در سطح بین المللی بسیار فعال است و در چندین کنفرانس بین المللی در نقاط مختلف جهان طی چند سال اخیر شرکت کرده است.



خط و مشی حزب متحده سراسری دارای ویژگی‌هایی است که هنوز نظر برخی انقلابیون راستین را به خود جلب می‌کند: مثلا ادعای پایبندی به مارکسیسم - لنینیسم، قبول استالین به عنوان ادامه دهنده راه مارکس و لنین، تقبیح سخنرانی مخفی خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی به عنوان نقطه پیدایش اپورتونیسم در شوروی و در حزب کمونیست. این حزب مدعی است که برای پایان دادن به حاکمیت طبقه سرمایه دار در روسیه و شوروی سابق و احیای سوسیالیسم در آنجا تاسیس شده است. بعلاوه این حزب اظهار تمایل کرده که می‌خواهد انتقادات مائو و حزب کمونیست چین نسبت به حزب کمونیست شوروی را بررسی کند.

اما این نوک زدنها در تحلیل نهایی برای گسست رادیکال از رویزیونیسم حزب کمونیست شوروی سابق کافی نیست. از وقتی که استثمارگران رویزیونیست سرنگون شده و در سطح جهان افشاء و رسوا شده اند، این نیروهای جدید پا به میدان گذاشته اند. اما قادر نیستند از تجربه تلخ سه دهه حاکمیت رویزیونیستها درسی بیاموزند. حزب متحده سراسری در سطح بین المللی سعی دارد که مرزبندی میان رویزیونیسم و مائوئیسم را مخدوش کند. آنها از انقلابیون می خواهند که «مجادلات قدیم را کنار بگذارند» و مواضعشان بر سر مسائل شوروی سابق را تغییر دهند و به ائتلافات گسترده و نوین وارد شوند.

ضروری است که خط حزب متحده سراسری از نزدیک بررسی شود. گزیده های مهمی از سخنرانیهای مختلف «نینا آندریوا» (رهبر این حزب) و نیز برنامه این حزب (مصوبه کنگره موسس در سال ۱۹۹۱ در مینسک، روسیه سفید) را در اینجا نقل و نقد می کنیم. این گزیده ها به نحوی انتخاب شده اند که تا سر حد امکان تصویر کاملی از خط این حزب در مورد مسائل مهم رویاروی انقلابیون در روسیه کنونی ارائه شود.

درباره احیای سرمایه داری در شوروی

این حزب مینویسد: «از نظر حزب متحده سراسری کمونیست بلشویکها، ضدانقلاب بورژوائی که اکنون در کشور به قدرت رسیده در تاریخ سی ساله اخیر شوروی ریشه دارد. این ریشه ها به نفوذ بورژوازی متوسط در حال رشد برمیگردد.

«کارزار ضد استالین متعاقب کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، در واقع پیش درآمد پروسه احیاء بود. آن کارزار بر اعتبار سوسیالیسم ضربه وارد آورد و مشکلاتی جدی در جنبش کمونیستی بین المللی ایجاد کرد. تقابل با حزب کمونیست چین پیش آمد و دشمنان سوسیالیسم در اروپای شرقی شروع به تبلیغات کردند. در شوروی کادرهای انقلابی به اتهام «دگماتیسم» و «استالینیسم» نابود شدند. آزار و وحشت روحی رواج یافت... و به دنبال اینها، خوره رویزیونیستی به جان اصول مقدماتی مارکسیسم - لنینیسم افتاد. اپورتونیسم در حزب لانه کرد. اقتصاد غیر رسمی جان گرفت. طبقه کارگر بی سر و صدا از سیاست کنار نهاده شد. دولت پرولتری به «دولت تمام خلقی» بدل شد. حزب کمونیست، «حزب تمام خلقی» اعلام شد. بارآوری تولیدی کار پائین آمد و پیشرفت علمی و تکنیکی کند شد. بهای وسایل مصرفی که قبلا رو به نزول بود، افزایش یافت. رهبران عالیرتبه حزب و دولت بی اعتبار شدند. هر مقام دولتی که به قدرت میرسید، فرد پیشین را به سوء مدیریت متهم میکرد. کارگران بسرعت از دستگاه دولت بیگانه شدند که تاثیرات منفی بر ساختمان سوسیالیسم بر جای نهاد و نهایتا اینها رویهم تلنبار شد و به اوضاع دهه ۸۰ که به درستی رکود نامیده شد، انجامید.

«گورباسترویکا دمکراسی بورژوایی را برای مردم شوروی به ارمغان آورد. این باعث شد نیروهای ضد شوروی با نیرنگ و ریا درون ارگانهای قدرت نفوذ کرده و ضد انقلاب را رهبری کنند.» (به نقل از مقاله «باید از اول شروع کنیم» (نینا اندریوا)

«حزب متحده سراسری معتقد است که با حوادث اوت ۱۹۹۱، یک انقلاب بورژوایی در نظام سیاسی جامعه مان رخ داده است. سرمایه بر قوای مقننه، مجریه و قضاییه حاکم شده است. تحت فشار این حاکمیت و در پرتو جنایت دار و دسته گورباچف، حزب کمونیست شوروی روحیه اش را از دست داد و پس از پرسترویکا . ضد انقلاب که تحت نام این حزب انجام شد، منحل گردید. آنها که از عبارات سوسیالیستی استفاده کرده و بقدرت سیاسی رسیدند، بالاخره دست از آنها کشیدند. باند سرمایه داران

بقیه در صفحه ۸۰

جنبش اصلاح در حزب کمونیست فیلیپین

اسناد زیر از «انقلاب» (مجله تئوریک حزب کمونیست فیلیپین) باز تکثیر شده است. این اسناد به یک جنبش اصلاحی مهم درون حزب می پردازد که طی چند ساله اخیر به پیش برده شده است.

حزب کمونیست فیلیپین که در سال ۱۹۶۹ همراه با موج عظیم جنبش های انقلابی ملهم از انقلاب فرهنگی تاسیس شد، بخشی از جنبش جهانی مائوئیستی بوده است. این حزب مستقیما از دل مبارزه سرسختانه انقلابیون جوان علیه خط و رهبری رویزیونیستی شوروی شکل گرفت که بعدا در راس حزب کمونیست فیلیپین قرار گرفتند. حزب آن مبارزه را نخستین جنبش عظیم اصلاح می نامد.

اسناد پایه ای حزب کمونیست فیلیپین بر تکامل اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم توسط مائوتسه دون قویا تاکید گذاشت. حزب در بحبوحه یک رشته قیام قدرتمند توده ای که سپس کل کشور را به لرزه در آورد، جنگ خلق را علیه رژیم آمریکائی مارکوس آغاز کرد.

این جنگ طی چند سال توسعه یافت، اما کمی بعد حزب با یک رشته تغییرات سریع و تکان دهنده در اوضاع بین المللی و ملی روبرو شد که کودتای ارتجاعی ۱۹۷۶ در چین و دستگیری صدر بنیانگذار حزب یعنی «خوزه ماریا سیسون» و دیگر رهبران تراز اول آن را شامل می شد. در آن اوضاع دشوار، حزب دچار جهت گم کردگی شد. سالیان سال گذشت و موضعی علیه رژیم دن سیائو پین اختیار نکرد. یک سلسله خطاها در زمینه استراتژی نظامی و جبهه متحد سر بلند کردند؛ و این تمام ماجرا نبود. سئوالاتی بر سر خصلت طبقاتی اتحاد شوروی مطرح شد و اینکه می تواند منبع کمکی برای جنبش انقلابی باشد. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۸، ۱۹۸۷ و شماره ۱۲، ۱۹۸۸ که شامل نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به رفقای حزب کمونیست فیلیپین است و آنها را به اتکاء مجدد به مائو فرا می خواند.)

از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۸۰، اوضاع مسلما جدی شده بود. حزب بخاطر ناتوانی در برخورد صحیح به سقوط دیکتاتوری مارکوس و روی کار آمدن «کوری آکینو»، و نیز اشتباهات وخیمی که در برخورد به مبارزه درون حزبی و مبارزه علیه نفوذی های دشمن در یک منطقه معین مرتکب شد (در اسناد زیر از آن با عنوان کارزار آهوس» یاد شده است) به شدت ضربه خورد. گرایشاتی سر بلند کردند که حتی خواهان کنار گذاشتن کامل اندیشه مائوتسه دون بودند. همانگونه که کمیته مرکزی حزب اینک جمعبندی کرده، حیات حزب واقعا به خطر افتاده بود.

زیاد طول نکشید که آن دسته نیروها در حزب که در پی پشتیبانی از اتحاد شوروی بودند به علت فروپاشی بنای رویزیونیستی در آن کشور ضربه سختی خوردند و تضعیف شدند. با وجود این، تا سال ۱۹۹۲ طول کشید که نیروهای انقلابی به توان و درک لازم برای برپائی یک کارزار اصلاح واقعی درون حزب دست یابند. این کارزار توسط کمیته مرکزی و صدر آن، «لیواناگ» رهبری شد.

کارزار اصلاح، کادرها را به فهم تاثیرات رویزیونیستی رهنمون ساخت و شور و شوق انقلابی رفقا را برانگیخت. این پروسه بیش از آنچه انتظار می رفت عمق و گسترش یافت. پنج سال است که این کارزار، البته به شکل ناموزون به پیش رفته است. همانطور که ارزیابی های رهبریهای منطقه ای و رهبری مرکزی حزب (باز تکثیر در نشریه «ربولوسیون») نشان می دهد، این کارزاری با پیچ و خم‌های غیر قابل پیش بینی بوده است. حزب در بحبوحه این پروسه، حضور سراسری خویش را حفظ کرد و جنگ خلق را ادامه داد. این گواه قدرتمند ریشه های عمیق مائوئیسم در صفوف حزب و هوادارانش می باشد.

نیروهای رویزیونیست درون و حول و حوش حزب، رفقای انقلابی را سرزنش می کردند که بطور «دگماتیستی» به راه «لاک پشتی» جنگ طولانی خلق چسبیده اند. آنها وعده راه «سریعتر و آسانتر» پیروزی را می دادند. راه آنها شامل قیام گرائی شهری یا عملیات بزرگ و تعیین کننده نظامی بود که برای انجامش روی حمایت بین المللی حساب می کردند. این وعده های چپ نمایانه، پوششی بود بر یک محتوای عمیقا رفرمیستی. همانطور که در نقد این خط آمده بود: «این راه سریعتر و آسانتر است چون از هرگونه انقلاب واقعی چشم می پوشد.» (برای آشنائی بیشتر با خط قیام گرائی شهری رجوع کنید به مقاله «راه رهائی، جنگ درازمدت خلق است»، نقدی بر مقاله «پیش بسوی یک استراتژی انقلابی برای دهه ۹۰» نوشته عمر توپاز، منتشره از سوی مرکز مطالعات اجتماعی در هلند. این نوشته را می توانید از دفتر «جهانی برای فتح» در لندن بخواهید) با توسعه و تکامل کارزار اصلاح، محتوای راست خط اپورتونیستی «چپ» کاملا آشکار شد.

سئوالات بسیاری مورد بحث قرار گرفت: از خصلت جامعه فیلیپین گرفته تا استراتژی پایه ای جنگ خلق؛ از

مائو در قلب حزب جای می گیرد

سمت چپ: چریک‌های ارتش نوین خلق که تحت رهبری حزب کمونیست فیلیپین قرار دارد

سمت راست: آموزش سیاسی در روستاهای فیلیپین





خصلت جبهه متحد گرفته تا موضوعات دیگر. اما مهمترین پیشرفتی که در جریان کارزار اصلاح حاصل شد، باز گرداندن آموزش های مائو به قلب حزب بود. بویژه آموزش های مائو درباره استراتژی جنگ خلق و انقلاب دمکراتیک نوین بطور جدی مورد مطالعه قرار گرفت. این کار در ارتباط لاینفک با جمعبندی از عملکرد حزب و پیشبرد امر انتقاد و انتقاد از خود در کلیه سطوح حزب انجام شد. هدف جامعه بی طبقه یعنی کمونیسم مورد تاکید مجدد قرار گرفت، و به رویزیونیسم منجمله رژیم دن سیائو پین در چین بطور صریح حمله شد. جهانی برای فتح» با اجازه حزب کمونیست فیلیپین این اسناد را بخاطر آشنائی بیشتر انقلابیون جهان با این کارزار مهم منتشر می کند.

تمامی کمونیستهای انقلابی باید از جنبش اصلاح که رفقای حزب کمونیست فیلیپین را به درکی عمیقتر از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مسلح می کند، پشتیبانی کنند. آنها بدین طریق می توانند جنگ خلق را برای غلبه بر رژیم کمپرادوری ـ آمریکائی و تبدیل فیلیپین به یک منطقه پایگاهی سرخ و قدرتمند برای انقلاب جهانی پرولتری تقویت کنند و به پیش رانند. گزیده ای که از سند اول تحت عنوان «بر اصول پایه ای خود دوباره تاکید کرده و اشتباهاتمان را اصلاح کنیم» آورده ایم مربوط به بخش «در زمینه ایدئولوژی» است. این سند دو بخش دیگر هم دارد که عناوین آنها «در زمینه سیاست» و «در زمینه تشکیلات» است. به همین ترتیب، گزیده ای که از سند کمیته اجرائی، کمیته مرکزی آورده ایم به بخش «اصلاح و تحکیم ایدئولوژیک» مربوط می شود. عناوین بخش های دیگر این سند چنین است: «پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین» و «تحکیم تشکیلات».

بقیه در صفحه ۲۴

بر اصول پایه‌ای خود دوباره تاکید کرده و اشتباهاتمان را اصلاح کنیم

از کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین، ژوئیه ۱۹۹۲

یادداشت هیئت تحریریه «رِولوسیون»: این نسخه نهائی سندی است که توسط کمیته مرکزی حزب اصلاح و تصویب شده است.

...از آنجا که این سند مربوط به جمعبندی اشتباهات و کمبودهای مهم می باشد و یک سند اصلاحی محسوب می شود، وجه غالب آن انتقادی است. بنابراین در پی تجلیل از دستاوردهای حزب نیست.

این سند پایه ای جنبش اصلاحی است که اینک جریان دارد. «بازبینی کلی اهمیت تحولات و تصمیمات» (از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱) ضمیمه سند حاضر است.

بیائید در بیست و سومین سالگرد سازماندهی مجدد حزب بر اصول پایه ای انقلابی آن تاکیدی دوباره کنیم. این اصول مشعل راهنمای ما در ارزیابی و تجلیل از دستاوردهای حزب بوده و در عین حال، در مقابله با برخی اشکالات دیرینه و عقبگردهای بزرگ ما را هدایت می کند.

اصول پایه ای ما در اسناد سازماندهی مجدد، منجمله در مرامنامه و اساسنامه و سند «اشتباهات را اصلاح کنیم و حزب را از نو بسازیم» ارائه شده اند. ما پرولترهای انقلابی باید همواره خود را با این اصول محک بزنیم.

این اصول نکات زیر را در بر می گیرند: تعلق به تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم، رد رویزیونیسم مدرن، تحلیل طبقاتی جامعه فیلیپین بمثابه یک جامعه نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال، خط عمومی انقلاب دمکراتیک نوین، نقش رهبری کننده طبقه کارگر از طریق این حزب، تئوری جنگ خلق و خط استراتژیک محاصره شهرها از طریق دهات، جبهه واحدی با خط طبقاتی انقلابی، سانترالیسم دمکراتیک، دورنمای سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری.

طی سال ها، اکثریت غالب اعضا، و کادرهای حزب از این اصول پیروی کرده و پیروزی های بزرگی در جهت پیشبرد انقلاب فیلیپین به دست آورده اند. حزب تا آخر نقش برجسته ای در مبارزه طولانی علیه دیکتاتوری فاشیستی آمریکائی مارکوس بازی کرد و انقلاب فیلیپین را به نحوی جامع و عمیق به سطحی عالیتر از پیش ارتقاء داد.

اواسط دهه ۱۹۸۰ حزب، ارتش خلق، جنبش توده ای و جبهه متحد انقلابی تحت هدایت خط عمومی حزب، و با اتخاذ تاکتیکهای صحیح علیه دیکتاتوری فاشیستی آمریکائی مارکوس، سیاست پیشبرد گام به گام و همه جانبه و مداوم انقلاب مسلحانه، و فداکاری ها و مبارزات شجاعانه اعضا، و کادرهای حزب و توده های انقلابی به سطحی رسید که از نظر وسعت و قدرت از زمان سازماندهی مجدد حزب سابقه نداشت و بسیار بالاتر از سطح انقلاب مسلحانه تحت رهبری حزب موتلفه سابق بود.

در عین حال، اشتباهات و انحرافات فاحشی نیز موجود بوده که ضرباتی جدی به حزب و جنبش انقلابی توده ها وارد آورده است. اشتباهات و کمبودهای دیگری نیز وجود داشته که هر چند به اندازه انحرافات مذکور جدی نبوده اند اما به جای خود زیان آور بوده و یا باعث کند شدن جریان انقلاب شده اند. در مواجهه با پیشروی قدرتمند انقلاب و سقوط سریع دیکتاتوری فاشیستی آمریکائی مارکوس، برداشتهای معینی از پیشبرد انقلاب در درون حزب بروز کرد که از اصول پایه ای و تئوری و خط جنگ خلق فاصله گرفت. این نظریات که برخاسته از ذهنی گرائی و بی صبری خرده بورژوائی بود شرایط مشخص و توان نیروهای انقلابی را نادیده گرفته و می خواست از روی مراحل ضروری پیشبرد انقلاب بپرد و به پیروزی سریع دست یابد.

از همه بدتر، خطی بود که ترکیبی از قیام مسلحانه شهری و درست کردن ارتش «منظم» را جلو می گذاشت؛ در روستا مشوق عملیات ماجراجویانه نظامی می شد و دیدگاه ناب نظامی را مطرح می کرد؛ و در شهرها مشوق عملیات و نظرات کودتاگرایانه و کرنش به خودرونی توده ها بود. پیله کردن به قیام شهری و ساختن پیش از موعد یک ساختار سنگین اما ناپایدار نظامی شامل گردان ها و گروهان ها که نیروی زیادی را به خود اختصاص می داد باعث شد که روستاها از کادرهائی که شدیدا برای کار توده ای مورد نیاز بودند، محروم شوند. این کارها به نادرست، تدقیق و تطبیق تئوری و پراتیک جنگ خلق و یا یک تئوری و استراتژی عالیتر خوانده شد. بدین ترتیب پایه های توده ای ما تحلیل رفت و این ما را دچار مشکلات دیگری کرد. این جدی ترین مشکلاتی بود که حزب در تاریخ سازماندهی مجدد خود با آن روبرو شد.

تا مدتها هیچکس این انحرافات و اشتباهات جدی را تشخیص نمی داد؛ از آنها انتقادی صورت نمی گرفت؛ طرد نمی شدند. به این انحرافات اجازه رشد داده شد و بخشی از تشکیلات را تحت تاثیر قرار داد. نتیجتا جهت گم کردگی و لطمات فراوانی ببار آمد. جای پای این انحرافات چنان سفت شد که در مقابل انتقاد و اصلاح ایستادگی کرده و اینک حیات حزب و جنبش انقلاب را به درجاتی به خطر افکنده اند.

با وجود این، خط صحیح و طرفدارانش کماکان دست بالا را دارند و می توانند بیش از اینها خط غلط را پس بزنند. باید بدانیم که در جوانب متعدد ما کماکان نسبت به سال های ۱۹۶۷، ۱۹۷۷ یا ۱۹۸۰ قویتریم. توان کلی حزب، ارتش خلق و جنبش توده ای در روستا و شهر کمابیش در سطح سال های ۸۴ ـ ۱۹۸۳ است. اگر انحرافات و اشتباهات را تصحیح کنیم و در مسیر صحیح گام های محکمی برداریم، قدرتی را که بدست آورده و تاکنون حفظ کرده ایم برای پیشروی در جهت آخرین مرحله دفاع استراتژیک کافی خواهد بود. پایه های محکمی برای

رهبری بیش از پیش توده ها (برانگیختن و متشکل کردن و بسیج آنها) و دست زدن به عملیات تعرضی در حد توانمان (اقدامات توده ای و تعرضات مسلحانه تاکتیکی) وجود دارد.

در سال های ۹۲ و ۹۳ دشمن لاف می زد که می تواند حزب و خلق را شکست دهد؛ اما این خیال باطل بود. نظام حاکم گرفتار یک بحران سیاسی و نظامی حدت یابنده است. جناح های سیاسی متفاوت طبقات استثمارگر بیش از پیش به جان هم افتاده اند. طبقات استثمارگر بومی و شرکت ها و بانک های چند ملیتی همچنان اقتصاد ماقبل صنعتی نیمه مستعمره و نیمه فئودالی را غارت می کنند. بحران، مقاومت توده های وسیع خلق را بر می انگیزد و زمینه مساعدی برای انقلاب مسلحانه و جنبش قانونی دمکراتیک پدید می آورد.

ما انقلابیون پرولتر باید استوار بایستیم؛ همانطور که بلشویک ها قبل از جنگ اول جهانی در دوران توسعه سریع سرمایه داری و تبدیل آن به امپریالیسم مدرن عمل کردند و در برابر رویزیونیستهای کلاسیکی که انترناسیونال دوم را غصب کرده بودند ایستادند. همانطور که آنها طی جنگ دوم جهانی در نبرد با فاشیسم و قبل و بعد از آن دوران، ایستادگی کردند. در دوران تیره کنونی نیز که رژیم ها و احزاب رویزیونیست حاکم در نتیجه فروپاشی اتحاد شوروی، جای خود را به رژیم های سرمایه داری و دیکتاتوری طبقاتی بورژوایی عریان داده اند و سرمایه داری بنظر بلامنازع و شکست ناپذیر می آید، ما باید محکم بایستیم.

بحران مزمن نظام اجتماعی نیمه مستعمراتی و نیمه فئودالی وخیم تر شده و شرایط را برای پیشرفت انقلاب درازمدت مسلحانه ما مهیا می کند. در برابر چشمان ما تضاد میان قدرتهای سرمایه داری، تضادهائی که بین این قدرتها و تعداد روز افزونی از نومستعمرات مقروض وجود دارد، تضاد طبقات حاکم بومی و اربابان خارجی آنها از یکطرف و خلقها و ملل تحت ستم و استثمار از طرف دیگر، و تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در حال تشدید است.

تمام کارزارهای ضدانقلابی، خواه قهرآمیز و خواه فریبکارانه، شکست خواهد خورد اگر حزب از تجربه اش درست جمعبندی کند و به نقد و طرد اشتباهات و انحرافات مهمی برخیزد که به حزب و جنبش انقلابی توده ها بطور جدی لطمه زده و اینک موجودیت آنها را به خطر افکنده است. حزب می تواند با تکیه به دستاوردهای گذشته و حال، انتقاد و انتقاد از خود در تمامی مراحل جنبش اصلاح، و پیش گذاشتن صحیح وظایف نوین، خود را هر چه بیشتر تقویت کند.

در مقابل حملات دشمن و انحرافات و اشتباهاتی که باعث لطمات بسیار به نیروهای انقلابی و خلق شده، ما تمامی کادرها و اعضای حزب را فرا می خوانیم که بر اصول اساسی مجددا تاکید کرده، کمبودها و اشتباهات و انحرافات عمده را تشخیص داده و اصلاح کنند و حزب را از نظر ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی تحکیم بخشند.

با وجود نتایج نامطلوبی که توان ما را در برخی مناطق به شدت تحلیل برده، هنوز افرادی هستند که عجله کاری می کنند و برخی نیز هستند که بین موضع چپ افراطی و موضع راست روانه تاب می خورند. برای یافتن جهت درست و تحکیم حزب و جنبش انقلابی توده ای، خیلی مهم است که کمبودها و اشتباهات عمده را از نظر ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی ریشه یابی کنیم و تاثیرات زیان بار آنها را تشخیص دهیم.

دستاوردها و اشکالات مشخص بیشماری را می توان نام برد؛ ولی هدف اساسی ما در این سند، شناسائی و نقد و اصلاح آن کمبودها و اشکالات و انحرافاتی است که بر موقعیت کنونی حزب و جنبش انقلابی و پیشرفت آن، مهمترین تاثیرات را داشته اند. هر چند ما مطالعه و بررسی گسترده تجارب گذشته و شرایط حاضر را در دستور کار قرار داده ایم، اما این امر جایگزین جمعبندی ها و ارزیابی ها از زوایای گوناگون نیست؛ انجام چنین کاری ضروری است.

رویهمرفته، حزب هنوز از قدرت و سر زندگی قابل توجهی برخوردار است که لازمه حل مشکلات دیرینه و فائق آمدن بر شکست های بیسابقه می باشد. ما توان تحکیم خود و پیشبرد انقلاب را داریم.

الف ـ در زمینه ایدئولوژی

ما پرولترهای انقلابی از گنجینه عظیم تئوری مارکسیست ـ لنینیستی بهره برده و اصول اساسی را که راهنمای امر انقلابی ما در مراحل انقلاب دمکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و کمونیسم است از آن استخراج کرده ایم. باید به این کار ادامه دهیم وگرنه به سرنوشت احزاب رویزیونیست حاکم (و دنباله روان اردوگاه آنها) دچار می شویم که از سه دهه قبل شروع به تجدید نظر در اصول اساسی انقلابی کرده و از آن منحرف شده و بالاخره طی چند سال اخیر آن را منحل کردند.

بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند موجود باشد. ما فقط در صورتی می توانیم در مبارزه انقلابی پیگیر بوده و از حقوق و منافع خلق دفاع کنیم، روی خط درست بمانیم و پیروزی های بیشتری کسب کنیم که نقاط اتکاء ایدئولوژیک محکمی داشته باشیم. نتیجتا باید بطور جدی به مطالعه تئوریک بپردازیم.

مطالعه و فعالیت سیاسی برای برانگیختن، متشکل کردن و بسیج توده ها اکیدا ضروری است. ولی کافی نیست. نباید خود را به مطالعه گاه به گاه اوضاع کشور راضی کنیم. بعلاوه نباید با جار و جنجال رسانه های گروهی بورژوائی و یا فشارهای متحدان نامطمئن و بی ثبات خود دچار نوسان شویم. همواره باید بر سر تئوری و ایده های خود، و منافع پرولتاریا و ستمدیدگان فیلیپین و سراسر روشن باشیم.

ما باید موضع، دیدگاه و روش مارکسیست ـ لنینیستی خود را حفظ کرده و ارتقاء دهیم باید همواره دانش خویش را در زمینه فلسفه ماتریالیستی، ماتریالیسم دیالکتیک، اقتصاد سیاسی، سوسیالیسم علمی، انقلاب دمکراتیک نوین، ساختمان حزب، جنگ خلق و ساختمان جبهه متحد بالا ببریم.

از زمان سازماندهی مجدد حزب، مطالعه تئوریک در سه سطح به پیش رفته است: سطح پایه ای که بر تاریخ جامعه و انقلاب فیلیپین و اسناد پایه ای خودمان تمرکز داشته است؛ سطح میانی که به مطالعه قیاسی انقلاب فیلیپین با انقلاب چین و سایر جنبشهای انقلابی پرداخته و با استفاده از منتخب هفت جلدی آثار مائو به پیش رفته است؛ و سطح پیشرفته که بر اصول اساسی تئوری مارکسیست ـ لنینیستی متمرکز بوده؛ با استفاده از مهمترین آثار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو، برای بحث و مطالعه فردی با اعضای حزب و با واحدهای حزبی انجام شده است.

ولی از اواخر دهه ۱۹۷۰، ما مرتبا از این ساختار آموزش تئوریک دور افتاده و به آثار مائو کم بها داده ایم. اعضای حزب بیشتر به نوشته هائی رجوع کرده اند که اهمیت کمتر و نیز ارتباط کمتری به مبارزه انقلابی ما داشته اند؛ هر چند این کار هم بطور سطحی انجام گرفته است.

بعلاوه از اواخر دهه ۱۹۷۰، جز در مورد کلاس های پایه ای حزب و برخی کارزارهای مطالعاتی پراکنده که بعد محدودی داشته، ما در زمینه دوره ها و منابع مطالعاتی جهت آموزش تئوریک در سطوح میانی و پیشرفته دچار کمبود فاحش بوده ایم. در سال ۱۹۸۲ ـ ۱۹۸۱ ترجمه های جدیدی از اصول

پایه ای بازسازی حزب و سایر آثار پایه ای مهم به زبان فیلیپینی توزیع شد ولی تعدادش محدود بود. آثار متفکران و رهبران کبیر کمونیست نیز کمیاب شده و در دسترس توده های حزبی نیست.

سطح پایین آموزش تئوریک

نتیجه انکار ناپذیر کوتاهی در زمینه آموزش تئوریک این بوده که کادرها و اعضای حزب، بخصوص آنهائی که از اواخر دهه ۱۹۷۰ به این طرف عضوگیری شده اند، از سطح دانش تئوریک نازلی برخوردارند. عدم شناخت فزاینده نسبت به تجربه انقلابی حزب خودمان و تجارب انقلابی گذشته و حال سایر احزاب به چشم می خورد. شناخت کمی از افکار و عقاید خرده بورژوائی که در داخل و خارج حزب سر بلند می کنند وجود دارد؛ شناخت در زمینه انتقاد و مبارزه با این افکار اندک است و همین مسئله اعضای حزب و توده های انقلابی را آسیب پذیر ساخته است. آن دسته از کادرها که از لحاظ تشکیلاتی ارتقاء یافته اما دانش تئوریک نازلی دارند، نه تنها در زمینه ایدئولوژی بلکه نتیجتا در کار سیاسی و تشکیلاتی خود نیز در معرض خطاها و انحرافات جدی قرار گرفته اند.

زمینه برای ذهنی گرائی در درون حزب، از جمله گرایشات دگماتیستی و رویزیونیستی، فراهم است. به جای یک دیدگاه جامع و کامل و همه جانبه از مسائل و رشد تئوریک از موضع انقلابی پرولتری، یک دید یک جانبه و تنگ نظرانه و جسته گریخته نسبت به امور موجود است. مختصات این دید بستگی دارد به این که کدام انحراف از جانب برخی عناصر باب شده است.

برای مثال، عناصری هستند که در مورد نقش فعلی شهر محل فعالیتشان غلو می کنند. آنها برخی وقایع برجسته نظیر قیام های مسکو و پتروگراد، قیام ویتنامی ها در سال ۱۹۴۵، حمله «تت» در سال ۱۹۶۸، و تعرض نهائی چریکهای نیکاراگوآ در سال ۱۹۷۹ را از زمینه تاریخی واقعه جدا کرده، اصرار دارند که مبارزه شهری «دینامیسم خاص و یا مستقل خود» را (جدا از کل استراتژی) دارد. آنها می کوشند یک «استراتژی جدید» قیام مسلحانه شهری ابداع کنند و بطور دگماتیک آن را به کل تئوری و پراتیک جنگ خلق تحمیل کنند؛ یا در مقابل جنگ خلق آن را علم کنند.

جنگ خلق نافی قیام مسلحانه در زمان مناسب نیست. برای مثال، قیام های مسلحانه گسترده طی سال های ۹۸ ـ ۱۸۹۶ و ۹۹ ـ ۱۸۹۸ در بسیاری از استان های کشور را در نظر بگیرید که اولی علیه حاکمیت استعماری اسپانیا و دومی علیه جنگ تجاوزکارانه آمریکا بر پا شد. یا قیام های اواخر ۱۹۴۴ و اوایل ۱۹۴۵ در جزیره «لوزون» علیه قوای منهزم ژاپن را در نظر بگیرید. ارتش انقلابی فیلیپین و «هوک بالا هاپ» نیز هر یک در دوره خود به محمل حرکت توده های متشکل و غیر متشکل تبدیل شدند.

از هم پاشیدگی ارتش ضد انقلابی و موجودیت یک نیروی مسلح انقلابی، پیش شرط یک قیام توده ای پیروزمند است. انکار ضرورت پیشبرد جنگ خلق و ساختن مرحله به مرحله ارتش خلق، در شرایطی که نیروی دشمن هنوز دست نخورده است و دچار از هم پاشیدگی نشده، نه فقط به معنی سوء استفاده عوامفریبانه از یک خواست طبیعی یعنی پیروزی سریع می باشد بلکه نیروهای انقلابی را به دست خویش به نابودی می کشاند.

حتی زمانی که یک پدیده یا پروسه بطور تمام و کمال بررسی شده، و حتی دو جنبه متضادش نیز شناخته شده، اشتباهاتی رخ داده است: در تشخیص اینکه تحت شرایط معین و در زمان معین، کدام جنبه عمده است و کدام غیر عمده؛ یا به این صورت که جنبه عمده تشخیص داده شده ولی جنبه غیر عمده کاملا یا عملا نادیده گرفته شده است.

مثلا آن جریان فکری را در نظر بگیرید که به اشتباه تحریم سال ۱۹۸۶ انجامید. رهبری مرکزی به درستی اعلام کرد که انتخابات آبکی ریاست جمهوری در آن سال قلابی بوده و مارکوس تقلب خواهد کرد و پیروز خواهد شد. تحت یک شرایط مشخص و تا یک مقطع زمانی معین، جنبه عمده مسلما همین بود. یعنی صندوق رای و «باتاسانگ پامبانسا» (قوه مقننه فیلیپین) مارکوس را «پیروز» اعلام می کرد.

ولی تغییر شرایط باعث شد که جنبه غیر عمده رو بیاید. یک شورش نظامی راه افتاد که آمریکا پشت آن بود؛ نیروهای متشکل ارتجاعی (منجمله کلیسای کاتولیک) و نیروهای مترقی نیز در یک صف قرار گرفتند و یک خیزش عمومی به راه افتاد. از همان نوامبر ۱۹۸۵ می شد تشخیص داد که جنبه غیر عمده پتانسیل زیادی دارد که به عمده تبدیل شود.

اشتباه در برخورد به جنبه های متضاد می تواند به شکل تلاش در ترکیب کردن و آشتی دادن جنبه عمده و جنبه غیر عمده بروز کند. ماتریالیسم دیالکتیک می گوید یک پدیده یا پروسه را در صورتی می توان کاملا شناخت که جنبه عمده و جوانب غیر عمده اش شناخته شده باشند. وقتی با یک پدیده یا پروسه پیچیده روبرو هستیم باید تضاد عمده و تضادهای فرعی آن را بشناسیم.

برای مثال، خطی نظیر خط استراتژیک محاصره شهرها از طریق دهات بر مبنای تئوری جنگ خلق، یک خط صحیح است. خط دیگری که در پی پیروزی یکباره و شراکت فوری در قدرت با بورژوازی است، بی آنکه لزوما ارتش خلق مرحله به مرحله آنقدر قوی شده باشد که بتواند ماشین بوروکراتیک ـ نظامی دولت ارتجاعی را در شهرها نابود کند، یک خط اشتباه است. در نتیجه این خط، کادرهای حزب منجمله آنها که در لیست سیاه دشمن قرار دارند، در نهادهای کارکنان حزبی در شهرها متمرکز می شوند تا قیام مسلحانه را «تدارک ببینند»؛ و ارتش خلق پیش از موعد و به گونه ای ناپایدار، به صورت واحدهای بزرگ جنگی و گروه های وسیعی از افراد نظامی سازمان داده می شود.

خط غلط را به هیچوجه نمی توان بشابه خط غلط تشخیص داد؛ زیرا در حرف از جنگ خلق و رهبری حزب دفاع می کند؛ کادرهای حزب را به کار می گیرد؛ و بر پایه های توده ای موجود در شهر و روستا سوار می شود. اگر چه همزمان آنها را تضعیف می کند. ضمنا این خط دارای جوانبی است که در کوتاه مدت اعتبار دارند. مثلا اینکه تعرضات واحدهای بزرگتر نظامی، زمانی که پایه توده ای هنوز چندان محدود نشده یا از دست نرفته، موثرتر هستند.

پیشنهاداتی که در مورد تغییر استراتژی به یک استراتژی «قیامی»، و کاستن از اهمیت ایجاد پایگاه ها و مبارزه ضد فئودالی مطرح شده بود، رد شده است؛ اما بطور همه جانبه مورد انتقاد قرار نگرفته است. بدتر اینکه اینگونه پیشنهادات اجازه یافته اند تحت پوشش های مختلف به حیات خود ادامه دهند. مثلا به شکل حرکت برای پیروزی تعیین کننده انقلاب از طریق «ضد حمله استراتژیک» در چارچوب مرحله دفاع استراتژیک و «استفاده از فرصت ها» از طریق ترکیب قیام شهری و ساختن ارتش «منظم» برای ضد حمله استراتژیک.

در واقع ملغمه ای از خطوط غلط و درست وجود دارد که به خطوط غلط اجازه می دهد درست و حسابی جا بیفتند؛ تا وقتی که بالاخره حزب دچار شکستهای بزرگ شده و بیدار شود. در غیاب نقد و طرد روشن و پیگیر با هر آنچه اشتباه است، سازشکاری به خطاها اجازه می دهد که همچون زالـــــو به

بدنه صحیح اصول، حزب، ارتش خلق و جنبش توده ای انقلابی بچسبند.

زشت ترین نمونه ناتوانی در تشخیص جوانب عمده و فرعی یک پدیده یا پروسه را در کارزار «آهوس» دیدیم. (کارزار هیستریکی که علیه خبرچینان در میندانائو به راه افتاد.) ما در این کارزار آشکارا شاهد تجاوزات جدی به حقوق مدنی، کشتن رفقا و سایر افراد به ناحق، و متعاقب آن نابودی نیروهای انقلابی بودیم. و همه اینها تهوع آور است. ولی کماکان تا مدتها این کارزار مثبت ارزیابی می شد؛ با این بهانه که احتمالا توانسته عوامل نفوذی را از میان بردارد - حتی اگر به قربانی شدن و مرگ صدها رفیق خوب و افراد بیگناه منجر شده است.

دلایل مختلفی که بعنوان عوامل اصلی کارزار «آهوس» مطرح شده اند، یا کاملا با وقایعی که تحت مسئولیت کمیسیون میندانائو بی ارتباطند و یا ربط مستقیمی به آن ندارند. این دلایل، رابطه ای واقعی که بین خط ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی و شکستهای منتج از آن، با کارزار هیستریک ضد خبرچینان وجود دارد را می پوشاند. بدترین نظریه ای که از طرف برخی عناصر به پیش گذاشته شده اینست که آن کارزار یک پیروزی انقلابی بود.

جنگ خلق و انقلاب دو مرحله ای

اینکه بخش بزرگی از ساختار آموزش تئوریک باید به مطالعه آثار مائو و انقلاب چین اختصاص یابد یک تصمیم گیری بی حساب و کتاب نیست. مائو نماینده مرحله ای در تئوری و پراتیک است که تکامل مهمی در مارکسیسم - لنینیسم محسوب می شود. آثار مائو، مارکسیسم - لنینیسم را هر چه عمیقتر به شرق عرضه کرده است. و این آثار از شرایط نیمه مستعمراتی و نیمه فئودالی برخاسته که اساسا شبیه به شرایط فیلیپین می باشد.

نمونه های جنگ خلق در چین و ویتنام بیشتر از هر انقلاب مسلحانه ای در کشورهای دیگر با جنگ خلق جاری در فیلیپین خوانائی دارند. این نمونه ها نشان می دهند که بحران مزمن شرایط نیمه فئودالی زمینه ای برای جنگ درازمدت خلق بوده و تا به امروز بهتر و بیشتر از هر نمونه دیگر به مبارزه ما می خورد.

ما همچون انقلابیون ویتنامی، اصول پایه ای را از انقلاب چین و آثار مائو فرا گرفته ایم. ما این اصول را طبق شرایط خودمان بکار برده ایم و هرگز از یک تجربه بطور دگماتیک و مکانیکی الگوبرداری نکـرده ایم. تجربه ما با تجربه جنگ خلق در چین چند تفاوت مهم دارد:

۱) ما علاوه بر روستا، از خصوصیت مجمع الجزایری کشور نیز برای تقسیم و تضعیف نیروهای دشمن استفاده کرده ایم.

۲) ارتش خلق چین، طی مرحله دفاع استراتژیک، جنگ منظم متحرک را به پیش برده و مناطق پایگاهی وسیعی نیز ایجاد کرده بود. ما همانند ویتنامی ها کار را با جنگ چریکی و پایگاه و مناطق چریکی به پیش برده ایم.

۳) در دوره مبارزه ضد ژاپنی، یک دوره کامل انقلاب ارضی به راه افتاد که شامل قیام های دهقانی و مصادره زمین بود و مقدمه کارزار بس موفق تقلیل اجاره و از بین بردن رباخواری شد. ما قبل از اجرای برنامه حداکثر، سیاستی را تعقیب کرده ایم که آن را برنامه حداقل انقلاب ارضی می نامیم.

شرایط عینی و نیروهای ذهنی انقلاب جاری فیلیپین چنان است که می توانند انقلاب دو مرحله ای (دمکراتیک نوین و سوسیالیستی) را به انجام برسانند. این همان انقلاب دو مرحله ای است که نخست توسط لنین تعریف شد و سپس مائو آن را دقیقتر و عمیقتر مطرح نمود. بنابراین انقلاب فیلیپین شبیه انقلابات چین، ویتنام، کره، کوبا و سایر انقلاباتی است که می توانند از مرحله دمکراتیک نوین به مرحله سوسیالیستی گذر کنند. از این زاویه، انقلاب ما در رده بالاتری نسبت به انقلاباتی قرار دارد که باید در شرایط سلطه سیاسی و اقتصادی بسیار عقب مانده و حتی راسیستی (نظیر بیشتر نقاط آفریقا) انجام می شد. و نیز بالاتر از انقلاباتی است که رهبری انقلابی در آن هدف انجام انقلاب سوسیالیستی را دنبال نمی کرد (نظیر انقلاب نیکاراگوآ).

بدترین نوع دگماتیسم که بدترین لطمات را به حزب وارد کرد عبارت است از تحمیل اکید الگوی ساندینیست ها یا برخی جوانب و وقایع مربوط به انقلاب ویتنام خارج از متن تاریخی آنها بر تجربه موفق جنگ خلق خودمان؛ با این هدف که جنگ خلق را به قیام گرائی سوق دهند و ایده های خوزه لاوا مبنی بر پیروزی سریع نظامی که یک دیدگاه صرفا نظامی و تبلور ماجراجوئی نظامی است را جلو ببرند (البته بدون اینکه به پیروی از خوزه لاوا اذعان کنند.) بذر این ایده ها نخست از اوایل دهه ۱۹۸۰ درون رهبری مرکزی جوانه زد و نفوذش را گسترش داد. این ایده ها در سال ۱۹۸۳ در میندانائو بمشابه یک خط آشکارا قیام گرایانه بروز کرد. سپس از اوایل دهه ۱۹۸۰ به بعد در چارچوب برنامه «ضد حمله استراتژیک» در سطح سراسری ترویج شد.

حزب در اسناد مربوط به بازسازی خود، مهم ترین و اساسی ترین عوامل در تاریخ و شرایط فیلیپین، در مبارزه طبقاتی و جنبش انقلابی کشور را کاملا در نظر گرفت. در عرصه ایدئولوژیک، بارزترین دستاورد حزب عبارت است از تلفیق تئوری مارکسیست - لنینیستی با شرایط خاص فیلیپین. این کار شامل تشخیص شرایط پایه ای و خصلت کنونی انقلاب فیلیپین، نیروهای محرکه آن و دشمنانش، استراتژی و تاکتیک هایش، وظایفش و دورنمای سوسیالیستی آن بود.

حزب خطاهای مختلفی که از طرف رهبریهای سابق طی سالهای ۳۸ - ۱۹۳۰ در اولین حزب کمونیست، و در حزب موتلفه که از ادغام احزاب کمونیست و سوسیالیست در ۱۹۳۸ ایجاد شد را مورد انتقاد قرار داد. این اشتباهات، دگماتیستی و امپیریستی یا رویزیونیستی و اپورتونیستی «چپ» و راست بودند.

یکی از اشتباهات مهم ذهنی گرایانه و اپورتونیستی که نقد و طرد شد، خط ماجراجویانه خوزه لاوا بود. این خط پیروزی سریع نظامی، و ساختن گردان و گروهان بود؛ بدون اینکه یک پایه وسیع و ریشه دار توده ای (از طریق کار ذره ذره و دردناک توده ای) درست شده باشد تا شالوده این نیروهای نظامی گسترده شود. زمانی که درس های تاریخ خویش را فراموش کنیم، تکرار اشتباهات ناگزیر است.

خط خیزش خودبخودی توده ای و قیام مسلحانه شهری بنظر تازه و مد روز می آید؛ زیرا الگوی ساندینیست ها را بنمایش می گذارد یا یک رشته پاراگراف از آثار ویتنامی ها را عرضه می کند. ولی این خط در واقع کپیه برداری و زنده کردن زیر جلکی همان تزهای کهنه «ساکدالیستی» است که از زمان رفیق «کریسانتو اوانگلیستا» بدرستی نقد و طرد شده است. ما پرولترهای انقلابی باید از تجارب انقلابی گوناگون در کشورهای دیگر درس بگیریم؛ ولی باید بدانیم چگونه هر یک از آنها را بر حسب اهمیت جهانی و ارتباط و قابلیت انطباقشان با مبارزه مردم خودمان مورد ارزیابی قرار دهیم. اینکه رهبران ساندینیست را در زمینه کسب قدرت سیاسی و انجام انقلاب سوسیالیستی در جایگاهی بالاتر از مائو بنشانیم، تبارزی از درک نازل تئوریک، ذهنی گرائی و اپورتونیسم است. ما باید انتقاد از خود جبهه ساندینیستها را در مورد اینکه چرا بعد از ده سال قدرت را از کف داد، مطالعه کنیم.

بقیه در صفحه ۷۵

برای رجوع خوانندگان

پیشنهادیه برای اتحاد جنبش بین‌المللی کمونیستی

۴ ماه مه ۱۹۹۵

این گزیده ای از سند مشترک حزب کار بلژیک و حزب متحد سراسری کمونیست بلشویک در شوروی سابق است. این سند که خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم را پاک می کند، موضوع بحث و جدل در سرمقاله این شماره و نیز در مقاله «بدون مائوئیسم یک اکتبر نوین ممکن نیست» قرار گرفته است. منتظر مقالات ارسالی شما در این زمینه هستیم - «جهانی برای فتح»

مقدمه

۱) سقوط اتحاد شوروی و ارائه سرمایه داری عریان در این کشور و در اروپای شرقی که نتیجه سیاست ضدانقلابی گورباچف و یلتسین است، نقطه عطفی را در اوضاع بین المللی پدید آورده است. این برای امپریالیسم و ارتجاع یک پیروزی محسوب می شود.

۲) این وقایع ضدانقلابی تمامی تضادهای بنیادین جهان را تشدید کرد: تضادهای کشورهای سوسیالیستی با امپریالیسم، تضادهای خلقهای ستمدیده در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین با امپریالیسم، تضادهای انحصارات با قدرتهای امپریالیستی، و تضادهای طبقه کارگر با بورژوازی. نیروهای ارتجاع، نژادپرستی، فاشیسم و جنگ، تعرض خود در مقیاس جهانی را آغاز کرده اند.

۳) در چنین اوضاعی، احزاب و سازمانهائی که به اصول انقلابی مارکسیسم - لنینیسم وفادار مانده اند، می کوشند از پروسه های ضدانقلابی که سوسیالیسم را در اتحاد شوروی نابود کرد، بیاموزند. آنها در مواجهه با تعرض مرتجعین، نیاز به اتحاد برای دست زدن به یک ضدحمله بنفع توده های تحت ستم و استثمار را احساس می کنند؛ تا بتوانند پرچم سوسیالیسم و کمونیسم را بالا نگهدارند و اعتماد به آینده سوسیالیستی نوع بشر را به تمامی کسانی که علیه سرمایه داری و امپریالیسم می جنگند باز گردانند.

بر تفرقه هائی که در گذشته بین احزاب مارکسیست - لنینیست بوجود آمده می توان فائق آمد

۱) جنبش بین المللی کمونیستی از سال ۱۹۵۶ دچار تفرقه شده و دو شقه شده است. اولین و عمده ترین علت انشعاب، خط رویزیونیستی ارائه شده توسط خروشچف است. بعداً، جنبش ضد رویزیونیستی تحت تاثیر برخوردهای ماوراء چپ، خود دچار انشعاب شد.

۲) امروز گرایش «طرفدار شوروی» در نتیجه احیای سرمایه داری تحت حاکمیت گورباچف، به گرایشات بیشمار تقسیم شده است. در دهه ۱۹۶۰، یک گرایش «طرفدار چین» به ظهور رسید اما بعد از مرگ مائو به گرایشات گوناگون تقسیم شد. یک گرایش «طرفدار آلبانی» هم وجود داشته که بعد از سقوط سوسیالیسم در آلبانی دچار انشعاب شده است. یک گرایش «طرفدار کوبا» هم عمدتا در آمریکای لاتین وجود دارد. و بالاخره، برخی احزاب هم هستند که موضع «مستقل» خود در قبال گرایشات فوق الذکر را حفظ کرده اند.

صحت یا ضرورت چنین انشعاباتی در مقاطع تاریخی معین داشته باشد، امروز می توان بر این تقسیمات فائق آمد و احزاب مارکسیست - لنینیستی که به گرایشات مختلف تقسیم شده اند را متحد کرد.

۴) همه احزابی که به مارکسیسم - لنینیسم وفادار مانده اند متوجه این هستند که رویزیونیسم باعث تضعیف و تفرقه جنبش بین المللی کمونیستی شده و سرانجام به قعر خیانت آشکار در غلتیده است.

۵) بعد از احیای کامل سرمایه داری در شوروی، همه کمونیستها باید توافق داشته باشند که رویزیونیسم، خطرناکترین دشمن ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم است. زندگی اثبات کرده که رویزیونیسم نماینده بورژوازی درون جنبش کمونیستی است.

۶) در گذشته، احزاب و سازمانهای مختلف بر پایه یک جهت گیری سیاسی و ایدئولوژیک مشخص متحد شدند. برخی احزاب توانستند عمیقا در بین توده ها ریشه بدوانند، خودشان تجربه انقلابی کسب کنند، و مارکسیسم - لنینیسم را با واقعیت کشور خویش پیوند دهند. درون هر یک از این گروهبندی ها، برخی سازمانها دچار انحراف چپ یا راست شده، بدون ارتباط با امر مبارزه به لاف زنی پرداخته و از صحنه ناپدید شدند.

۷) در اوضاع حاضر، همه احزابی که به اصول مارکسیسم - لنینیسم چسبیده اند نیاز به پشت سر گذاشتن تفرقه های پیشین و متحد شدن را احساس می کنند.

۸) کمونیستها باید بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری متحد شوند. زمانی که پای اتحاد احزاب و سازمانها با سوابق بسیار متفاوت در یک مقیاس بین المللی در میان است، نمی توان از قبل انتظار یک اتحاد ایدئولوژیک را داشت. باید قبول کنیم که ممکن است برای دورانی طولانی، اختلاف نظرات جدی در بین باشد. ما باید انتقاد و انتقاد از خود را بپذیریم و با در نظر داشتن منافع مشترک کل جنبش، وحدت را پاس داریم. دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و دفاع از امر وحدت، دو جنبه از یک سیاست منسجم انقلابی است.

نبرد با رویزیونیسم و دفاع از مارکسیسم - لنینیسم

۱) جنبش بین المللی کمونیستی از زمان پیدایش خود در سال ۱۹۱۹، تاریخ را رقم زده و چهره جهان را دگرگون ساخته است. کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی که در سال ۱۹۲۰ برگزار شد، اساسنامه یعنی ملزومات قبول عضویت، مانیفست و قطعنامه های حیاتی پایه ای دیگری را به تصویب رساند. اینها خط تمایز جنبش بین المللی کمونیستی و سوسیال دمکراسی را مشخص کرد. این جنبش تا سال ۱۹۵۶ جهت گیری انقلابی و وحدت خویش را حفظ کرد و نفوذ جهانی آن بی وقفه گسترش یافت.

۲) جنبش بین المللی کمونیستی برای آن که بار دیگر به مثابه یک جریان مهم در عرصه جهانی قد علم کند باید از این تاریخ مشترک به دفاع برخیزد.

۳) لنین کار مارکس و انگلس را ادامه داد و تحت شرایط نوین یعنی تحت امپریالیسم آن را تکامل بخشید. و اصول ایجاد حزب کمونیست را ترسیم کرد، استراتژی و تاکتیکهای انقلاب سوسیالیستی را با دقت تدوین کرد و به عمل در آورد. او سوسیال دمکراسی را بمثابه االیدئولوژی بورژوازی و امپریالیسم درون جنبش طبقه کارگر محکوم کرد. او خطوط راهنمای ساختمان سوسیالیسم تحت دیکتاتوری پرولتاریا را فرموله کرد. او انترناسیونال کمونیستی را بنا نهاد و از انترناسیونالیسم پرولتری به دفاع برخاست.

۴) استالین اصول لنینیسم را بکار بست و

رهبری وی، حزب بلشویک یک جامعه عقب مانده و ویران را به یک کشور سوسیالیستی صنعتی تبدیل کرد. کلکتیویزاسیون و مدرنیزه کردن کشاورزی شوروی، صنعتی کردن سوسیالیستی، انقلاب فرهنگی، ایجاد قوای دفاعی قدرتمند، پیروزی در جنگ میهنی ضد فاشیستی، بازسازی کشور و اعمال یک سیاست خارجی پیگیر در دفاع از صلح جهانی و حمایت از مبارزات ضد استعمار نوین در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، به لحاظ تاریخی و جهانی دستاوردهای مهمی محسوب می شوند.

۵) استالین از این ایده که مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم جریان دارد پیروی کرد. او بر این واقعیت تاکید گذاشت که نیروهای کهنه فئودالی و بورژوائی از مبارزه برای احیاء باز نمی ایستند، و فرصت طلبان درون حزب، ترتسکیست ها، بوخارینیست ها، بورژوا ناسیونالیست ها و عناصر بوروکرات، به طبقات و اقشار ضد سوسیالیست کمک می کنند که نیروهایشان را گرد آورند.

۶) خروشچف یک خط رویزیونیستی را بر حزب شوروی و بخشی از جنبش بین المللی کمونیستی تحمیل کرد. این خط در گزارش وی به کنگره ۲۰، گزارش مخفیانه وی در مورد استالین، و گزارش وی به کنگره ۲۲ فرموله شده بود.

۷) خروشچف در سال ۱۹۵۶ حمله به سیاست داخلی و خارجی استالین را آغاز کرد تا خط پایه ای ایدئولوژیک و سیاسی حزب را تغییر دهد. متعاقب آن، یک انحطاط تدریجی در نظام سیاسی و اقتصادی بود. تئوریهای خروشچف در مورد «دولت تمام خلقی» و «حزب تمام خلقی» به نابودی دیکتاتوری پرولتاریا و توقف مبارزه طبقاتی علیه نیروها و تاثیرات بورژوائی انجامید. تئوری «همکاری میان اتحاد شوروی و آمریکا در مبارزه بخاطر صلح و امنیت همه خلق ها»، به مبارزه ضد امپریالیستی بشدت ضربه زد. تئوری «راه پارلمانی و مسالمت آمیز بسوی سوسیالیسم» باعث تقویت گرایشات سوسیال دمکرات درون بسیاری از احزاب کمونیست شد.

۸) برژنف هرگز برنامه رویزیونیستی کنگره های ۲۰ و ۲۲ را زیر سئوال نبرد. او حتی تزهای مربوط به «دولت و حزب تمام خلقی» را «تکامل» داد و اعلام کرد که احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی دیگر ممکن نیست. او هرگونه هشیاری انقلابی را بر چید و راه گسترش بوروکراتیسم، تکنوکراتیسم، کاریریسم و فساد را گشود. او در قبال سایر احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیستی، غالبا سیاست مداخله و کنترل را بکار بست.

۹) تحت گورباچف و یلتسین، رویزیونیسم به نتایج نهائی خود انجامید. اتحاد شوروی فرو پاشید و یک سرمایه داری «وحشی» مستقر شد.

۱۰) بورژوازی در سراسر جهان، شکست سوسیالیسم را جشن می گیرد. در واقع ما شاهد شکست رویزیونیسم هستیم که خروشچف ۳۵ سال پیش سنگ بنایش را نهاد. این رویزیونیسم به ورشکستگی کامل اقتصادی، تسلیم در برابر امپریالیسم، احیای سرمایه داری، فاجعه اجتماعی و جنگ های داخلی ارتجاعی منجر شد.

۱۱) خروشچف خرابکاری خود را با این ادعا کرد که انتقاداتش به خطاهای استالین با هدف احیای لنینیسم ناب و اصل انجام می گیرد. گورباچف نیز برای منحرف کردن نیروهای چپ رو همین وعده های عوامفریبانه را داد. اما انتقاد از «استالینیسم» فقط حقه ای بود تا حملات به اصول مارکسیست ـ لنینیستی را بپوشانند. همان موقع که گورباچف کاملا «استالینیسم» را نابود کرد، خصومت آشکار خود با لنینیسم و پیوند خویش با سوسیال دمکراسی را اعلام نمود.

۱۲) بحث بر سر تجربه حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت استالین باید مجددا درون جنبش بین المللی کمونیستی باز شود. ضد استالینیسم اسب تروای ضد کمونیسم بوده که در صفوف جنبش کمونیستی رخنه کرده است.

۱۳) برای دورانی، اختلاف نظر در ارزیابی از سیاستهای گوناگون پیاده شده توسط رفیق استالین وجود خواهد داشت. این بحثها باید به گونه ای علمی و بر مبنای یک دورنمای طبقاتی انقلابی به پیش برده شود.

۱۴) تاریخ نشان می دهد که بعد از کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی، اکثریت احزاب کمونیست رویزیونیسم خروشچف را بشدت دست کم گرفتند.

۱۵) در دهه ۱۹۶۰، مائوتسه دون و انور خوجه بخوبی خطر رویزیونیسم را فهمیدند. هوشی مین، کیم ایل سون، چه گوارا و سایر رهبران کمونیست خدمات مهمی به مبارزه علیه رویزیونیسم کردند.

۱۶) در پرتو انحطاط اتحاد شوروی، نیاز به ارزیابی مجدد از فعالیت رفیق مائوتسه دون وجود دارد. او با رهبری انقلاب دمکراتیک ملی و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور گسترده جهان سومی، یک خدمت مهم جهانی انجام داد. مائوتسه دون در مقابل رویزیونیسم خروشچف و سپس برژنف مقاومت کرد. او برای نخستین بار در تاریخ، توده ها را به مبارزه علیه گرایشات انحطاط آفرین درون حزب کشاند.

۱۷) برای یک دوره، درون جنبش بین المللی کمونیستی عقاید مختلفی بر سر امتیازات مائوتسه دون وجود خواهد داشت. باید به آنها بطور علمی برخورد شود و حقیقت از دل واقعیات و بر مبنای روحیه طبقاتی انقلابی بیرون کشیده شود.

۱۸) مبارزه ایدئولوژیک علیه رویزیونیسم یک وظیفه پیچیده و طولانی است. رویزیونیسم که بسیاری احزاب را داغان کرده، بطور خودبخودی ناپدید نخواهد شد. رویزیونیسم تیتو در سال ۱۹۴۸ توسط جنبش بین المللی کمونیستی مورد نقد قرار گرفت. خروشچف در مسیر فرصت طلبی خویش کاری بیشتر از رنگ و لعاب زدن به عقاید رویزیونیستی تیتو نکرد. اگر عقاید و تزهای رویزیونیستی عمیقا مورد تحلیل و نقد قرار نگیرند، به حیات خویش ادامه داده و جریانات انحلال طلب می توانند بار دیگر ضربه زده و قربانیان جدیدی بگیرند. رابطه بین خطوط خروشچف و برژنف و سیاستهای گورباچف، و نیز تکامل پروسه انحطاط را از ریشه تا نقطه اوج آن، باید جزء به جزء مورد تحلیل قرار داد.

۱۹) تاثیرات مسموم رویزیونیسم به تجدید حیات (گرایش بورژوائی) سوسیال دمکراسی و (گرایش ضد کمونیستی) ترتسکیسم کمک کرد. مبارزه علیه ایدئولوژیهای سوسیال دمکراتیک و ترتسکیستی، یک شرط تکامل جنبش مارکسیست ـ لنینیستی است.

حفظ وحدت و مبارزه علیه تفرقه گرائی

۱) خروشچف نابودی وحدت جنبش بین المللی اکمونیستی را با قطع رابطه کامل با احزابی که مخالف رویزیونیسم بودند آغاز کرد. در برخی کشورها که رهبری دنباله رو رویزیونیسم خروشچف بود، صحیح آن بود که کمونیستها احزاب مارکسیست ـ لنینیست جدیدی ایجاد کنند.

۲) اما متعاقبا، فرقه گرائی و چپ روی افراطی به بسیاری انشعابات غیر قابل توجیه پا داد. اختلافات واقعی تا حد آنتاگونیسم و انشعاب بزرگ نمایانده شدند. برخوردهای ایدئولوژیک و سیاسی مهمی بر سر چکسلواکی ۱۹۶۸، کامبوج ۱۹۷۹، افغانستان ۱۹۸۰، حذف گرایشی که حول چیان چین شکل گرفته بود در سال ۱۹۷۶، تئوری سه جهان در سال ۱۹۷۷، و غیره وجود داشته است.

۳) همه این برخوردها مهم هستند. اختلاف نظرات پایه ای باید روشن شوند، اما این محتاج زمان و تحلیل و بحث جدی ماتریالیستی و دیالکتیکی است. هر حزب باید نقطه نظرات مخالف و متفاوت را بطور جدی مطالعه کند و نقطه نظر خود را با حفظ وحدت جنبش، فرموله کند.

۴) هر حزب باید اصول مارکسیست ـ لنینیستی را بر حسب درک خود در واقعیت موجود بکار بندد. از هیچکس نمی توان انتظار داشت که از آنچه مسائل اصولی می داند پایین بیاید. هر حزب سیاست خود را با استقلال کامل مشخص می کند. ولی این با وظیفه حفظ وحدت جنبش بین المللی کمونیستی در تضاد نیست. این وحدت نیز یک مسئله اصولی است و از اهمیت درجه اول برخوردار است.

۵) کاملا روشن شده که استفاده از اختلاف نظرات میان احزاب کمونیست کار همیشگی سازمان «سیا» و سایر سرویس های مخفی بوده است. دشمن از اهمیت وحدت صفوف کمونیستها باخبر است و غالبا از تمامی گرایشات گریز از مرکز پشتیبانی کرده و همزمان به حمایت از رویزیونیسم راست و مواضع چپ روانه بر می خیزد تا تفرقه و انشعاب را دامن زند.

۶) هر حزب با حفاظت از وحدت جنبش قادر خواهد بود بیشتر و سریعتر بیاموزد. ما نه فقط می توانیم از احزابی که عموما با آنها توافق داریم بیاموزیم، بلکه می توانیم از احزابی که با آنها اختلافات مهمی داریم هم یاد بگیریم.

۷) اولا، قضاوت ما می تواند اشتباه باشد. ثانیا، تجربه نشان داده که احزاب می توانند در زمینه برخی جوانب کار توده ای، تجارب، کار تئوریک و غیره از احزاب مخالف خویش بیاموزند.

ثالثا، اختلاف نظرات پایه ای نباید راه را بر برخی اشکال همکاری و مبارزه مشترک بر سر نژادپرستی، حقوق صنفی، مبارزه ضد امپریالیستی و امثالهم ببندد.

رابعا، ما باید تحولات احتمالی را در مد نظر داشته باشیم، برخی احزاب که ما با آنها مخالفیم ممکنست خود را تصحیح کنند، یا برخی جناح ها ممکنست دستخوش تحولی مثبت شوند.

و بالاخره اینکه، احزاب مخالف ما ممکنست کاملا منحط شوند و آشکارا به آغوش بورژوازی بغلتند. حفظ رابطه با چنین احزابی می تواند برای ما درسهای مفید بسیار از یک نمونه منفی داشته باشد....

«ناگزالباری زنده باد!» یعنی

سی سال پیش، شورش مسلحانه دهقانان ناگزالباری که دهکده ای در ایالت بنگال غربی است، آتش انقلاب را در هند مشتعل کرد؛ قیود قرنها ستم و استثمار زیر ضرب رفت؛ لابه های رویزیونیستها که میخواستند توده ها را به ادامه زندگی برده وار و مطیع قانع کنند، به ریشخند گرفته شد. دهقانان فقیر و رنجدیده جرات کسب قدرت سیاسی و مصادره املاک و اموال را به خود دادند. این نتیجه پیکار بی امان آنها با فئودال های منفور بود.

ناگزالباری کل کشور را لرزاند. خشم نهفته تحتانی ترین اقشار جامعه هند، یعنی «آدیواسی» ها و «دالیت» ها (قبیله نشین ها و «نجس» های جامعه کاستی) و سایر دهقانان فقیر و بی زمین دهان باز کرد و توفان خشم انقلابی در چند نقطه از کشور براه افتاد. سیلابهای ناگزالباری تعفن رویزیونیستی چند دهساله ی غالب بر جنبش کمونیستی هند را شستند و صدها کادر کمونیست که در دام احزابی نظیر «حزب کمونیست هند» و «حزب کمونیست (مارکسیست)» (۱) اسیر بودند علیه این احزاب رویزیونیست شورش کردند. در کلکته و برخی مراکز صنعتی کوچکتر، کارگران و زحمتکشان شهری دسته دسته از اتحادیه های کارگری زرد جدا شدند. بخش زیادی از آنها به مثابه پرولترهای آگاه به جنگ و انقلاب مسلحانه ارضی پیوستند. صاحبان مشاغل گوناگون از جمله متخصصان، دانشگاهیان و سایر حرفه ها پا به جشن انقلابی توده ها گذاشتند. ناگزالباری یک نسل از جوانان و دانشجویان را جذب خود کرد و قدرت انقلابی هزاران جوان را با آرمانهای کمونیستی برانگیخت تا به خلق خدمت کنند و برای تحقق اهداف انقلاب دست به فداکاری بزنند.

علیرغم حاکمیت طولانی رویزیونیستها قبل از وقوع ناگزالباری، جنبش کمونیستی پشتوانه ای الهام بخش از مبارزات انقلابی داشت. باید توجه داشت که به مدت ۵ سال جنگ مسلحانه «تله نگانا» در اواخر دهه ۱۹۴۰ به پیش رفت و با موفقیت به ایجاد قدرت سرخ در صدها دهکده انجامید. ولی بعدها رهبری «حزب کمونیست هند» به این مبارزه خیانت کرد. در مبارزه بین المللی که علیه رویزیونیسم شوروی به راه افتاد، گروههائی جانب مائو را گرفته بودند. اما ناگزالباری یک جهش بود. این مبارزه نتیجه درک آگاهانه اندیشه مائوتسه دون به مثابه یک مرحله کیفیتا نوین در مارکسیسم ـ لنینیسم و درک کاربرد مشخص آن در شرایط هند برای آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی توده ها بود. همین عنصر کلیدی و متمایز کننده بود که ناگزالباری را در مرکز صحنه سیاسی هند قرار داد. یک گروه از کادرهای انقلابی درون «حزب کمونیست هند» که در منطقه دارجیلینگ بودند، تحت رهبری چارومازومدار آگاهانه برای تعمیق مبارزه علیه رویزیونیسم و سانتریسم مبارزه می کردند. چارومازومدار با استخراج درسهای ارزشمند از مبارزه ایدئولوژیک علیه رویزیونیسم خروشچفی و سپس از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون در چین، موفق شد از رویزیونیسم بطور جدی گسست کند و انقلاب مسلحانه ارضی را با هدف کسب گام به گام قدرت سیاسی از طریق جنگ درازمدت خلق براه اندازد. در گسست از رویزیونیسم، وی از جمله مشخص کرد که اتحاد شوروی تحت رهبری رویزیونیستها، به دشمن پرولتاریا و خلقهای جهان تبدیل شده است. ناگزالباری بخشی از انقلاب پرولتری جهانی بود، مبارزات انقلابی در سایر کشورهای آن منطقه را تقویت کرد و از حمایت حزب کمونیست چین و سایر انقلابیون پرولتر در سراسر جهان برخوردار شد.

جنبش ناگزالباری گسست از رویزیونیستها را عمیق تر کرد و در سطحی عالیتر زمینه را برای ایجاد یک پیشاهنگ کمونیستی واقعی ایجاد کرد. در سال ۱۹۶۹، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) تشکیل شد. این گام جسورانه تحت رهبری چارومازمدار برداشته شد. کنگره موسس این حزب در سال ۱۹۷۰ یعنی در بحبوحه پیشبرد مبارزه مسلحانه، برنامه ای تصویب کرد. در این برنامه، جامعه هند بعنوان یک جامعه نیمه فئودال، نیمه مستعمره مشخص و فئودالیسم، سرمایه داری بوروکرات ـ کمپرادور، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم (که در آن زمان توسط بلوک شوروی سابق نمایندگی میشد) بعنوان آماج انقلاب معرفی شدند. این برنامه وظایف انقلاب در مرحله دمکراتیک نوین و راه جنگ درازمدت خلق را ترسیم کرد.

به قول مائو، انقلاب مجلس مهمانی نیست؛ بلکه اقدامی است قهرآمیز که توسط یک طبقه برای سرنگونی طبقه دیگر انجام می شود. پیشاهنگ نوین می بایست از دل خیزشهای انقلابی حادی که در سراسر هند شکوفا می شد، ساخته و پرداخته می شد. باید با تفکر و سبک کارهای جا افتاده رویزیونیستی مبارزه ای مداوم انجام می شد؛ هزاران جوان می بایست تجدید تربیت می شدند و به مثابه رزمندگان و رهبران پرولتر به صحنه می آمدند؛ گنجینه تجاربی که به بهای خون به دست آمده بود باید برای تدوین خط و ارتقاء سطح فعالیت حزب سنتز می شد؛ و همه اینها باید همزمان با دست زدن به پیشروی های جسورانه در مبارزه مسلحانه و مقابله با عملیات سرکوب و کشتار دشمن انجام می گرفت. یقینا از دست رفتن شماری از کادرهای با تجربه در اوان کار حزب جدید، توان حزب را در انجام وظایفش تحلیل برد. مشکلات جدی در نتیجه ضربات پیش آمد. اما این مشکلات بواسطه جریان راست روانه درون حزب تشدید شد. این جریان کوشید با سوء استفاده از نقاط ضعف واقعی در خط و عملکرد حزب، جهت گیری های صحیح آن را تغییر دهد.

خیلی ها از به اصطلاح «سکتاریسم» و «ماجراجوئی» چارومازومدار گفته اند و این را باعث «جدائی» حزب از توده ها و دلیل شکست جنبش ناگزالباری معرفی کرده اند. بله؛ عناصری از یک جانبه نگری، خودروئی و ذهنی گرائی که خلاف مواضع و نظرات و

«شورش بر حق است!»

سبک کار عموما مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائونیستی چارومازومدار بود، وجود داشت. اما هنگام بازبینی آثار وی آنچه که با قدرت به چشم می خورد، تحلیل روشن وی در نقد رویزیونیسم است؛ تیزبینی او در مورد مسئله کلیدی کسب قدرت است؛ اعتماد عمیق وی به توده ها و خوشبینی انقلابی نیرومند اوست. انفراد از توده ها اتهامی پوچ است زیرا تحت رهبری چارومازمدار، حزب عمیقا در بین توده ها جا افتاد. حزب از چنان حمایت گسترده ای برخوردار شد که هنوز هم انقلابیون واقعی به آن تکیه می کنند. نام وی هنوز طبقات حاکم را به وحشت می اندازد و به انقلابیون الهام می بخشد.

بعد از قتل جبونانه چارومازومدار در سال ۱۹۷۲ که توسط حکام هند و به تشویق رویزیونیستهای «حزب کمونیست هند» و حزب کمونیست مارکسیست» انجام گرفت، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) دیگر نتوانست بعنوان یک حزب متحد و واحد باقی بماند. از آن زمان مبارزات و تلاشهای بیشماری برای جمع بندی آن تجربه و دستیابی به وحدت انجام گرفته است. کودتای رهروان سرمایه داری در چین به سال ۱۹۷۶ باعث انشعابات جدید شد و گرایشات راست درون حزب کمونیست هند (م ـ ل) را تقویت کرد و بر پیچیدگی ها افزود. اما از سوی دیگر همین مسائل وظایف و فرصتهای جدیدی را برای تعمیق درک از ایدئولوژی به میان آورد که انجام آن به نوبه خود میتوانست راهگشای مبارزه برای دست یابی به یک جمعبندی صحیح و اتحاد، شود. متاسفانه این فرصتها نادیده گرفته شد یا در مواردی که بطور اولیه به آن پرداخته شد، مورد سوءاستفاده قرار گرفت. طی چند ساله اخیر، نیروهای انقلابی راستین درک بهتری از اهمیت مبارزه انترناسیونالیستی در دفاع از تکامل کیفی مارکسیسم ـ لنینیسم به یک مرحله کاملا نوین توسط مائوتسه دون، و علیه سرمایه داران غاصب قدرت در چین (که ابتدا توسط هواکوفن و دن سیائو پین رهبری می شدند) و علیه حملات رویزیونیستی خوجه ایستی علیه مائو، یافته اند. با این وجود، این مسئله هنوز بطور کامل حل نشده است و حل کامل آن تاثیرات مستقیمی بر انجام موفقیت آمیز اتحاد نیروهای مائونیست انقلابی در یک مرکز واحد دارد.

طی تمامی این سالها، نیروهای انقلابی که هر یک زمانی بخشی از «حزب کمونیست هند (م ـ ل)» بوده اند و همچنین رفقای انقلابی دیگر، قهرمانانه پرچم سرخ ناگزالباری را برافراشته نگاه داشته اند. مبارزه مسلحانه انقلابی در «آندرا»، «بیهار» و «داندا کارانیا» (۲) به پیشروی های قابل توجهی دست یافته، حمایت گسترده توده ها را از آن خود ساخته و تجارب مهمی اندوخته است. شرایطی که قیام مسلحانه ارضی در ناگزالباری را ضروری و ممکن ساخت، طی سی سال گذشته بیش از پیش تشدید شده است. نفوذ خشن امپریالیستی در تمامی عرصه های اقتصادی دست در دست استثمار و ستمگری طبقات حاکمه هند، فلاکت توده ها را تشدید کرده است. و از همه مهمتر، مردم را به مقاومت و مبارزه، منجمله مبارزه مسلحانه، در مناطق و بخش های مختلف جامعه وادار میکند. تفرقه طبقات حاکمه در حال تشدید است. بعلاوه آغاز جنگ خلق در کشور همسایه توسط حزب کمونیست نپال (مائونیست) مستقیما بر اوضاع هند تاثیر میگذارد و غلیان انقلابی در هند را شدت می بخشد.

این اوضاع به روشنی یک حرکت جسورانه و قدرتمند را برای پیشبرد امر اتحاد انقلابیون کمونیست در یک مرکز واحد طلب می کند؛ مرکزی که بر یک خط صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائونیستی مبتنی باشد و بتواند همه جویبارهای شورش و مبارزه را در یک جنگ خلق پر توان متحد و رهبری کند. مبارزه برای تحقق این هدف، ضرورتا سنتز تجارب غنی ۳۰ ساله اخیر را طلب می کند. نیروهای کمونیست انقلابی هند می توانند و باید بر تجارب بین المللی کل طبقه ما و بویژه بر درک عالیتری که در مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم فشرده شده است، اتکا کنند و از آن نیرو بگیرند. این بطور مشخص به معنای مبارزه برای تشکیل یک حزب پیشاهنگ واحد و متحد در صفوف «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است.

انقلابیون پرولتر جهان نمی توانند نسبت به پیشروی ها و مشکلات رفقا در هند بی تفاوت باشند. همانطور که در اولین شماره این مجله خاطر نشان کردیم: «صحبت از انقلاب جهانی، یعنی صحبت از انقلاب در هند». «ناگزالباری زنده باد!» در زبانهای مختلف شبه قاره هند به همین صورت جا افتاده و یک معنی می دهد. اما برای ستمدیدگان هند و سایر کشورها معنای دیگری هم دارد: «شورش بر حق است!»

توضیحات

۱) «حزب کمونیست هند»، حزب طرفدار شوروی رویزیونیستی بود. «حزب کمونیست (مارکسیست) هند» یک حزب میانه باز بود که در سال ۱۹۶۳ از حزب رویزیونیست انشعاب کرد و خروشچف را رویزیونیست خواند؛ ولی حرکز یک برنامه انقلابی اصیل را در پیش نگرفت.

۲) یک منطقه وسیع جنگلی که بخش هائی از چهار ایالت مرکزی هند را در بر می گیرد.

اوائل سال ۱۹۹۷ احزاب و سازمان های مائوئیست هند بمناسبت سی امین سالگرد قیام ناگزالباری اطلاعیه ها و فراخوان هائی صادر کردند که شماری از آنها به دست ما رسیده است. در اینجا گزیده ای از اینها را ارائه می دهیم ـ «جهانی برای فتح»

باشد تا فراخوان جنگی ناگزالباری

بیش از پیش طنین انداز شود!

کمیته سازماندهی مرکزی، مرکز اتحاد مائوئیستی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

این سازمان در ۲۲ آوریل ۱۹۹۷ از ادغام حزب کمونیست «کرالا» و حزب کمونیست «ماهارا شترا» تشکیل شد. این دو تشکیلات بعد از انحلال کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) شکل گرفته بودند. رفقای این دو تشکیلات مبارزه قاطعی را علیه خط انحلال طلبانه ک. ونو سازمان دادند. مرکز اتحاد مائوئیستی در جریان گسست همه جانبه از خط رویزیونیستی ونو، و با دورنمای بازسازی حزب بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، بوجود آمد. مرکز اتحاد مائوئیستی ـ حزب کمونیست هند(م ل)، مدافع «بیانیه» جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و قطعنامه های سال ۱۹۹۳ تحت عناوین «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» و «درباره اوضاع جهانی» است . «جهانی برای فتح»

سی سال از فراخوان انقلابی مبارزه مسلحانه در دهکده ناگزالباری می گذرد. این مبارزه پیامی رسا و روشن داشت: نابودی دولت ارتجاعی به زور سلاح؛ ساختن دولت نوین تحت رهبری پرولتاریا بمثابه یگانه ضامن ریشه کن کردن استثمار و انقیاد توده های ستمدیده.

از آن پس چهره هند تغییر کرد. ناگزالباری یک نقطه عطف شد؛ یک منبع درخشان و الهام بخش انقلابی برای مبارزات توده ها: از مبارزه «نجس» ها علیه ستم غیر انسانی کاستی گرفته تا مبارزه ملیت های ستمدیده علیه سلطه هندی؛ از مبارزه زنان برای رهائی گرفته تا مبارزه در محافل آکادمیک بر سر یک تحلیل ماتریالیستی از جامعه؛ از مبارزه در عرصه فرهنگ برای هنر و ادبیات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی گرفته تا مبارزه بر سر حقوق دمکراتیک. ناگزالباری یک نقطه عطف درخشان و الهام بخش شد که علیرغم سرکوبگری دولت ارتجاعی بطور مستقیم و غیر مستقیم در مبارزات مردم حاضر است. ستمدیدگان برای زیر و رو کردن این جهان کهنه بپا خاستند. آنها برای نخستین بار با رهبری رفیق چارومازومدار و حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) تدوین شده بود، رهبری شدند.

ناگزالباری پرچم سرخ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون (که امروز مائوئیسم خوانده می شود) را برافراشت. این ایدئولوژی دشمن استوار هر نوع رویزیونیسم و سانتریسم است که مانع و تضعیف کننده راه انقلابند. ناگزالباری درسهای پیشرفته انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که تحت رهبری مائوتسه دون در چین انجام گرفت را فرا گرفت. با چنین درک آگاهانه ای از ایدئولوژی بود که صفیر گلوله دهقانان انقلابی ناگزالباری همچون تندر بهاری در سراسر هند و حتی فراتر از مرزهای کشور طنین انداز شد.

ناگزالباری قاطعانه اعلام کرد که «انتخابات نه؛ جنگ خلق آری!»؛ و بدین ترتیب از ابلهان پارلمانتاریست و سازشکاران «حزب کمونیست هند» و «حزب کمونیست مارکسیست» برید. ناگزالباری این ثبات قدم را با گسست از اکونومیسم بدست آورده بود؛ یعنی با گسست از تفکری که کسب قدرت سیاسی را از سرلوحه کار حذف می کند و همواره شعار «اول زمین بعد قدرت» سر می دهد و نهایتا به لجنزار رفرمیسم می انجامد. ناگزالباری مرحله انقلاب دمکراتیک نوین علیه امپریالیسم، بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات «ساوارنا» و فئودالیسم را مشخص کرد. ناگزالباری راه جنگ خلق و مبنای یک جبهه متحد برای کسب قدرت از طریق انقلاب ارضی را به پیش گذاشت که محور آن اتحاد کارگر ـ دهقان است. ناگزالباری الهام بخش هزاران جوان شد تا راه روستا در پیش گیرند.

آنها از راه گاندی مبنی بر رفرمیسم و مشارکت در قدرت ارتجاعی جدا شده و با رنجبران واقعی در روستا در آمیختند؛ به آنها پیوستند تا جهان ستم و استثمار را نابود کنند. از همه مهمتر، ناگزالباری برای توده های رنجبر حزب پیشاهنگ را به ارمغان آورد: حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

سی سال سپری شده است: سی سال تداوم استثمار امپریالیستی؛ سی سال تداوم موجودیت طبقه حاکمه پوسیده هند و صف گندیده احزاب سیاسی حاکم. زمان آن رسیده که میراث ناگزالباری را هر چه محکمتر در دست گیریم، تمامی نیروها و مبارزاتی که تحت رهبری احزاب انقلابی مارکسیست ـ لنینیست قرار دارند را متحد کنیم و بدین طریق توفان سهمگین انقلاب دمکراتیک نوین را آنگونه که مد نظر ناگزالباری بود، به راه اندازیم. زمان آن رسیده که با تمام قوا بپا خیزیم و کلمات جاودانه رفیق چارومازومدار مبنی بر «ناگزالباری هرگز نمرده و نخواهد مرد» را تحقق بخشیم.

باشد تا فراخوان جنگی ناگزالباری بیش از پیش طنین انداز شود!

قدرت سیاسی را از طریق انقلاب مسلحانه ارضی کسب کنید!

درودهای سرخ ما نثار جانباختگان ناگزالباری باد!

درودهای سرخ ما نثار رفیق چارومازومدار باد!

حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) را بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم متحد کنیم و بازسازی کنیم!

۲۵ ماه مه ۱۹۹۷

سه دهه از ناگزالباری می‌گذرد!

مبارزه علیه سیاست‌های پارلمانتاریستی را تشدید کنید!

درفش انقلاب ارضی و جنگ درازمدت خلق را برافراشته دارید!

از مرکز کمونیستی مائوئیستی

این مرکز که سرچشمه خود را قیام ناگزالباری می داند، بخشی از انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست است که علیه خط رویزیونیستی حاکم بر جنبش کمونیستی هند در آن دوره شوریدند. این مرکز یکی از جریانات مائوئیستی هند بود که بواسطه اختلاف نظر در مورد پروسه ساختمان حزب، در تشکیل حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) بسال ۱۹۶۹ شرکت نکرد و سالیان سال مبارزه مسلحانه را جداگانه و عمدتا در ایالت «بیهار» به پیش برد. کمیته کمونیستی مائوئیستی نیز فراخوان اتحاد همه نیروهای انقلابی مائوئیست هند تحت یک مرکز واحد را صادر کرده است.

۱) سی سال از قیام بزرگ ناگزالباری می گذرد. شعله های سرخ ناگزالباری درخشان تر از همیشه باقی مانده اند تا بر اوضاع پیچیده و دشوار فائق آیند. در هر گوشه هند شعار «ناگزالباری تنها راه است» به گوش می رسد.

۲) معنای این شعار در شرایط مشخص هند، انقلاب مسلحانه ارضی و جنگ درازمدت خلق به مثابه تنها راه رهائی است. برافراشتن شعار «ناگزالباری زنده باد» به معنی شورش علیه قانون اساسی و مقررات موجود و علیه نظام کنونی است؛ به معنی ایراد ضربات سخت بر رویزیونیسم است؛ به معنی پیشروی با تمام قوا در راه ایجاد ارتش خلق و مناطق پایگاهی و تسخیر قدرت منطقه ای با اعلام تحریم انتخابات است. جوهر حرکت در راه ناگزالباری در واقع به معنی کاربست عملی خط مائو بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص و در انطباق با توسعه ناموزون اقتصادی و سیاسی در هند نیمه مستعمره و نیمه فئودال است. سه دهه ای که از ناگزالباری می گذرد این واقعیت را تایید می کند که بدون خط مائو، پیشرفت انقلاب هند غیر قابل تصور است....

۴) اگر در پی انکار واقعیات تاریخی نباشیم باید تصدیق کنیم که از زمان هفتمین کنگره حزب کمونیست (مارکسیست) بسال ۱۹۶۴، تعدادی از رفقا (مشخصا رفیق کانای چاترجی، رفیق آمولیا سن و رفیق چارومازمدار) به مبارزه جدی علیه خط رویزیونیستی رهبری برخاستند. در جریان مبارزه بین این دو ایدئولوژی و دو راه بود که مشعل خاموش شده در «تله نگانا» دوباره در ناگزالباری فروزان شد.... ناگزالباری تبارز عملی خطی انقلابی بود که طی مبارزه طولانی دو خط در جنبش کمونیستی هند و ملهم از مباحثه عظیم بین المللی علیه رویزیونیسم تکوین یافته بود....

۸) به خاطر اختلاف نظراتی که در مورد پروسه و روش تاسیس حزب داشتیم بر آن شدیم که پیوستن به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) صحیح نیست. ما بعدا نام سازمان خود را در ۲۰ اکتبر ۱۹۶۹ مرکز کمونیستی مائوئیست گذاشتیم. سازمان ما قبلا با عنوان «چینتا» و «داکسین دش» مشخص می شد.... (یعنی از زمان آغاز مبارزه علیه خط رویزیونیستی حزب کمونیست مارکسیست در میانه دهه ۱۹۶۰ ـ جهانی برای فتح)

۱۰) روشن است که نتیجه تقسیم حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) به گروه های متعدد و خطوط و فعالیت های متفاوت آنها طی ۲۶ سال اخیر این بوده که ناگزالباری حتی بعد از گذشت سی سال همچنان به مصاف طلبیده می شود. تحت شرایط کنونی، بحث بر سر مسائل ایدئولوژیک و سیاسی در همان سطح گذشته نیست. (یعنی در سطح سی سال پیش نیست ـ جهانی برای فتح) نمی توان با معیارهای گذشته تعیین کرد که چه کسی درست می گوید و چه کسی اشتباه می کند؛ چه کسی خط درستی برای انقلاب هند دارد و چه کسی خط غلط. امروز دیگر توافق فرمالیستی بر سر خصلت دولت هند، دوستان و دشمنان انقلاب، «انقلاب مسلحانه ارضی و جنگ درازمدت خلق» به مثابه راه انقلاب و غیره کافی نیست؛ بلکه نکته اساسی اینست که هر نیرو اینها را به عمل در می آورد یا نه.

۱۱) شک نیست که یک خط مارکسیستی ـ لنینیستی و یک خط نظامی مارکسیستی ـ لنینیستی فقط در جریان عمل مبارزاتی ساخته خواهد شد؛ و مسلما نه جدا از مبارزه. این کاملا صحیح است. اما معنای این حرف، شلیک گلوله در تاریکی نیست. رهبری شور انقلابی و ابتکار میلیون ها توده و پیشبرد محتوای واقعی ناگزالباری در مسیر یک هدف مشخص، بدون یک خط، سیاست، نقشه و روش سیستماتیک ناممکن است....

۱۳) امروز خیلی ها اهمیت و اضطرار وظیفه اتحاد انقلابیون کمونیست راستین تحت یک مرکز واحد، یعنی وظیفه ایجاد یک حزب کمونیست واحد را فهمیده اند. اوضاع ویژه ملی و بین المللی به درک این امر ضروری کمک کرده است. امروز بحثهائی در میان گروه های مختلف بر سر این اتحاد جریان دارد. ما نیز درگیر این بحثها هستیم و بدین کار ادامه خواهیم داد....

۱۷) برای ساختن و پرداختن چنین اتحادی باید بر اختلاف نظرات موجود تاکید گذاشت. فهم صحیح ریشه اختلاف نظرات و عمیقتر پرداختن به این مسائل، کاری ضروری است. تاکید بر این مباحث نه فقط از نقطه نظر ایدئولوژیک و سیاسی بلکه از زاویه عملی نیز لازم است.

بعنوان بخش جدائی ناپذیری از تلاش برای اتحاد، باید بیشترین تاکید را بر مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی علیه خط «چپ» و «راست» بویژه راست روی گذاشت و بحثها را حول این متمرکز کرد. برای تحقق پیروزمندانه این امر باید بروشنی مسائل عمده ای که بازتاب حرف و عمل خط راست روانه است را مشخص کرد؛ و البته

ریشه های ایدئولوژی راست روانه را هم روشن ساخت.

۱۸) باید توجه داشته باشیم که فرصت طلبان هرگز به چنین موضعی تن نخواهند داد. این در مورد تسلیم طلبان پارلمانتاریست هم صادق است. آنها بارها رنگ و تاکتیک عوض خواهند کرد. بنابراین مبارزه علیه ایدئولوژی آنها طولانی خواهد بود....

۱۹) اگر خواهان پیشبرد خط پایه ای ارائه شده توسط مبارزه کبیر ناگزالباری هستیم، آنهم در اوضاع پیچیده و دشواری که بعد از گذشت سه دهه همچنان در برابر ما قرار دارد، باید مبارزه قاطعی را علیه گرایشات غلط فوق الذکر به پیش بریم. مبارزه انقلابی و مقاومت جویانه سرخ ارضی کنونی فقط با پیشبرد این مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی می تواند به پیش برده شود. مثبت ترین عنصر در اوضاع کنونی اینست که مبارزه انقلابی، مبارزه مسلحانه دهقانان در نقاط مختلف هند که تحت رهبری گروه های انقلابی کمونیستی است بطور فزاینده رشد کرده و به مراحل عالی نبرد علیه کارزارهای «محاصره و سرکوب» دشمن رسیده است. زنده ترین نمونه این مبارزات را در «بیهار» و «آندهارا» و «دانداکارانیا» می بینیم. مبارزات مقاومت جویانه در سایر نقاط نظیر «بنگال غربی»، «اوریسا»، «ماهاراشترا» و «مادیها پرادش» و غیره نیز پیشرفت می کند. در این مناطق، بویژه در «بیهار»، «آندهارا» و «داندا‌کارانیا»، مبارزات دهقانی نابودی قدرت فئودالی و استقرار قدرت دهقانی را نشان گرفته است.... دهقانان در حال ساختن نیروهای دفاع از خود، جوخه های چریکی و ارتش های چریکی هستند. آنها از مناطق مرتفع و جنگلی به مثابه پایگاهی برای پیشبرد فعالیتهایشان استفاده می کنند....

بدون شک جریان مبارزه مسلحانه در «بیهار»، «آندهارا» و «داندا‌کارانیا»، جریان عمده پیشروی انقلاب هند است.

۲۰) بمناسبت سی امین سالگرد ناگزالباری همگان را فرا می خوانیم که: مبارزه علیه سیاستهای پارلمانتاریستی و تسلیم طلبانه را تشدید کنند؛ و پرچم انقلاب ارضی و جنگ طولانی خلق را بالا نگهدارند؛ حزبی واحد و واقعا کمونیست بسازند که همه انقلابیون کمونیست واقعی را از طریق یک پروسه و روش صحیح متحد کند.

باشد تا همیشه پرچم سرخ ناگزالباری را با مبارزه ای پیگیر علیه رویزیونیسم برافراشته نگهداریم. ■

با ایجاد مناطق پایگاهی و

از حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق)

در اواخر دهه ۱۹۷۰، در جریان بازسازی گروه های مختلفی که از تجزیه حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) بوجود آمده بودند، واحد ایالت «آندرا پرادش» این حزب با چند گروه دیگر وحدت کرده و در ۲۲ آوریل ۱۹۸۰ حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) را تشکیل دادند. این حزب به پیشبرد مبارزه مسلحانه مشخصا در «آندرا پرادش» و «داندا‌کارانیا» پرداخته و از آغاز پیدایش خواهان اتحاد کلیه نیروهای مائوئیست انقلابی هند تحت یک مرکز واحد بوده است ـ «جهانی برای فتح»

۲۳ مه ۱۹۶۷، روستائی کوچک در منطقه ناگزالباری: دهقانان بی زمین و فقیر دهکده «جاروگا» تیر و کمان هایشان را بیرون می آورند. تیر و نیزه و سنگ بر سر جماعت پلیس های سرکوبگر باریدن می گیرد. یک بازرس پلیس کشته می شود و بقیه پا به فرار می گذارند. مبارزه مسلحانه ناگزالباری که نقطه عطفی تاریخی در عرصه سیاسی هند را رقم زد بدینگونه آغاز شد....

همانطور که چارومازومدار گفت: این جنبش صرفا بر سر زمین نیست؛ بلکه مبارزه ای برای کسب قدرت سیاسی است؛ برای کسب رهائی. همین مسئله است که ناگزالباری را از تمامی مبارزات دهقانی پیشین متمایز می کند.

حزب کمونیست هند که در کنفرانس ۱۹۲۵ «کانپور» تشکیل شد و نخستین کنگره اش را در سال ۱۹۴۳ برگزار کرد، همیشه خط تسلیم طلبی طبقاتی را دنبال می کرد و در پی کسب استقلال هند از طریق اتکا به «کنگره ملی هند» بود.... رهبری این حزب در سال ۱۹۵۱ به مبارزه مسلحانه قهرمانانه در «تله نگانا» خیانت کرد و از آن پس به مدت ۱۵ سال رویزیونیستها در راس حزب جا خوش کردند....

طی سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵، چارومازمدار مشهور به «CM سی ام» به مطالعه دقیق انقلاب چین و اندیشه مائو می پردازد. در سال ۱۹۶۵ اولین سند از «هشت سند تاریخی» وی منتشر می شود.... آخرین آنها در آوریل ۱۹۶۷ در آستانه قیام ناگزالباری تحت این عنوان انتشار می یابد: «فقط از طریق نبرد با رویزیونیسم مدرن است که مبارزه دهقانی پیشروی خواهد کرد».

طی سال ۱۹۶٦ تدارک مبارزه نظامی دیده می شود... و نشست دهقانی ۱۸ مارس ۱۹۶۷ چراغ سبز این خیزش است. تا اواسط ژوئیه، جنبش همانند گردباد به پیش می تازد و کمیته های «کیسان» (دهقانی) به مصادره اراضی «جوت داران» اقدام می کنند. زمینها تسخیر می شوند؛ غلات مصادره؛ و باندهای مسلح اربابان نابود...

اگرچه قیام ناگزالباری شکست می خورد اما خط ناگزالباری در چار گوشه کشور اشاعه می یابد. صحنه سیاسی هند هرگز به جای اول باز نمی گردد...

همراه با ناگزالباری، یک حزب تراز نوین، یک حزب بلشویکی راستین زاده می شود.... حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) در ۲۲ آوریل ۱۹۶۹ تشکیل می شود... کنگره هشتم به تاریخ ۱۵ و ۱۶ ماه مه ۱۹۷۰ در کلکته... ۲۱ عضو کمیته مرکزی و... رفیق چارومازومدار را به عنوان دبیر کل انتخاب می کند.

ناگزالباری و حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) خط تمایز روشنی میان مارکسیسم و رویزیونیسم ترسیم می کند. ناگزالباری مبارزه مسلحانه را در دستور کار انقلاب هند قرار می دهد....

ناگزالباری در زمانی به وقوع می پیوندد که نه فقط توده های هند توهمات خویش نسبت به ۲۰ سال استقلال دروغین را از دست داده اند، بلکه کل جهان دستخوش تلاطم است... در عرصه جنبش کمونیستی، تمامی احزاب در سراسر جهان مجبور به اتخاذ موضع در مباحثه بزرگ بین حزب کمونیست چین و حزب کمونیست اتحاد شوروی شده اند. این مباحثه بعد از اینکه خروشچف از اواخر دهه ۱۹۵۰ سرمایه داری را در شوروی احیاء کرد، به راه افتاده است. ناگزالباری محصول و بخشی از این جنب و جوش ایدئولوژیک ـ سیاسی در سراسر جهان است.

ناگزالباری جوهر انقلابی مارکسیسم که توسط برداشت های رویزیونیستی حزب کمونیست هند و حزب کمونیست (مارکسیست) در این کشور منحط و نابود شده بود را احیاء می کند. در زمینه برنامه... ناگزالباری چارچوب مرحله انقلاب دمکراتیک نوین را جلو می گذارد و امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری کمپرادور بوروکرات را به مثابه دشمنان

مناطق چریکی میراث ناگزالباری را پاس داریم!

انقلاب مشخص می کند. کارگران، دهقانان، طبقات میانی و بورژوازی ملی دوستان انقلاب هستند. در این میان دهقانان نیروی عمده اند و کارگران نیروی رهبری کننده. این تحلیل روشن طبقاتی از اهمیتی تاریخی برخوردار است...

در زمینه تاکتیکها، ناگزالباری پارلمانتاریسم را رد می کند و فراخوان تحریم انتخابات را می دهد. ناگزالباری علیه اکونومیسم، قانونی گرائی و رفرمیسم، در سبک کار و تشکیلات مبارزه می کند. و به ایجاد یک حزب اکیدا زیر زمینی از نوع حزب بلشویک می پردازد.... حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) به مثابه یک حزب بلشویکی مجهز به ظهور می رسد تا مبارزه طبقاتی را با هدف کسب قدرت سیاسی رهبری کند.

در زمینه راه انقلاب... حزب اعلام می کند که راه رهائی در گرو ساختن ارتش خلق، ایجاد مناطق پایگاهی آزاد شده و محاصره و تسخیر تدریجی شهرها است. بعلاوه اعلام می کند که انقلاب دمکراتیک فقط گام نخست در مرحله طولانی گذار به سوسیالیسم و کمونیسم است....

به لحاظ بین المللی، حزب دو ابرقدرت یعنی امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی را به مثابه دشمنان عمده خلقهای جهان، و چین را به مثابه مرکز انقلاب جهانی مشخص می کند. در مورد مسائل داخلی، حزب از حق ملیت های هند در تعیین سرنوشت خویش منجمله حق جدائی دفاع می کند؛ به افشای توسعه طلبی هند از سوی طبقات حاکمه این کشور و همچنین از حمایت کامل حزب کمونیست هند و حزب کمونیست (مارکسیست) برخوردار است، می پردازد.

مهمتر از همه، حزب در عرصه ایدئولوژی مبارزه سازش ناپذیری را علیه رویزیونیسم به پیش می برد و قویا از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بمثابه مارکسیسم عصر حاضر دفاع می‌کند. حزب مشخصا اندیشه مائوتسه دون را بمثابه تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم تثبیت می‌کند و یک کارزار عظیم را برای اشاعه آن به راه می اندازد...

اگرچه بعدها، ناگزالباری بخاطر برخی اشتباهات تاکتیکی و تعرض عظیم دشمن به شکستی موقتی می‌انجامد، اما تاثیر پایداری بر جنبش انقلابی کشور می گذارد.....

گرامی باد سی‌امین سالگرد جنبش تاریخی ناگزالباری!

طی سه دهه گذشته جرقه های ناگزالباری هیچگاه خاموشی نگرفت، اما سال های بعد از ۱۹۷۲ شاهد عقبگردهای جدی بود. و با این عقبگردها سه گرایش مشخص در جنبش مارکسیست ـ لنینیستی هند به ظهور رسید که هر یک در پی بازسازی جنبش در راستای خط خویش بود....

...واحد «آندرا پرادش» به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) تکامل یافت...

این واحد به بازبینی دقیق خطاهای گذشته جنبش دست زد و در عین حال از جوانب مثبت آن دفاع کرد. و بر پایه این بازبینی، وظایف نوینی فرموله شد که نخست به جنبش جان بخشید و سپس آن را به یک نیروی مهم تبدیل کرد...

بواسطه تشدید فزاینده جنبش، حکومت دست به سرکوب عظیم جنبش توده ای زد و در دو منطقه که بعنوان «مناطق پر دردسر» تعیین شد به نیروهای پلیس قدرت مطلق بخشید...

جنبش از سال ۱۹۷۹ به مرحله ای رسید که برای پیشروی نه فقط با فئودالها که با نیروهای پلیس و قوای شبه نظامی نیز روبرو بود....

اما از اواسط سال ۱۹۸۵، سطح سرکوب فرق کیفی کرد... هجوم همه جانبه به حزب آغاز شد. این حمله عظیم، اقدامات سیاسی، تشکیلاتی و نظامی جدیدی را طلب می کند...

حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) در ماه مه ۱۹۸۵، فراخوان «جنگ دفاع از خود» را داد تا تعرض جدید دشمن را در هم شکنند... از سال ۱۹۸۸ به دنبال تلاشهای پیگیر، دوباره ابتکار عمل به دست آمد...

بهر حال، حکومت که با این بسیج گسترده مواجه شده بود از سال ۱۹۹۱ بار دیگر سرکوب را تشدید کرد. دور دوم سرکوب در سطحی به مراتب گسترده تر از سال ۱۹۸۵ آغاز شد...

طی سه چهار سال گذشته، این وظایف به درجات گوناگون به پیش رفته و تحکیم مناطق چریکی در «ن.ت.» و «د.ک.» در جریان است. در عین حال ۳ منطقه یعنی ناحیه شرق، «تله نگانای جنوبی» و جنگل «نالامالا» مرحله تدارک منطقه چریکی را از سر می گذراند. این پروسه در جریان است. مبارزات توده ای علیرغم سرکوب ادامه دارد و توانائی های نظامی بسیار بهبود یافته اند...

امروز در همان حال که سی امین سالگرد ناگزالباری را بزرگ می داریم و از جانباختگان قهرمانی که زندگی خویش را فدای انقلاب کردند یاد می کنیم، مهم است که «سه سلاح معجزه آسای» مائو را به خاطر آوریم و راه استفاده موثر از آنها را بیاموزیم.

تصحیح یک اشتباه:

در شماره گذشته «جهانی برای فتح» چنین آمده بود که چارومازومدار توسط حکومت تحت رهبری حزب کمونیست هند (مارکسیست) به قتل رسید. این اشتباه است. او توسط سیدهارتها شانکر یعنی زمانی که حزب کنگره، قدرت را در ایالت بنگال غربی به دست داشت کشته شد.

نسخه اصل نشریه «جهانی برای فتح» به زبان انگلیسی توسط ک. موراليد هاران تهیه و چاپ و تکثیر می‌شود. نشانی محل انتشار «جهانی برای فتح» :

A WORLD TO WIN,
COCHIN
VIBGYOR
15 FOR PYNADATH
ENTERPRISES,
HMT Jn,
KALAMASSERY

نشانی نشریه در اروپا:

A WORLD TO WIN,
27 OLD GLOUCESTER STREET,
LONDON WC1N 3XX,
U.K.

از زبان پیشاهنگ مائوئیسم در هند

گزیده ای از «هشت سند» به قلم «چارو مازومدار»

سند پنجم

سال ۱۹٦۵ نشانگر کدامین فرصت است؟

برخی رفقا هستند که از اشاره به مبارزات مسلحانه هراس دارند، و در پشت آن شبح ماجراجوئی را می بینند. آنها گمان می کنند که ساختن یک حزب انقلابی با همان تصویب برنامه خاتمه یافته است؛ یا به عبارت دیگر، با تصویب اسناد استراتژیک در هفتمین کنگره حزب. آنها صرفا بر مبنای برخی قطعنامه های مصوبه کنگره حزب در مورد جنبشها دست به تصمیم گیری زده اند؛ انگار کنگره با تعیین مرحله کنونی انقلاب و آرایش طبقاتی، درباره تاکتیکهای دوره حاضر نیز تصمیم گرفته است. از حرفهایشان چنین بر می آید که جنبش مسالمت آمیز توده ای، تاکتیک عمده مبارزه در دوره حاضر است. آنها اگر چه علنا تاکتیکهای خروشچف مبنی بر گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم را به زبان نمی آورند، اما حرف دلشان تقریبا به همانجا می انجامد. می خواهند بگویند که امکان انقلاب در هند در آینده نزدیک به هیچ وجه موجود نیست. بنابراین حالا باید در راه مسالمت آمیز گام زنیم. در دوره ای که با مبارزه جهانی علیه رویزیونیسم رقم می خورد، آنها نمی توانند تصمیمات رویزیونیستی را آشکارا اظهار کنند. اما هرکس از مبارزه مسلحانه حرف می زند را بعنوان ماجراجو و



جاسوس پلیس مورد حمله قرار می دهند. ولی با وجود این که ما از جنبش توده ای کشمیر کنار کشیده ایم، طی ۸ ماه اخیر حکومت حداقل ۳۰۰ نفر را کشته؛ شمار زندانیان به هزاران نفر افزایش یافته؛ و ایالات کشور یکی پس از دیگری بر اثر جنبش های توده ای به لرزه در آمده اند. برنامه ما برای این مبلغان چیست؟ هیچ! از آن طرف، خواب جنبش های مسالمت آمیز و سازمان یافته توده ای را می بینیم که تحت رهبری ما رشد خواهند کرد. این خود نمونه شرم آوری از رویزیونیسم است. ما هنوز این را نفهمیده ایم که در دوره حاضر نمی توانیم جنبش های مسالمت آمیز توده ای بر پا کنیم. طبقه حاکم چنین امکانی را به ما نداده و نخواهد داد. این همان درسی است که باید از جنبش مقاومت علیه افزایش بهای بلیط اتوبوس ها بگیریم. اما درس نمی گیریم. برای سازمان دادن جنبش های «ساتیاگراها» بی تابی می کنیم، و نمی فهمیم که در دوره حاضر این جنبش محکوم به شکست است. منظور این نیست که دیگر دوره جنبش های «ساتیاگراها» بطور کلی سر آمده است. هر نوع جنبشی را در تمامی ادوار باید به پیش برد، اما شکل جنبش عمده به طبقه حاکم مربوط می شود. خصوصیت کنونی دوره ما اینست که حکومت به تمامی جنبش ها برخورد قهرآمیز می کند. بنابراین، جنبش مقاومت مسلحانه بعنوان مهمترین ضرورت در برابر پای خلق قرار گرفته است. با این حساب، منافع جنبش های توده ای حکم می کند که طبقه کارگر، دهقانان مبارز و تمامی خلق مبارز را فرا بخوانیم تا: ۱) سلاح بردارند؛ ۲) واحدهای مسلح را جهت مقابله تشکیل دهند؛ ۳) هر واحد مسلح به لحاظ سیاسی آموزش یابد. اگر چنین فراخوانی صادر نکنیم بدان معناست که توده های غیر مسلح را بی ملاحظه به کام مرگ بفرستیم. این همان چیزی است که طبقه حاکم می خواهد؛ زیرا بدین ترتیب توان فکری توده های مبارز در هم شکسته خواهد شد. امروز توده های بپاخاسته به ایستگاه های راه آهن، پاسگاه های پلیس و غیره حمله می برند. آتش فعالیت های تبلیغی بیشمار در ادارات دولتی، یا در اتوبوس و قطار زبانه می کشد.

سند ششم

«امروز وظیفه عمده، مبارزه
برای ساختن و تقویت حزب انقلابی واقعی
از طریق مبارزه سازش ناپذیر
علیه رویزیونیسم است»

۱۲ اوت ۱۹۶۶

بعد از دوران طولانی اسارت، رهبران حزب برای نخستین بار از زمان کنگره حزب، نشستی با شرکت کلیه اعضای کمیته مرکزی برگزار کردند. رهبری مرکزی حزب که از دل مبارزات ضد رویزیونیستی شکل گرفته بود، قطعنامه ایدئولوژیکی را به تصویب رساند و گستاخانه اعلام کرد تمامی انتقادات حزب کبیر چین به حکومت هند اشتباه بوده است. در این قطعنامه همچنین آمده است که انتقاد از رهبری رویزیونیست شوروی را در حال حاضر نباید علنی کرد؛ در غیر این صورت از ایمان توده ها

بقیه در صفحه ۴۰

چارو مازومدار

«و سپس در سال ۱۹۶۷ مبارزه ناگزالباری همچون تندر بهاری فرود آمد. مردم سراسر هند تاثیراتش را حس کردند و کوشیدند اهمیت و پیام آن را بفهمند. رهبری رویزیونیست حزب مکررا از آنها خواسته بود باور کنند که اندیشه مائوتسه دون برای هند مناسب نیست، در هند نمی توان مبارزه مسلحانه کرد، و هر حرفی از مبارزه مسلحانه به نابودی تشکلات مبارزاتی مردم خواهد انجامید. و سپس مردمی که چنین اندرز گرفته بودند، برای نخستین بار در ناگزالباری بکاربست اندیشه مائوتسه دون را به چشم دیدند. ناگزالباری به آنها کمک کرد این نکته را بفهمند که اندیشه پیروزمند مائوتسه دون نه فقط در هند کاربرد دارد بلکه تنها راه رهائی شان است.»
. سال جدید قول پیروزیهای بزرگتر را می دهد، ۲۹ دسامبر ۱۹۶۹

«ناگزالباری به ما آموخته که فقط با ترویج اندیشه مائو می توان با رویزیونیسم مقابله کرد، و اینکه برانگیختن دهقانان با فهم اندیشه مائو امکانپذیر است، و اینکه اندیشه مائو استوارانه ذهن توده های دهقان را تسخیر خواهد کرد.»
. انقلاب هند در یک افق دید مارکسیست ـ لنینیستی، اکتبر ۱۹۶۹

«و چه چیزی مصالح ما را تشکیل می دهد؟ دینامیت، مواد منفجره و اسلحه گرم؟ مسلما خیر. مصالح عمده یک جنگ انقلابی، انسانها هستند. زمانی که انسانها با تئوری انقلابی یعنی بر مبنای اندیشه مائوتسه دون به حرکت درآیند، به بمب های اتمی معنوی تبدیل خواهند شد که هزاران بار از بمب اتم قدرتمندتر است. کشور ما یک کشور ۵۰۰ میلیونی است. زمانی که ما بتوانیم این مردم را با اندیشه مائوتسه دون به حرکت در آوریم تا در فعالیت انقلابی شرکت جویند، قادر خواهیم بود هر نوع نقشه شجاعانه را به اجراء گذاریم، و جنگ انقلابی را در برابر جنگ تجاوزکارانه و حتی در مواجهه با یک جنگ اتمی به پیروزی برسانیم.»
. دهه ۱۹۷۰ را به دهه رهائی تبدیل کنیم، فوریه ۱۹۷۰

«...امروز که اندیشه درخشان مائوتسه دون، عالیترین مرحله تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم را راهنمای خویش ساخته ایم، ضروری است که هر چیز را از نو در پرتو اندیشه مائوتسه دون مورد قضاوت قرار دهیم و راه کاملا نوینی که باید در پیش گیریم را ترسیم کنیم.»
. فراخوان حزب به جوانان و دانشجویان، ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۹

«آموزش رویزیونیسم اینست که به همه چیز شک کنید. بنابراین وظیفه انقلابیون اینست که ایمان خویش به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را باز یابند.»
. گفتگو با رفقا در ناگزالباری، ۶۷ ـ ۱۹۶۲

درباره مائوتسه دون

«در دوران جنگ جهانی دوم، چانکایشک از حمایت اتحاد شوروی برخوردار شد، و به بهانه این حمایت، او و همدستانش مکررا خواهان وابسته شدن حزب چین به چانکایشک بودند. صدر مائو ضرورت اتحاد را میفهمید، اما ضرورت استقلال و ابتکار عمل را نیز درک میکرد و در هیچ عرصه ای تن به سازش نمیداد. به همین خاطر است که بعد از سال ۱۹۴۵، وقتی که بسیاری از کمونیستهای جهان بر اتحاد با بورژوازی تاکید کردند و تصمیم گرفتند سلاح خویش را تحویل دهند، صدر مائو حتی زمانی که بر ضرورت اتحاد تاکید میکرد، فراخوان داد که سلاح را محکم در دست بگیرید. به همین خاطر است که می بینیم بعد از جنگ جهانی دوم، کمونیستهای اغلب کشورها راه رویزیونیسم در پیش گرفتند، اما حزب کمونیست چین تحت رهبری صدر مائو توانست از طریق یک انقلاب موفق، درفش مارکسیسم ـ لنینیسم را هر چه رفیعتر به اهتزاز در آورد و به مرحله اندیشه مائوتسه دون برسد.»

ـ نامه به یک رفیق (مندرج در نشریه انقلاب)، ژوئیه ۱۹۷۱ ـ ژانویه ۱۹۷۲

«امروز رهبری انقلاب کبیر چین، حزب کمونیست چین و رهبرش رفیق مائوتسه دون، پرولتاریا و مبارزات انقلابی جهان را رهبری می کنند. امروز رفیق مائوتسه دون در جایگاه لنین نشسته است.»

ـ امروز وظیفه عمده، مبارزه برای ساختن و تقویت حزب انقلابی واقعی از طریق مبارزه سازش ناپذیر علیه رویزیونیسم است، ۳۰ اوت ۱۹۶۶

«سیاستهای انقلاب ارضی باید بدون مبارزه اتحادیه ای و از خارج آن مبارزه به پرولتاریا ارائه شود. برای اینکار ما به کادرهای انقلابی کارگر نیاز داریم که به لحاظ سیاسی تجهیز شده باشند؛ یعنی به اندیشه مائوتسه دون مجهز باشند.»

ـ درباره برخی مسائل سیاسی و تشکیلاتی جاری، ژوئیه ۱۹۶۹

«...اندیشه مائوتسه دون بمثابه یگانه مارکسیسم ـ لنینیسم به ظهور رسیده است؛ مارکسیسم ـ لنینیسمی که از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بنحوی عظیم تکامل و غنا یافته است....

بنابراین وظیفه سیاسی دانشجویان و جوانان کارگر اینست که این مارکسیسم نوین و تکامل یافته، یعنی اندیشه صدر مائو را مطالعه کنند و به عمل در آورند. آنکس که از انجام این وظیفه اجتناب کند هرگز نمی تواند از اصول مارکسیسم شناخت بدست آورد.»

ـ خطاب به جوانان و دانشجویان، آوریل ۱۹۶۹

نقل قول های برگزیده از آثار «چارو مازومدار» توسط مرکز اتحاد مائوئیستی. حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) در اختیار ما قرار گرفته است.

بقیه از صفحه ۳۷

به سوسیالیسم کاسته خواهد شد. معنایش اینست که پرده از تلاشهای رهبری رویزیونیست شوروی که می خواهد دست در دست امپریالیسم آمریکا به سیادت جهانی دست یابد، نباید برداشت.
امروز رهبری انقلاب کبیر چین، حزب کمونیست چین، و رهبرش رفیق مائوتسه دون، پرولتاریا و مبارزات انقلابی جهان را رهبری می کنند. امروز رفیق مائوتسه دون در جایگاه لنین نشسته است. بنابراین از طریق ضدیت با حزب چین و رفیق مائوتسه دون، مبارزه علیه رویزیونیسم را نمی توان به پیش برد و خلوص مارکسیسم . لنینیسم را نمی توان حفظ کرد. آنها می کوشند رویزیونیسم را زیر سبیلی در کنند و بدین طریق برای آن پوششی تازه بدوزند. بنابراین امروز اعضای حزب باید این نکته را بروشنی درک کنند که رهبری فعلی حزب در مبارزه علیه رویزیونیسم به هیچ وجه رفیق همسنگر ما نیست؛ حتی همکار ما هم نیست.

امروز رهبری رویزیونیست شوروی در همکاری با امپریالیسم آمریکا در پی سیادت جهانی است. امروز آنها بمثابه دشمن تمامی جنبش های رهائیبخش ملی عمل می کنند. آنها می کوشند با انشعاب انداختن در احزاب انقلابی، رهبری رویزیونیستی را برقرار کنند؛ آنها بمثابه ماموران امپریالیسم آمریکا عمل می کنند. امروز آنها دشمن مبارزات رهائیبخش خلقهای همه کشورها، دشمن مبارزات انقلابی، دشمن چین انقلابی، و حتی دشمن مردم شوروی هستند. بنابراین بدون پیشبرد مبارزه آشکار علیه رهبری رویزیونیست شوروی به هیچ وجه نمی توان با امپریالیسم آمریکا مبارزه کرد. اگر این نکته درک نشود که رهبری رویزیونیست شوروی همراه ما در مبارزه ضد امپریالیستی نیست، رهبری چنین مبارزه ای ناممکن می شود. رهبری حزب راهی کاملا متفاوت در پیش گرفته و از طریق آثار گوناگون می کوشد مردم را قانع کند که رهبری شوروی علیرغم چند اشتباه، اساسا مخالف سیاستهای حکومت هند است، و کماکان در جاده سوسیالیسم گام بر می دارد. آنها با این کار می کوشند این واقعیت را زیرکانه بپوشانند که رهبری شوروی تدریجا دارد دولت سوسیالیستی آن کشور را به یک دولت سرمایه داری تبدیل می کنند؛ و این خود علت همکاری شوروی . آمریکا است.

سند هفتم

از فرصت استفاده کنیم

طی دو سال گذشته، مبارزات خودبخودی جوانان و دانشجویان خرده بورژوا سراسر هند را تکان داده است. اگر چه در آغاز، خوراک خواست عمده این مبارزات بود اما به تدریج خواست برکناری حکومت حزب کنگره جای آن را گرفت. صدر مائو گفته است که: «دانشجویان و جوانان خرده بورژوا جزء خلق هستند؛ و هنگامی که مبارزات آنان بطور اجتناب ناپذیر به سرانجام خویش برسد، مبارزات کارگران و دهقانان اوج خواهد یافت.» هنوز مبارزه دانشجویان و جوانان پایان نگرفته، مبارزات دهقانی در «بیهار» آغاز شده است. صدها دهقان در حال برداشت و انتقال محصول هستند. آنها محصولات احتکار شده در انبارهای اربابان را مصادره می کنند. این مبارزه به ناگزیر در روزهای آتی به بنگال غربی و سایر ایالات گسترش خواهد یافت. حکومت برای سرکوب دهقانان پر شور به اختناق خشن روی می آورد. صدر مائو گفته است که: «هر جا که ستم هست، در مقابل آن به ناگزیر مقاومت هم هست.» بنابراین ما شاهد مقاومت خودبخودی دانشجویان و جوانان هستیم. دهقانان «بیهار» نیز بطور خودبخودی به مقاومت برخاسته اند. سخنگویان رسمی مرتبا اعلام می کنند که آنها برای حفظ نظم و آرامش به سیاستهای سرکوبگرانه بیشتری دست می یازند. بنابراین مسئولیت برپائی آگاهانه مبارزات مقاومت جویانه بر دوش طبقه کارگر انقلابی و حزبش قرار گرفته است.
دوره، دوره جنبشهای مقاومت جویانه فعال است. این جنبشها راه را بر فوران ابتکار عمل انقلابی توده های انقلابی خواهد گشود. این جنبشها موج انقلاب را در سراسر هند گسترده خواهد ساخت. بنابراین در این دوره، رهبری اتحادیه های صنفی قانونی یا جنبش انجمنهای دهقانی هرگز نمی تواند

وظیفه عمده کادرهای انقلابی باشد. در موج انقلابی حاضر، جنبش های اتحادیه ای یا انجمن دهقانی (کیسان سابها) نمی تواند نیروی مکمل عمده باشد. اشتباه است اگر از این حرف چنین نتیجه بگیریم که دوره اتحادیه های صنفی یا انجمن های دهقانی سر آمده است. این تشکلات اساسا سازمان هائی هستند که اتحاد میان کادرهای مارکسیست . لنینیست و طبقه کارگر و توده های دهقان را تقویت می کنند. این اتحاد فقط در صورتی تحکیم خواهد شد که کادرهای مارکسیست . لنینیست فعالیت برای تقویت حزب انقلابی را در میان طبقه کارگر و توده های دهقان همراه با تاکتیکهای جنبش مقاومت انقلابی به پیش برند. طبقه کارگر انقلابی و کادرهای مارکسیست . لنینیست باید مبارزات دهقانی را به‌پیش رانند و از طریق مقاومت یا مبارزات «پارتیزانی»، مبارزات دهقانان را فعالانه رهبری کنند. حکومت ارتجاعی هند تاکتیکهای مبنی بر کشتار توده ها را به تصویب رسانده است؛ این کار را هم با گرسنگی دادن به پیش می برند و هم با گلوله. صدر مائو گفته است که: «این خصلت طبقاتی آنهاست. آنها حتی زمانی که با خطر شکست روبرویند هم به خلق حمله می برند.» برخی رهبران در مواجهه با این کشتارهای همگانی، به وحشت افتاده و به دنبال پناهگاه می گردند. صدر مائو درباره اینان چنین گفته است: «آنها جبونند و لایق رهبری انقلاب نیستند.» اما گروه دیگری از افراد هستند که شجاعانه با مرگ روبرو می شوند. آنها می کوشند انتقام یکایک قتل ها را بگیرند. فقط آنها انقلابی هستند؛ و فقط آنها می توانند راهنمای توده ها باشند.

حکومت ممکنست قدرتمند به نظر برسد؛ زیرا صاحب خوراک و اسلحه است. مردم نه خوراکی دارند و نه اسلحه ای. اما اتحاد و روحیه مستحکم همین توده های غیر مسلح، تفرعن ارتجاع را در هم خواهد کوبید و انقلاب را به پیروزی خواهد رساند. همانگونه که صدر مائو گفته: «نیروی ارتجاعی به واقع ببر کاغذی است.» در دوره حاضر، وظیفه عمده بر پایه سه شعار عمده استوار است.

اولا: اتحاد کارگران و دهقانان. این اتحاد به معنای این نیست که کارگران و توده های خرده بورژوا از جنبش دهقانی فقط حمایت معنوی کنند. معنای این شعار، تشخیص اینست که دهقانان، نیروی عمده انقلاب در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی نظیر هند هستند؛ اتحاد دهقانان و کارگران فقط می تواند بر پایه مبارزه طبقاتی رشد یابد. به همین خاطر صدر مائو در مورد مسئله کسب قدرت سیاسی چنین گفته است: «ایجاد منطقه آزاد شده روستائی، کاربست مشخص اتحاد کارگران ـ دهقانان است.» پس این وظیفه کارگران، و مشخصا دانشجویان و جوانان خرده بورژوا است که جنبش های دهقانی را با هدف ایجاد مناطق آزاد شده تکامل دهند. به همین خاطر صدر مائو درباره دانشجویان و جوانان خرده بورژوا و این جنبشها گفته است که: «فقط اینکه تا چه اندازه می خواهند در این جنبش شرکت جویند تعیین می کند که انقلابی هستند یا خیر.» کسانی که در این جنبش شرکت نمی کنند، با این خطر روبرویند که ارتجاعی شوند.

ثانیا: جنبش مقاومت انقلابی، مبارزه مسلحانه. حکومت ارتجاعی هند علیه تمامی مبارزاتی که توده ها حول خواسته های دمکراتیک به پیش می برند اعلام جنگ کرده است. این حکومت، هند را به میدان استثمار امپریالیستی و فئودالی تبدیل کرده است؛ و در سیاست خارجی به همکاری با امپریالیسم و رویزیونیستهای مدرن در شوروی برخاسته و از کشور یک پایگاه ارتجاع ساخته است. مردم هند علیه این اوضاع غیر قابل تحمل سر به طغیان برداشته اند. در این اوضاع، جنبش مقاومت انقلابی یا مبارزه مسلحانه پارتیزانی حزب مارکسیست . لنینیست علیه ارتجاع و علیه انفعال حزب رویزیونیست، به جزء عمده سیاستهای حزب تبدیل شده است. بنابراین هر عضو حزب و هر کادر انقلابی باید این تاکتیک مبارزاتی را درک کند؛ باید راه به عمل درآوردن این تاکتیک را بیاموزد و روحیه انقلابی توده ها را از طریق ترویج در بین آنها آبدیده کند.

ثالثا: ساختن و تقویت یک حزب انقلابی. در این اوضاع انقلابی در هند امروز، تشکیلات حزبی ما قادر به اعمال رهبری نیست. بدون استحکام تئوریک، بدون وضوح سیاسی، و بدون یک پایه توده ای تشکیلاتی، اعمال رهبری در دوره انقلابی کنونی غیر ممکن است.

۱) درباره مسئله تئوریک: باید به یاد آورد که رهبری حزب در اولین کشور سوسیالیستی جهان یعنی اتحاد شوروی توسط یک باند رویزیونیست غصب شده است. یکی از نتایج این امر، نفوذ رویزیونیسم در احزاب کمونیست کشورهای مختلف دنیاست. در کشور ما نیز رویزیونیسم نفوذ کرد؛ و ضرورت تشکیل یک حزب جداگانه مطرح شد. در نتیجه همین امر بود که در کنگره هفتم، یک حزب جداگانه تشکیل شد. تشکیل این حزب به معنای خاتمه نبرد علیه رویزیونیسم نیست. رویزیونیسم در حرف از نبرد با امپریالیسم، فئودالیسم و قوای ارتجاعی می گوید، اما در عمل راه همکاری با همین نیروها را هموارتر می کند. مارکسیسم ـ لنینیسم قاطعانه با این نیروها به ضدیت بر می خیزد، هر حمله آنان را پاسخ می گوید، و توده ها را در جریان یک مبارزه طولانی بسیج می کند و به تنهائی قوای ارتجاعی را از میان بر می دارد. افکار و عقاید کهنه بدین صورت ظاهر می شوند: الف) عدم قبول رهبری حزب کبیر چین علیه رویزیونیستهای بین المللی؛ ب) عدم قبول نیروهای نوینی که در حال تکوینند؛ ج) آگاه نکردن طبقه کارگر به این پدیده نوین؛ د) عدم کمک به مبارزه دهقانان که متحد عمده طبقه کارگرند.

۲) سیاسی: باید به انقلاب دمکراتیک خلق بمثابه وظیفه کنونی نگریست. صدر مائو گفته است که: «هیچ نیروی محتضری به آسانی قدرت خویش را واگذار نمی کند؛ رهائی فقط از لوله تفنگ بیرون می آید.» بنابراین جزء عمده سیاستهای ما مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت خواهد بود. مردم عادی بطور خودبخودی این مبارزه را آغاز کرده اند. هدف عمده سیاستهای ما برپائی آگاهانه این مبارزه بر یک پایه توده ای است. سه نکته اساسی اینها هستند: الف) اتحاد کارگر ـ دهقان تحت رهبری طبقه کارگر، ب) برپائی آگاهانه مبارزه مسلحانه بر یک پایه توده ای، و ج) برقراری قاطعانه رهبری حزب کمونیست. هیچ یک از این سه وظیفه را نباید کنار گذاشت؛ این یک ضرورت است. این سیاستها را باید بطور گسترده در بین توده ها ترویج کرد.

۳) تشکیلاتی: پایه توده ای حزب باید گسترش یابد. طی چند سال گذشته دیده ایم که در جریان جنبشها و مبارزات مختلف، هزاران کادر مبارز برای پیوستن به فعالیت تشکیلاتی قدم جلو می گذارند؛ آنها می کوشند مبارزات را رهبری کنند. اما با توقف جنبش، آنها دوباره غیر فعال می شوند. امروز در دوران خیزش انقلابی، مردم در بسیاری از مناطق عقب مانده در مسیر مبارزات قدم گذارده اند. و از طریق این مبارزات، تعداد زیادی کادر مبارز جوان به فعالیت تشکیلاتی می پیوندند. اگر بتوانیم این کادرها را با تئوری و سیاستهای انقلابی خویش تربیت کنیم، حزب می تواند پایه توده ای کسب کند. ما باید قاطعانه به گرد آوری این کادرها بپردازیم و با آنان گروه های مخفی تشکیل دهیم. این گروه های کادرها به ترویج سیاسی خواهند پرداخت و بمثابه واحدهای مبارزه مسلحانه عمل خواهند کرد. توان ضربتی حزب به این بستگی دارد که تا چه اندازه بتوانیم این گروه ها را بطور فزاینده در بین کارگران و دهقانان تشکیل دهیم. اینکه چه کسانی عضو گروه هستند و نیز جزئیات تشکیلاتی در مورد پناهگاه و انبار و غیره، مسلما باید مخفی بماند. اما تئوریها، سیاستها و شعار تشکیل حزب را هرگز نباید مخفی کرد. در دوره مبارزه مسلحانه، هر واحد حزبی باید در مبارزه مسلحانه شرکت جوید و یک رهبر متکی به خود باشد. انتخابات سراسری در راه است. طی این انتخابات، توده های ناراضی مشتاق آشنائی با سیاستها هستند و به سیاستها توجه خواهند کرد. پیش از انتخابات، هر حزب تلاش خواهد کرد سیاستهایش را در بین توده ها ترویج کند. ما باید از این فرصت استفاده کرده و سیاستهای خودمان را ترویج کنیم. نباید به دنبال شعار قلابی برقراری یک حکومت دمکراتیک که تحت رهبری حزب کنگره نباشد، بیفتیم. ما باید با شجاعت سیاست انقلاب دمکراتیک خلق خودمان را به توده ها ارائه دهیم؛ یعنی سیاست اتحاد کارگر ـ دهقان تحت رهبری طبقه کارگر، سیاست مبارزه مسلحانه، سیاست برقراری رهبری حزب کمونیست. اگر بطور تمام و کمال از این فرصت سود جوئیم، آنوقت هیچ رهبر چپی نمی تواند با ما به مخالفت برخیزد. ما باید از این فرصت بطور کامل استفاده کنیم. ■

A WORLD TO WIN KAZANILACAK DÜNYA EINE WELT ZU GEWINNEN جهانی برای فتح
جهانی برای UN MONDO DA CONQUISTARE МИРВБІИГРАТЬ UN MUNDO QUE GANAR
A WORLD TO WIN KAZANILACAK DÜNYA جهانی برای فتح A WORLD TO WIN فتح
सारा विश्व है A WORLD TO WIN EINE WELT ZU GEWINNEN UN MUNDO QUE GANAR

جهانی برای فتح با الهام از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

در روز ۲۱ مارس ۱۹۸۴ منتشر می شود.

این جنبش بسیاری از احزاب و سازمان‌های مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست جهان را متحد کرده است. جهانی برای فتح ارگان رسمی این جنبش نیست. صفحات این مجله به روی تمام کسانی که در اینسوی سنگر نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار دارند. باز است.

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح نمی‌تواند وظایفش را بدون حمایت فعال خوانندگانش به انجام رساند. ما به نامه‌ها، مقالات و انتقادات شما نیاز داریم و بدانها خوشامد می‌گوئیم.

نوشته‌های خود را یک خط در میان تایپ کنید.

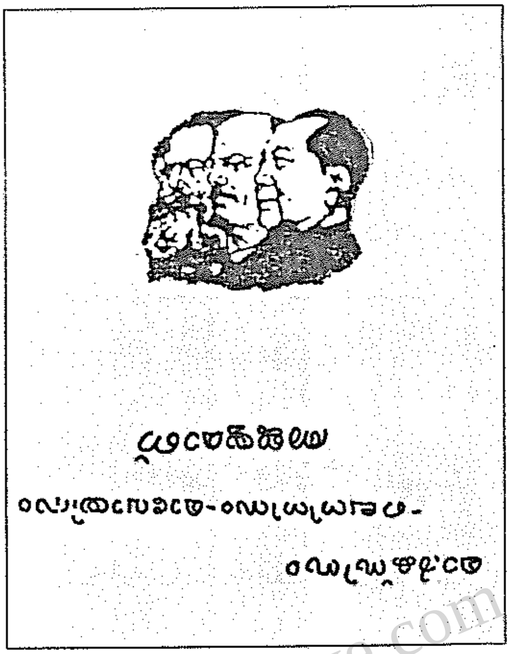
ما در کار ترجمه، توزیع گسترده مجله در کشورهای مختلف، تهیه آثار هنری (متجمله طرحها و عکسهای اصل) و تامین مالی به کمک شما نیاز داریم.

این شامل جمع‌آوری کمک مالی هم می‌شود.

کمک‌های خود را به صورت چک یا حواله پستی به نام و نشانی زیر ارسال کنید:

A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.

ने के लिए सारा विश्व MUNDO QUE GANA عالم نربحه 獲得的將是整個世界
b বিশ্ব বিজয় UN MONDO DA CONQUISTARE عالم نربحه KAZANILACAK DÜNYA EINE
WELT ZU GEWINNEN UN MUNDO QUE GANAR 個世界 UN MONDO DA CONQUISTARE عالم
جهانی برای فتح A WORLD TO WIN KAZANILACAK DÜNYA EINE WELT ZU GEWINNEN
UN MUNDO QUE GANAR МИРВБІИГРАТЬ UN MONDO DA CONQUISTARE বিশ্ব বিজয়
UN MONDO DA CONQUISTARE جهانی برای فتح عالم نربحه A WORLD TO WIN
KAZANILACAK DÜNYA EINE WELT ZU GEWINNEN جهانی برای فتح A WORLD TO WIN
UN MONDO DA CONQUISTARE عالم نربحه KAZANILACAK DÜNYA EINE WELT ZU GEWINNEN
WIN KAZANILACAK DÜNYA EINE WELT ZU GEWINNEN A WORLD TO جهانی برای فتح



سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» به زبان مالایالام

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و
زنده باد مارکسیسم — لنینیسم — مائوئیسم!

امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تشکلات شرکت‌کننده در آن:

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) ■ حزب کمونیست افغانستان ■ حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) ■ حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ■ حزب کمونیست پرو ■ حزب کمونیست ترکیه مارکسیست - لنینیست ■ گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی ■ سازمان کمونیستی مارکسیست - لنینیستی تونس ■ حزب کمونیست نپال (مشعل) ■ حزب پرولتری پوربا بنگلا [بنگلادش] ■ سازمان کمونیستی کارگر سرخ [ایتالیا] ■ گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا ■ حزب کمونیست انقلابی آمریکا ■ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر لیست بالا که شرکت آنها در جنبش بطور علنی توسط کمیته جنبش اعلام شده، گروه‌های دیگری نیز هستند که از نزدیک با جنبش کار می کنند تا امر آن را به‌پیش برده به ایجاد و تقویت تشکلات پیشاهنگ کمونیستی یاری رسانند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان منتشر شده است: عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی (چاپ هند و چاپ آمریکا)، فارسی، فرانسوی، کانادایی، کردی، مالایالام، نپالی، پنجابی، اسپانیائی (۴ چاپ در کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیلی، ترکی.

سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» نیز
به بسیاری از زبانهای یاد شده موجود است.

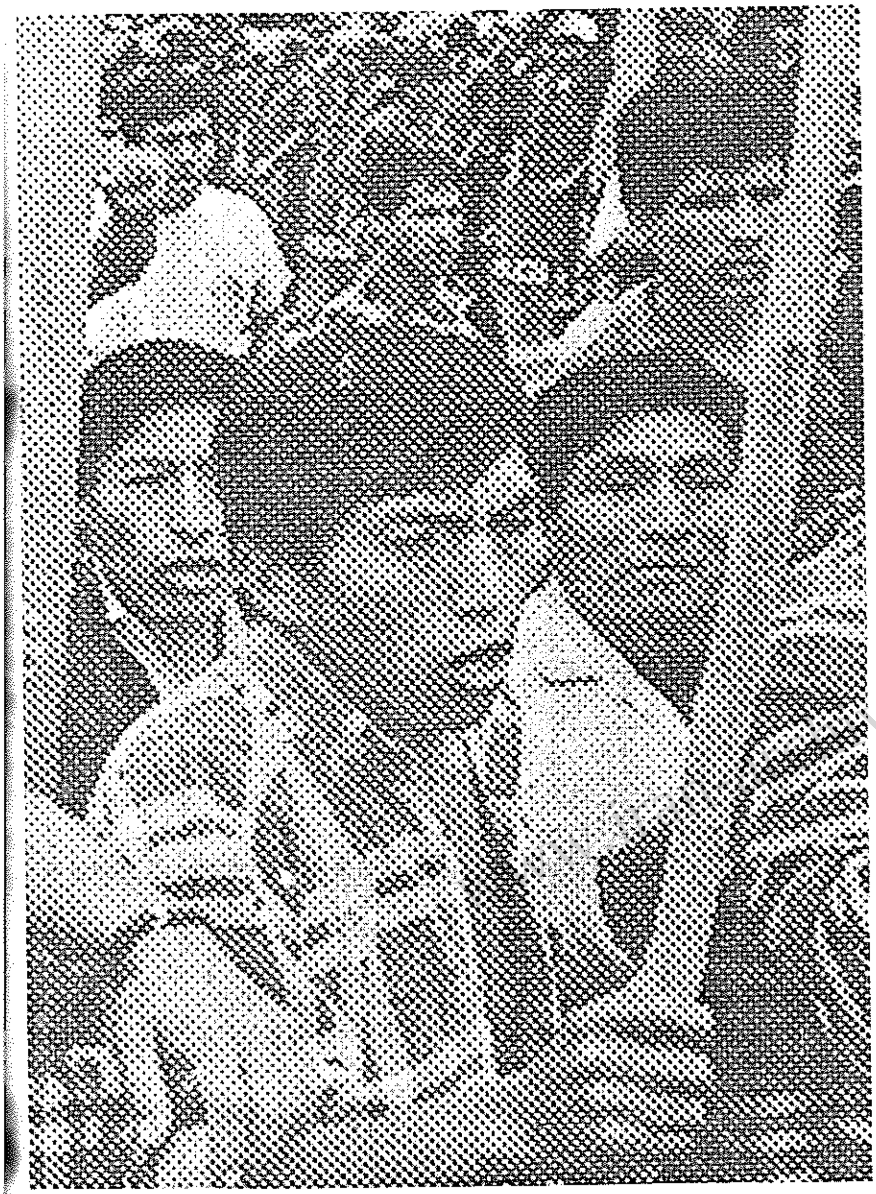
این اسناد را می توانید از نشانی زیر بخواهید:

BCM RIM, WC1N 3XX, LONDON, U.K.

بهای بیانیه: معادل ۲ پوند انگلستان - بهای زنده باد م - ل - م: یک پوند (هزینه پست یک پوند)

پرو: پایداری جنگ خلق و بحران رژیم

روز ۱۷ ژوئیه، ۱۰ هزار کارگر شهرداری، دستفروش و آموزگار در مقابل کاخ ریاست جمهوری با پلیس ضد شورش درگیر شدند.



دو حقیقتند که دوستان و دشمنان انقلاب پرو نمی‌توانند آنها را رد کنند: حکومت فوجیموری با مشکلات بی‌سابقه‌ای روبرو گشته و جنگ خلق، که هجدهمین سال برپایی‌اش را از سر می‌گذراند، قدرت خویش را همچنان به عرصه‌ی وجود می‌آورد.

چند سال پیش، بعد از دستگیری صدر حزب کمونیست پرو، و به خصوص بعد از فراخوان صلح که فوجیموری به گونزالو نسبت می‌دهد، حکومت پرو و مطبوعات ارتجاعی با شور و شعف بی‌پایانی، پایان جنگ خلق را اعلام کردند. چنین به نظر می‌آمد که طبقات صاحب قدرت پرو، در ثبات و وحدت به سر می‌برند. حالا اما که هر نشریه‌ای در هر موردی بیخودی ابراز شعف می‌کند، می بینیم که وسایل ارتباط جمعی مخالف، بحرانهای رژیم فوجیموری را گزارش می‌کنند. لحن جدی‌ترین ارگان‌های ارتجاعی در تشریح جنگ خلق عوض شده است.

بعنوان مثال، دو روز پیش از ۱۷ِ ماه مه، که سالگرد برپایی جنگ خلق است، چریکها به یک پاسگاه پلیس در لیما، در محله‌ی آته ویتارت حمله بردند. پس از رد و بدل کردن آتش، چریکها یک ماشین حاوی ۴۰ کیلوگرم مواد منفجره را در آستانه پاسگاه پلیس منفجر کرده و اعلامیه‌هایی را با مضمون «زنده باد هفدهمین سالروز جنگ خلق!»، « زنده باد مبارزه دستفروشان خیابانی!»، بر جای گذاشتند. هفته‌نامه‌ی ارتجاعی «کارِتاس» هشدار داد که اگرچه این حمله پس از یک وقفه‌ی طولانی در این گونه عملیاتها پیش آمده است و اگرچه تعداد عملیاتهای بزرگ بطور عمومی کم بوده است، اشتباه وخیمی خواهد بود اگر چشممان را بر توانایی‌های نهفته‌ی حزب کمونیست پرو ببندیم. این نشریه همچنان به مناطق جنوب شرقی، مرکزی و هوالاگا و مناطق همسایه، کارخانه‌های اطراف بزرگراه مرکزی، جاده اصلی‌ای که از شرق پایتخت گذشته به کوهستان منتهی می‌شود، حلبی‌آبادهای هواياکان و رانوکانا که اوایل دهه به مناطق نفوذ حزب معروف بودند، اشاره می‌کند.

با این اخبار، این نشریه گزارشی نیز از شهرک چوشچی در آیاکوچو دارد ـ که جنگ خلق از آنجا آغاز شد. گزارش این نشریه چنان مهم بود که شخص فوجیموری را با هلیکوپتر به منطقه کشید تا اعلام کند که جنگ خلق به پایان رسیده است. از آن زمان، خبرنگاران خارجی برای زیارت به چوشچی «آرام و خوشحال» می‌آیند و آنرا مرکز گزارش خود قرار می‌دهند.

«کارِتاس» اما این بار روش کاملاً دیگرگونه‌ای را در پیش گرفت. این نشریه می‌نویسد که مقامات دولتی در اوایل نیز تواناییهای حزب را دست کم گرفته بودند؛ خبرنگاران کارِتاس مصاحبه‌هایی را که با مردم انجام داده و در آنها مـــــــردم از اجحافات و فشارهای رژیم پرده برمیداشته و آنها را به باد انتقاد می‌گرفتند، قلمی کرده اند. این نشریه به پلیس هشدار می‌دهد تا عمیقتر به ماوقع بنگرد و اعلام می‌کند که همچنانکه مردم با زور پلیس از محلات فقیرنشین هوامانگا و لیما رانده می‌شوند، حزب نیز همراه آنها کوچ می‌کند.

خط اپورتونیستی راست که از درون حزب بلند شده، فراخوان صلح داده و اعلام کرده است که جنگ خلق به خاطر دستگیری گونزالو و تثبیت اقتصادی حکومت فوجیموری نمی‌تواند به پیش رود. اما هم‌اینک مشخص شده است که حتا عمده‌ی رسانه‌های ارتجاعی کشور نیز این عقیده را ندارند.

زن رزمنده‌ای از ستون چریکی سورانا، آیاکوچو



گزارشهایی از درگیری‌ها

اکتبر ۱۹۹۶ حزب کمونیست پرو ارتش رهایی‌بخش خلق را در درگیریهای جنوب شرقی، مرکزی و شمال پرو در مقابل نیروهای عمده ارتشی رهبری کرد. همچنین در مرحله‌ی هجوم نیروهای ارتشی علیه پایگاههای انقلابی در ماه مه و ژوئن ۱۹۹۷، ارتش رهائیبخش خلق ضد حمله‌های بسیاری را علیه ارتش و نیروهای مسلح شبه‌نظامی وابسته به ارتش تدارک دید.

مقامات دولتی بعداً گفتند که این ضدحمله‌ها در آوریل، پس از آنکه شعارهایی به نفع حزب و ارتش خلق در دانشگاههای کشور بر دیوارها نقش بست، قابل پیش‌بینی بود.

هشت ماه مه، ارتش رهائیبخش خلق بطور موقت شهر کامپانیلا نزدیک جوانجویی در منطقه‌ی هوالاگای علیا را تسخیر کرد. جنگلها و تپه‌های سن‌مارتین و هوانوکو همچنان به عنوان منطقه‌ی نفوذ جنگ خلق باقی مانده است. روز ٦ ژوییه، ارتش آزادیبخش خلق به روستای رامل‌د آسپوزانا ۱۴۰ کیلومتری تینگوماریا وارد شده و دو جاسوس رژیم را که در بین دهقانان فعالیت میکرده و اطلاعات مربوط به ارتش خلق را به ارتش دشمن میفرستادند اعدام انقلابی کرد. حمله به دکلهای برق، مناطق بسیاری، از جمله آیوکایاکو نزدیک تینگوماریا، شهری که برای هر دو طرف درگیر حائز اهمیت فراوان بوده است را به خاموشی کشاند. (به جهانی برای فتح، شماره ۲۲ نگاه شود)

مه، ژوئن و ژوییه، شمال آیاکوچو، به خصوص در استانهای هوانتا و لامار (در حاشیه‌ی رودخانه آپوریماک) و همچنان در نزدیکی ساتیپو به سمت شمال و در حاشیه‌ی رودخانه «انه» که آپوریماک به آن سرازیر می‌شود شاهد درگیریهای فراوانی بود. حکومت ادعا میکند که رفیق فلیسیانو رهبر کمیته‌ی مرکزی جایی در این منطقه حضور دارد، اما رژیم با حملات بیشمار نیروهای ارتشی خود به این منطقه چیزی به کف نیاورده است.

یکی از حمله‌های مهم، یورش ارتش رهائیبخش خلق به تیرکوس، روستایی در منطقه‌ی هوانتا بود که نیروهای شبه‌نظامی رژیم در آنجا به فعالیت مشغولند. گزارش شده است که چریکها پایگاه را به تصرف در آورده و آنرا ویران کردند. در این عملیات ۴ فرمانده نیروهای «روندرو» (شبه‌نظامی) پس از محاکمه به جوخه اعدام سپرده شدند.

«روندرو»ها نیروهای ارتجاعی هستند که توسط ارتش سازماندهی شده تا دهقانان را از حمایت از ارتش خلق بازدارند و هواداران حزب کمونیست پرو را ترور کنند؛ اینها نیروهای نورچشمی رژیم پرو در این مناطق هستند. روز بعد یک نشست روندرو با یک یورش ناگهانی چریکها روبرو شد. پس از تسلیم نیروهای شبه‌نظامی، فرمانده آنها اعدام و دیگران آزاد شدند.

در ماه اوت، ارتش رهائیبخش، عملیات متعددی را در مناطق روستایی حوالی سن‌مارتین د پانگوا، بین دو رودخانه «انه» و «تامبو» در ناحیه‌ی خونین به انجام رساند. روز ۱۵ اوت ارتش خلق یک کمپ استخراج نفت متعلق به یک شرکت فرانسوی را به تصرف در آورد. رزمندگان ارتش برای ۲۹ کارگر حاضر سخنرانی کرده و چندین ساعت را بین آنان گذراندند؛ در این عملیات مقادیری تدارکات لازمه مصادره شد. این عملیات در حالی صورت گرفت که صدها نیروی رژیم در حال حمله به مواضع چریکها در جنگلهای محل زیستی بومیان آشانینکا بودند.

مطبوعات پرو گزارش دادند که حزب عملیاتی را در مناطق هوالاگای علیا در اکتبر انجام داده و سه پلیس مامور مبارزه با مواد مخدر را کشته‌اند. قابل ذکر است که فرمانده ارتش کلمبیا اخیراً اعلام کرده است که دولت امریکا به او اجازه داده تا از محل بودجه به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر علیه چریکها استفاده شود. این امر بار دیگر ثابت می‌کند که مبارزه علیه مواد مخدر در حقیقت مبارزه علیه نیروهایی‌ست که علیه آمریکا می‌جنگند.

در اواسط اکتبر، گزارشی بود مبنی بر اینکه ۲۰ دسته چریکی از ارتش خلق، روستای سن میگل را در عمق جنگلهای آند تصرف کرده و چندین ساعت آنجا مانده اند.
در اواسط اکتبر ۱۹۹۷، دولت یک دسته ۲۰۰ نفره از نیروهای ارتش و پلیس خود را به منطقه تینگو ماریا روانه کرده و حدود صد نفر که مظنون به همکاری با حزب کمونیست پرو بودند را دستگیر کردند. در همین حال، موجی از عملیات ارتش خلق که در سپتامبر در منطقه هوالاگا آغاز شده بود، ادامه یافت. خبرهایی نیز در مورد شورشهای انقلابی در شمال آیاکوچو و آپوریماک گزارش شده است.

تروریسم فوجیموری در سفارتخانه

در آوریل این سال، چنان به نظر می آمد که فوجیموری در بالاترین نقطه ی قدرت خویش قرار گرفته است. نیروهایش به سفارتخانه حمله برده و چریکهای وابسته به توپاک آمارو را کشتار کردند؛ این امر نه به خاطر نجات جان گروگانها، بلکه برای تأثیرگذاشتن بر جامعه، برای به رخ کشیدن قدرت فوجیموری و عزم او در سرکوب هر مخالفتی صورت گرفت. در این حمله حتا یکی را هم زنده نگذاشتند. اختلافات سیاسی بین توپاک آمارو و حزب کمونیست پرو به خوبی روشن است. استراتژی توپاک آمارو همیشه این بوده است که اسلحه را برای فشار سیاسی و نه برای سرنگونی دولت و سیستم به دست گیرد. آنها سفارتخانه را به این دلیل تصرف کردند تا با دولت وارد مذاکره شده و اعضا و هواداران زندانی خود را آزاد کنند و رژیم را وادار به دیالوگ با خود نمایند. جنگ خلق با استراتژی تماماً متفاوت خود نماینده هدف سیاسی دیگرگونه ایست که متکی به فقیرترین و محرومترین اقشار اجتماعی جامعه ی پرو است و برای اضمحلال سیستم موجود مبارزه می کند. در واقع هدف حمام خونی که رژیم فوجیموری در پرو به راه انداخته علیه جنگ خلق و نه توپاک آمارو است.
این قصابی دولت با پشتیبانی آمریکا به انجام رسید که در طرح، برنامه ریزی و انجام آن دخالت داشته و پس از انجام نیز از آن حمایت کرده است. در روزهای بعدی، تظاهرات خشمگنانه ای در مقابل سفارتخانه های پرو در نقاط مختلفی در اروپا و آمریکا برپا شد و هنگام دیدار فوجیموری از بنگلادش حامیان جنگ خلق، او و امپریالیسم را تقبیح کردند.

بحران در فردای کشتار

پس از آنکه نیروهای رژیم سفارتخانه را باز پس گرفتند، فوجیموری با تفرعن و خودخواهی از صحنه کشتار عکس گرفت. او مانع از آن شد که اجساد کشتگان به خانواده هایشان تحویل داده شود. و این در حالی است که اگر خوب به عمق آن بنگریم، رژیم او تنها به کشتار مخالفان بند است.
در همان لحظه، مطبوعات مخالف در حال مصاحبه با لیونارد لاروسا (افسر امنیتی سابق) بودند. یک روز وقتی که خانم لاروسا طبق معمول در دفتر مرکزی ارتش(معروف به پنتاگون کوچک)، جایی که فوجیموری بیشتر اوقاتش را آنجا می گذراند، برای کار حاضر شد، دستگیر شده و به شکنجه گاه فرستاده شد تا در آنجا توسط همکارانش زیر شکنجه فلج شود. او متهم شده بود که اطلاعات مربوط به طرح ارعاب و کشتار رهبران گروههای مخالف را به مطبوعات لو داده است. پیکر یک زن دیگر از سازمان امنیتی نیز در حالی پیدا شد که مثله شده بود. خانواده ی او گفتند که این زن مدتی با یک افسر زندگی کرده بود و به خاطر مخفی ماندن این راز او را کشته اند. آنها گفتند که این افسر وابسته به گروه کولینا، یک سازمان مخوف امنیتی جوخه مرگ وابسته به ارتش بوده که کشتار ۹ دانشجو و یک استاد هوادار حزب کمونیست پرو در سال ۱۹۹۲ در دانشگاه کانتوتا را صورت داده اند. تعدادی از اعضای سازمان امنیتی به تازگی بطور مرموزی کشته شده اند.
این خود نشانه ی درگیریهای داخلی جناحهای مختلف حکومتی ست که در خفا صورت می گیرد. فوجیموری سعی می کند قانون اساسی را تغییر داده تا بتواند برای سومین بار در انتخابات سال ۲۰۰۰ کاندید ریاست جمهوری شود. او از زمانی که در سال ۱۹۹۰ به ریاست جمهوری رسیده تا کنون دوبار قانون اساسی را تغییر داده است. اما این بار سه نفر از قضاتی که خود انتخاب کرده است، علیه او رأی داده اند. به تلافی این رأی هر سه قاضی از پست خود اخراج شده اند. در یک اتفاق دیگر چند مرد مسلح سعی کردند یک عضو کنگره و سردبیر لارپوبلیکا را که مخالف تغییر قانون اساسی هستند، به قتل برسانند.
اما شرایط آنگونه که فوجیموری می خواست به پیش نمی رود. هنگامی که او تابعیت یک خارجی که مسئول یک کانال تلویزیونی مخالف بود را لغو کرد تا با توجه به قوانین پرو نتواند کانال تلویزیونی دایر کند، خود فوجیموری نیز مورد حملاتی در همین زمینه قرار گرفت. مدارکی به مطبوعات مخالف پرویی درز کرد که ثابت می کرد خود فوجیموری نیز متولد پرو نیست و بنابرین نمی تواند رئیس جمهور پرو باشد.
تناقضات روشن و دستکاری در شناسنامه به اضافه ی مدارکی دیگر از اعضای خانواده وی سئوالات بسیاری را برانگیخته است: چرا همه ی اینها به یکباره رخ نموده اند؟ نیویورک تایمز، نشریه ی سخنگوی امپریالیسم در شماره ۲۵ ژوییه خود پیش بینی می کند که پشت این حملات، فرمانده ارتش، ژنرال نیکولاس هرموزا و رئیس او ولادیمیرو مونته سینوس عضو مهم سازمان سیا، که همه کاره سازمان امنیت پرو «پنتاگون کوچک» است قرار دارند. نیویورک تایمز توضیح می دهد که ولادیمیر مونته سینوس «مشاور امنیت ملی» فوجیموری ست و همان کسی ست که حقیقت محل تولد او را مخفی داشته است.
همچنانکه بارها اشاره شده، دلیل مبرهن وابستگی مونته سینوس به امپریالیسم همانا چشم پوشی آمریکا در مورد دست داشتن او در تجارت مواد مخدر است.(۱) به یقین منطقی ست که مانور مونته سینوس علیه فوجیموری با همکاری افرادی در دایره قدرت آمریکا صورت گرفته است؛ همچنانکه هواداری او از فوجیموری نیز با صلاحدید آمریکا بوده است.
در بحران فعلی بین رهبران به سادگی روشن نیست که هدف هرکس چیست. اما بسادگی می توان فهمید که پای چه چیزی در میان است. آمریکا تا زمانی فوجیموری را قبول داشت که به نظر می آمد در مقابله با جنگ خلق پیروز گشته است؛ اما واقعیت این است که چنین امری حادث نگشته است. در سال ۱۹۹۳، پس از دستگیری صدر گونزالو، فوجیموری اعلام داشت که جنگ در ۲۸ ژوییه ۱۹۹۵ به پایان خواهد رسید. این پیش بینی نه تنها دو سال عقب افتاده و همچنان به عقب می رود، بلکه کل این هدف دارد زیر سئوال می رود. به همین خاطر است که ۵ تن از وزرای او در ژوییه ۱۹۹۷ از پست خود کناره گیری کردند. اینکه کشتی جنایات فوجیموری به گِل بنشیند یا به راه خود ادامه دهد به تصمیم سران آمریکا وابسته است؛ اینکه تشخیص دهند هنگام تعویض او فرا رسیده است یا خیر.

یک قطب بندی نامساعد

بادهای ناموافقی که بین طبقات صاحب

قدرت پرو و امپریالیسم به راه افتاده بی رابطه با نارضایتی توده‌ها نیست. اگر بتوان گفت که نقش هر رئیس جمهور مرتجعی در پرو این است که علیه مسیر رهائی که تحت رهبری حزب کمونیست پرو هموار می‌شود بایستد، پس می‌توان نتیجه گرفت که برخی عوامل موجود است که باعث قطب بندی در جامعه پرو به نحوی نامساعد برای سیستم می‌شود. استراتژی رژیم همواره این بوده است که زحمتکشان کشور را که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، با زور سرنیزه مرعوب کرده، از نظر سیاسی فلج کرده و بین آنها و حزب فاصله اندازد. اما ادامه جنگ خلق تحت شرایطی بسیار سخت، نشان می‌دهد که دقیقا همین توده‌های زحمتکش از آن حمایت همه جانبه می‌کنند و در آن شرکت می‌جویند و از آن حفاظت می‌کنند. در همین زمان، کارزار رژیم برای جذب بخشی از طبقاتی که وضعیت اقتصادی بهتری دارند بنفعش تمام نشده است. همین امر به اقشار فقیر شهری فضای تنفس و میدان عمل داده است. در طول سال گذشته، درگیریهای بسیاری از پس تظاهرات‌های خیابانی و اعتصابات کارگری در لیما به وقوع پیوسته است؛ حرکت‌های اعتراضی ای در جریان است که در دهه ۸۰ و ۹۰ به کرات در خیابان‌های شهر دیده می‌شد؛ این همان پیش‌آمدهایی است که فوجیموری ادعا می‌کرد دیگر تکرار نمی‌شود.

برای مثال، بنا به نوشته هفته‌نامه «گزارش هفتگی آمریکای لاتین» که در لندن منتشر می‌شود «بزرگترین راهپیمایی در ۵ ژوئن به وقوع پیوست که در میتینگ عمومی پلازا بولیوار روبروی ساختمان مجلس به اوج خود رسید. پلیس ضد شورش متوسل به باتون و گاز اشک‌آور شد و نشست بعد از ظهر مجلس لغو شد.... یکی از نقاط قوت این شورش این بود که تریدیونیونیستها، دانشجویان، و متخصصان برای اولین بار در طی سالها، با هم به راهپیمایی آمده بودند. دانشگاه‌ها که یک پروسه سخت «غیر سیاسی کردن» را از سر گذرانده بودند، دوباره قد علم کرده و دانشجویان و استادان در یک صف به خیابان زده بودند....» وسایل ارتباط جمعی خبر دادند که روز ۱۷ ژوئیه ده هزار کارگر شهرداری، دستفروش و آموزگار در مقابل کاخ ریاست جمهوری با پلیس ضد شورش وارد نبرد شدند.

زندانیان سیاسی

در صحنه بین‌المللی، یکی از اهداف مهم فوجیموری در پروسه حمله به سفارت این بود که اغتشاش ایجاد کند و نارضایتی عمومی از وجود انبوه زندانیان سیاسی در چنگال «قضات نقابدار»ی که متهمان را در یک دادگاه سری چند دقیقه‌ای بدون مدارک و شواهد به زندانها می‌فرستند، را بپوشاند. اما کشتار در سفارت نه تنها هیچگونه پیروزی برای او حاصل نکرد بلکه دیگر جنایات رژیم را نیز ذره بین برد.

فوجیموری از ۱۷ دسامبر ۱۹۹۶ از ورود صلیب سرخ به زندانهای کشور جلوگیری کرده است. بهانه‌اش از این کار مساله‌ی سفارت بود اما هدف واقعیش جلوگیری از افشای وضعیت وخیم زندانهای کشور توسط صلیب سرخ است. ۱۹ اوت ۱۹۹۷، بار دیگر تقاضای صلیب سرخ برای دیدار از زندانها توسط فوجیموری رد شد. سازمانهای زیادی از جمله سازمان عفو بین‌الملل به وجود ۴۰۰۰ زندانی سیاسی صحه میگذارند و خواهان آزادی صدها زندانی‌ای می‌شوند که به دروغ محکوم شده‌اند. در حقیقت همه‌ی زندانیان به ناحق دادگاهی شده و مورد شکنجه و آزار قرار گرفته‌اند. همه‌ی آنها مستحق آزادی‌اند. کمیته اضطراری دفاع از جان دکتر آبیمائل گوسمان (صدر گونزالو) بر آن است تا به فعالیت خود در رابطه با وکلا و دیگران ادامه داده تا اینکه حبس انفرادی صدر گونزالو و دیگر زندانیان سیاسی پایان یابد. لازم به ذکر است که در این ۵ ساله‌ی گذشته هیچگونه تماس خارجی با او صورت نگرفته است. در واقع فوجیموری خلاف آنچه را که با کشتار سفارت در پی‌اش بود به دست آورده است. به جای اینکه به عنوان سمبل قدرت امپریالیسم شناخته شود بعنوان مهره ارتجاعی اعمال فشار بر جامعه شناخته شده است. همه‌ی اینها بخشی از مشکلاتی‌ست که علیه او روی بر می‌تابد.

---

۱) یکی از آبروریزیهای جدید مونته سینوس را روزنامه‌ای در سائوپولو برملا نموده است. ژورنال برزیل از قول یک گزارش مخفی دولتی می‌نویسد که او همچنان به حمایت خود از رئیس یک گنگ مواد مخدر کلمبیایی ادامه می‌دهد. (مونته‌سینوس همان وکیلی‌ست که باعث آزادی رائول پوراس شد که در لیما به جرم داشتن چندین تن مواد مخدر در بازداشت به سر می‌برد). در جواب به آخرین اتهام، ژنرال بری مک کافری، نماینده کلینتون، که به «تزار مواد مخدر» معروف است، برنامه‌های مبارزه با مواد مخدر پرو را تشویق کرده و اعلام داشته که بارها با مونته‌سینوس دیدار داشته است.

سندی از حزب کمونیست پرو

آنچه در پی می‌آید گزارشی‌ست که در اکتبر ۱۹۹۵ توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو تدوین شده و اوایل سال ۱۹۹۷ انتشار خارجی یافته است. این گزارش کماکان نقشی اساسی در هدایت فعالیتهای امروزین حزب دارد ـ «جهانی برای فتح»

با گسترش جنگ خلق، پیچ جاده را پشت سر گذاریم!

(طرح کلی)

نقل قولها

* نقشه‌ی جدید: بخشی از شش اثر نظامی.
* استراتژی سیاسی: قدرت سیاسی را به کف آرید
* استراتژی نظامی: جنگ خلق. «جنگ پارتیزانی را به مثابه اساس در پیش گیرید اما هرگاه که شرایط مساعد باشد، فرصت را برای اشکال دیگر جنگ از دست ندهید.» برای عملیات شهری آماده باشید.
* استراتژی ساختن: در دل جنگ خلق قدرت را بسازید.

---

* اسنادی برای مطالعه
* یادداشتهایی برای جمعبندی در رابطه با حرکت نهایی به پیش
* شرایط زیر را در نظر بگیرید:
  - ـ جنگ خلق
  - ـ بازسازی
  - ـ مبارزه دو خط

با گسترش جنگ خلق پیچ جاده را پشت سر گذاریم!

* در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

* اهداف:

۱) پیچ جاده را پشت سر گذارید
۲) برنامه‌های ارتجاع و امپریالیسم را در هم شکنید
۳) طرح دروغین «سازش» را در هم ریزید
۴) خط اپورتونیستی راست را در هم شکنید
۵) پایه برگزاری پلنوم چهارم را مهیا کنید
۶) سازماندهی دوباره حزبی

* بخش یکم: در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

مهلت زمانی.....

* بخش دوم: در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

مهلت زمانی....

با توجه به شرایط فعلی کشور و وظایف مشخص هر کمیته، هماره آماده حمله و ضدحمله باشید. (و در چارچوب ضد کارزارها (کارزارهای) ما

* جشن ها: (پیش، در هنگام و بعد)
ـ ۷ اکتبر ۱۹۹۵ روز حزب است: «حزب کمونیست پرو با رهنمودهای مارکسیست‌ـلنینیست‌ـ مائوئیستی و اندیشه گونزالو گردان رهبری کننده مبارزه انقلابی ست.»
ـ سوم دسامبر ۱۹۹۵. روز تولد صدر گونزالو و ارتش آزادیبخش خلق: جنگ خلق چیست؟ جنگ خلق تا رسیدن به کمونیسم.
ـ ۲۶ دسامبر ۱۹۹۵. روز تولد صدر مائو: «مارکسیسم‌ـ لنینیسم‌ـ مائوئیسم سومین و عالیترین مرحله‌ی مارکسیسم است.»
ـ اول ماه مه ۱۹۹۶: زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!
ـ ۱۷ مه ۱۹۹۶: در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

* موضع: همه چیز ممکن است، تنها باید صعود به قله‌ها را جرأت کرد!
بر مرتجعین برتر باشید!
هیچ چیز و هیچ کس جلودارمان نیست: نه امپریالیسم نه مرتجعین، نه رویزیونیستها و نه حتا طبیعت!

توسعه

در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

* نقل قولها
۱. «صحیح یا غلط بودن خط ایدئولوژیکی و سیاسی یک جریان، همه چیز را مشخص می‌کند. وقتی که خط حزب صحیح است، همه چیز برایش مقدور می‌شود. اگر به اندازه کافی هوادار ندارد، هواداران بسیاری پیدایشان خواهد شد؛ اگر سلاح در دستش نیست، آنهم مهیا خواهد شد؛ اگر قدرت سیاسی ندارد، آنرا به دست خواهد آورد. اگر خطش صحیح نباشد، هر آنچه را هم که در دست دارد، از کف خواهد داد.»

۲. «کسب قدرت سیاسی از لوله‌ی تفنگ و حل مسائل از طریق جنگ وظیفه‌ی مرکزی و بهترین شیوه‌ی انقلابی‌ست. این اصلی مارکسیست‌ـلنینیستی، انقلابی و جهانشمول است که در مورد چین و هر جای دیگر جهان صدق می‌کند.»
آثار منتخب مائوتسه‌دون، جلد دوم، ص. ۲۱۹

۳. «در چین، جنگ شیوه اصلی مبارزه و ارتش سازمان اصلی آن است. اشکال دیگر مبارزه همچون مبارزه توده‌ای نیز بسیار مهم بوده و از فرم اصلی جداپذیر نیستند و تحت هیچ شرایطی نباید به آنها کم بها داده شود؛ هدف اینگونه مبارزات در خدمت به جنگ قرار گرفتن است. پیش از آغاز جنگ، همه‌ی سازمانها در خدمت راه‌اندازی آن قرار می‌گیرند، نمونه‌اش دوره‌ی شورش ۴ مه ۱۹۱۹ تا ۳۰ مه ۱۹۲۵ است. بعد از آغاز جنگ، همه‌ی سازماندهی مستقیم یا غیرمستقیم در رابطه با جنگ خواهند بود.» آثار منتخب مائو جلد دوم، ص. ۲۲۱

۴. «بدون مبارزه مسلحانه، پرولتاریا و حزب کمونیست در چین موضعی نخواهند داشت؛ و به سرانجام رساندن هر وظیفه‌ی انقلابی غیرممکن خواهد بود.» آثار منتخب مائو. جلد دوم، ص. ۲۲۲

۵. «ما آموخته‌ایم که بدون مبارزه مسلحانه، نه پرولتاریا محلی از اعراب خواهد

داشت نه توده‌ها و نه حزب کمونیست. و بدون آن پیروزی انقلاب میسر نخواهد شد. پیشرفت، استحکام و بلشویکی کردن حزب در این سالها در پروسه‌ی جنگ انقلابی ممکن شده است؛ بدون جنگ انقلابی، حزب نمی‌توانست در این مرحله‌ای باشد که امروز به آن دست یافته است. رفقای حزبی این تجربه‌ای را که با خون به دست آمده است، هرگز نباید فراموش کنند.» آثار منتخب مائو، جلد دوم، ص. ۲۹۲

۶. «بر اساس تئوری مارکسیستی دولت، ارتش جزء عمده قدرت دولتی است. هرکس که می‌خواهد قدرت دولتی را کسب کرده و بر آن باقی بماند بایستی ارتشی نیرومند داشته باشد. بعضی‌ها به تمسخر به ما اشاره می‌کنند که ما «همه چیز را در جنگ می‌بینیم.» بله، ما همه چیز را در جنگ می‌بینیم؛ این امر خوبی‌ست نه بد. این همان مارکسیسم است. تفنگهای حزب کمونیست روسیه سوسیالیسم را به ارمغان آورد. ما نیز برآنیم که جمهوری دمکراتیک خلق را بسازیم. تجربه مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم به ما می‌آموزد که تنها با قدرت تفنگ است که طبقه کارگر و زحمتکشان می‌توانند بورژوازی مسلح و زمینداران را شکست دهند؛ در این زمینه می‌توان گفت که تنها با سلاح است که جهان دچار تغییرات مثبت و شگرف خواهد شد.» آثار منتخب مائو، جلد دوم ص. ۲۲۵

۷. «عملیات ارتش سرخ به شکل ضدحمله علیه عملیات «محاصره و سرکوب» در جریان است. برای ما پیروزی مفهومش در هم شکستن «محاصره و سرکوب»ی است که دشمن به راه انداخته، پیروزی در این عملیات، یک پیروزی استراتژیک خواهد بود. نبرد علیه اینگونه عملیات «محاصره و سرکوب»، یک ضدحمله را در پی خواهد داشت که خود شامل نبردهای کوچک و بزرگ فراوانی خواهد بود. تا زمانی که عملیات «محاصره و سرکوب» بکلی از بین نرفته است، کسی نمی‌تواند از پیروزی استراتژیک سخن به میان آرد حتا اگر در نبردهای بسیاری به پیروزی دست یافته باشیم. تاریخ یک دهه ارتش سرخ، تاریخ ضدحمله علیه عملیات «محاصره و سرکوب» است.»

۸. «در کارزار «محاصره و سرکوب» و ضدحملات ارتش سرخ علیه آن، دو شکل نبرد، تهاجمی و تدافعی هر دو بکار گرفته شده‌اند و در این مورد نیز تفاوتی با جنگهای دیگر، کهن یا جدید در چین یا جای دیگری وجود ندارد. ویژه‌گی جنگ داخلی چین در این است که هر دو شکل مبارزه در پروسه‌های طولانی جای عوض می‌کنند. در هر کارزار «محاصره و سرکوب» دشمن در حالت تهاجمی و ارتش سرخ در حالت تدافعی‌ست، این مرحله‌ی نخست کارزار است. بعد از این دشمن در مقابل حمله‌ی ارتش سرخ به موضع تدافعی می‌رود این دومین مرحله‌ی کارزار است. هر کارزار «محاصره و سرکوب» این دو مرحله را دارد که به کرات در زمانی طولانی تکرار می‌شوند.

این تکرار طولانی حقیقتی‌ست که بر همگان روشن است. «محاصره و سرکوب» و کارزار مقابله با آن، اشکال جنگ را رقم می‌زنند. در هر کارزار در اولین مرحله دشمن در تهاجم است ما به دفاع دست می‌زنیم در مرحله‌ی دوم دشمن در مقابل حمله‌ی ما به دفاع دست می‌زند.» آثار منتخب مائو جلد یکم ص ۲۰۰_۲۰۱

۹. «۲. حمایتهای ذهنی از پس شکست ۱۹۲۷ از انقلاب کاهش یافته است. نیروهای باقی‌مانده خیلی کوچک‌اند و رفقایی که فقط به ظاهر قضایا نگاه می‌کنند، ناامید گشته‌اند. اما اگر بتوانیم بر مبنای اصول قضاوت کنیم، مساله به گونه‌ی دیگری‌ست. اینجا می‌توانیم یک مثل قدیمی چینی را به کار بریم که «یک جرقه می‌تواند دشتی را به آتش بکشد» به زبانی دیگر، اگرچه که نیروهایمان در مرحله‌ی کنونی اندک است، به شدت رشد خواهند کرد. شرایطی که در چین پیش آمده، نه تنها رشدشان را میسر میکند، که رشد نکردنشان را ناممکن ساخته است.» آثار منتخب مائو جلد یکم ص ۱۱۹

۱۰. از چند بخش که بگذریم، بقیه تاریخ انقلاب ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ شامل شکستها و پیروزی‌هاست. اما آنچه که شکست خورد انقلاب نبود. دوره‌های سنتی ماقبل انقلاب، باقی‌مانده‌های مناسبات اجتماعی کهنه‌ای بودند که صیقل نشده و به فرم تضاد طبقاتی ترسیده بودند: ذهنی‌گرایی، عقاید و برنامه‌هایی که حزب انقلابی تا پیش از پیروزی فوریه خود را از آن رها نکرده بود، مستلزم یک سری شکست بود تا از چنگال آنها خلاص گردد. در یک کلام: پیشرفت انقلابی راه خویش را مستقیم‌الخط نگشود بلکه برعکس، با درگیر شدن با یک دشمن ضدانقلابی پرقدرت در پروسه‌ای مبارزاتی، حزب به پختگی رسید و به یک حزب به راستی انقلابی تبدیل گشت.» کارل مارکس، نقل شده در جزوه «انتخابات، نه! جنگ خلق، آری!» ص ۷۰

۱۱. «... اما متعاقبا پیش‌شرط عمده‌ی کمک به مبارزه در شهرها و شتاباندن موج انقلابی بطور قطع همانا پیشبرد مبارزه در مناطق روستایی، تأسیس مناطق سرخ پایگاهی در مناطق کوچک، و خلق و گسترش ارتش سرخ است.» آثار منتخب مائو جلد یکم، ص ۱۲۲_۱۲۳

۱۲. «... تنها با تمرکز نیروهاست که می‌توانیم دستجات بزرگ نیروهای دشمن را نابود کرده و شهرها را آزاد کنیم. فقط آن زمانی که توانستیم بخش مهمی از نیروهای دشمن را پاکسازی کرده و بر شهرها غالب شویم می‌توانیم توده‌ها را ترغیب کرده و قدرت سیاسی را به مناطق مجاور گسترش دهیم. اینگونه است که می‌توانیم تأثیری فراگیر داشته باشیم (آنچه که آنرا تأثیرات سیاسی می‌نامیم) و روز موعود انقلاب را به جلو اندازیم.» آثار منتخب مائو جلد یکم، ص ۱۲۳_ ۱۲۴

۱۳. «تا که نیروهایمان را به شعاع وسیعتری گسترش دهیم، دو شرط لازمه دارد، شرایط به نفعمان باشد و سازمان رهبری کننده نیرومند باشد.» آثار منتخب مائو جلد یکم، ص ۱۲۵

۱۴. « هرچه که شرایط نامناسبتر باشد، لزوم تمرکز قوا اولویت می‌یابد و رهبران بایستی در درگیریها ثابت‌قدمتر باشند چرا که تنها بدین طریق است که می‌توانیم اتحاد درونی خود را در مقابل دشمن حفظ کنیم. تنها در شرایط مناسب است که می‌توان نیروها را برای عملیات پارتیزانی دسته‌بندی و پخش کرد، و تنها آن موقع است که لازم نیست رهبران تمام‌وقت، آنگونه که در شرایط نامناسب لازم است، در کنار رزمندگان باقی بمانند. آثار منتخب مائو جلد یکم، ص ۱۲۳

۱۵. «برای بسط پایگاههای ثابت، سیاست پیشروی موج‌وار را در پیش گیرید؛ هرگاه که با دشمن نیرومندی روبرو شدید، سیاست گمراه کردن دشمن را پیشه کنید.» آثار منتخب مائو جلد یکم ص ۱۲۴

۱۶. «... رویزیونیسم عامل بورژوازی‌ست که در صف پرولتاریا عمل می‌کند و بنابرین پیشه‌اش تفرقه‌افکنی‌ست. در جنبش کمونیستی و حزب انشقاق به وجود می‌آورد، در جنبش تریدیونیونی انشعاب می‌زند، از جنبش خلق جدا شده و آنرا شقه می‌کند.»

«رویزیونیسم بی تردید سرطان است، سرطانی که با بی‌رحمی بایستی ریشه‌کن شود. و گرنه نمی توانیم انقلاب را به جلو برانیم. لنین مختصر و مفید گفت که ما بایستی در دو جبهه به پیش رویم، استفاده از خشم انقلابی و مبارزه بی‌امان علیه اپورتونیسم و رویزیونیسم.»

«عمر رویزیونیسم به سر آمده و زمان مرگش رسیده است. موضوع رویزیونیسم به خوبی تعریف شده است، جارو کردن و به آتش کشیدن آشغالها آغاز شده و همچنان که گفتم تنها به زمان نیازمندیم. پروسه‌ی مرگشان سالهاست که آغازیدن گرفته است. و اگر کمی به گذشته برگردیم، اینها زمانی بازی را باختند که رویزیونیست شدند و از اصول فاصله گرفتند...» مصاحبه با صدر گونزالو، ص ۸، ۹، ۱۰

۱۷. «منطق امپریالیستها و مرتجعین در سراسر جهان این است که در رابطه با مسایل توده‌ها به کرات مشکل تراشی کنند، شکست بخورند،
مشکلات جدید بیافرینند تا روز مرگشان فرا برسد؛ آنها هرگز از این منطق دست بردار نیستند. این یک اصل مارکسیستی ست. وقتی که می‌گوییم «امپریالیسم وحشی است» منظورمان این است که اقتضای طبیعتش چنین است و تغییر نیز نخواهد کرد، مفهومش این است که امپریالیستها هرگز کارد سلاخی‌اشان را غلاف نخواهند کرد، هرگز تا روز مرگشان کوتاه نمی آیند.» «منطق توده‌ها این است: مبارزه، شکست، دوباره مبارزه، باردیگر شکست و این روند تا پیروزی همچنان ادامه خواهد یافت؛ توده‌ها نیز هرگز از این منطق عقب‌نشینی نخواهند کرد. این یکی دیگر از اصول مارکسیسم است. انقلاب توده‌ای روسیه و چین هر دو از این اصل پیروی کرده‌اند.» ذهنیتها را دور بریزیم، برای انقلاب آماده شویم، اوت ۱۹۴۹، آثار منتخب مائو جلد یکم، ص ۴۲۸

۱۸. «وجود ضعفهای مهم در جنگ مقاومت ممکن است به عقبگردها، انشعابات داخلی، خیانتهای درونی، توافقهای مقطعی یا عقب‌نشینیهایی دیگر وادارمان سازد. بنابرین باید بدانیم که جنگ، جنگی دشوار و درازمدت خواهد بود. اما اطمینان داریم که با کوششی که حزب و توده‌ها می‌کنند، جنگ مقاومتی که آغاز شده تمامی موانع را از سر راه جارو کرده و انقلاب را به جلو می‌راند.» آثار منتخب مائو جلد دوم، ص ۱۲۱

۱۹. «در وضعیتی قرار گرفته‌ایم که خیلی‌ها می‌انگارند کارمان تمام است. حضرات خواب‌نما شده‌اند. به آنها می‌گوییم که این، تنها پیچی در جاده است. چیزی بیش از این نیست! پیچی در جاده. اگرچه این جاده طولانیست، اما باید آن را تا به آخر رفت. به هدفمان خواهیم رسید و پیروز خواهیم شد! خواهید دید.» سخنرانی صدر گونزالو، ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲

۲۰. «... با شورش و انقلاب نمی‌توان بازی کرد. آنهنگام که درفش قیام فراز شود، آنگاه که اسلحه به دست گرفته شود، دیگر جای فرود آوردن آن نیست، تا پیروزی انقلاب فرازش دارید. این آن چیزی است که به ما آموخته‌اند، بهایش را هر چه باشد می‌پردازیم! مارکس و لنین ما را مسلح کردند و صدر مائو به ما آموخت که چگونه پرچم انقلاب را در اهتزاز نگاه داریم و چگونه بهای نگهداری از آن را بپردازیم.» مصاحبه با صدر گونزالو، ص ۴۴

۲۱. «آیا در سختیها غوطه خورده‌ایم؟ آری. اما واقعیات چه چیزی را نشانمان داده است؟ اگر ادامه کاری داشته باشیم و سیاست انقلابی را در رهبری قرار دهیم و استراتژی نظامی را به کار ببندیم، اگر نقشه‌ی معین و روشنی داشته باشیم، آن زمان است که به پیش خواهیم رفت و توان آنرا خواهیم داشت تا از هر دریای خونی گذر کنیم.» مصاحبه با صدر گونزالو

۲۲. «جنگ خلق بطور اجتناب ناپذیر پیروز خواهد شد!»

نقشه ی جدید: بخشی از شش اثر نظامی.

*استراتژی سیاسی: قدرت سیاسی را به کف آرید

* استراتژی نظامی: جنگ خلق. «جنگ پارتیزانی را به مثابه جنگی اصلی در پیش گیرید اما هرگاه که شرایط مساعد باشد، فرصت را برای دیگر اشکال جنگ از دست ندهید.» برای عملیات شهری آماده باشید.

* استراتژی ساختن پایگاه: در دل جنگ خلق قدرت را به دست گیرید.

* شالوده ایدئولوژیک و سیاسی
هر آنچه را که توسط صدر گونزالو و کمیته مرکزی، بخصوص آنچه که در پلونوم سوم و نشست کمیته مرکزی رقم زده شده است بعنوان راهنمای سیاسی برگیرید. اسناد «برای مبارزه علیه دیکتاتوری کشتارگر و خائن ملی، بر جنگ خلق پای بفشارید!».
* تحلیل سخنرانی فوجیموری که بطور خلاصه تکرار همان چیزی است که در مرحله‌ی نخست ریاستش که همان تکیه بر چارچوب سیاستهای ارتجاعی و برنامه‌های امپریالیستی به خصوص امپریالیسم یانکی و نیروهای مسلح است.

* اسنادی برای مطالعه

* جنگ درازمدت خلق، جلد دوم، صدر مائو، ص. ۱۱۳_۱۳۶، بند ۱ تا ۳۴
* شش اثر نظامی، صدر مائو، ص. ۲۰۵_۲۴۸ به زبان اسپانیولی
* مفهوم استراتژیک بزرگ
* یوگون پیرمردی که کوه را از جای می‌کند، جلد سوم، صدر مائو، ص. ۲۷۱_۲۷۳
*«سه اصل انضباطی و هشت موردی که باید به آنها توجه کرد» بیاناتی از صدر مائو، ص. ۲۱۷
* پنج مقاله از صدر مائو
* موضع ما
* مسائلی در استراتژی جنگ انقلابی در چین، جلد یکم، صدر مائو، ص. ۲۰۰_۲۵۴، بخش چهارم تا آخر
* مسائلی در ارتباط با جنگ پارتیزانی ضد ژاپنی، جلد دوم، صدر مائو، ص. ۱۰۱_۱۰۶، بخش هشتم، ص. ۷۹_۸۸، به زبان اسپانیولی
* نقل قولهایی از صدر مائو، بخشهای ۱۰، ۹، ۱۳، ۱۲ و ۱۶
* اتحاد، تحرک، جدیت، و سرزندگی
* چهار رابطه
* مسایل جنگ و استراتژی، جلد دوم، ص. ۲۱۹_۲۳۵
* وظایف جدید، نیروهای جدید، لنین

* اسناد: برای در هم شکستن دیکتاتوری کشتار و ورشکستگی ملی، بر جنگ خلق پای بفشارید!

یادداشتهایی برای جمعبندی از خیز نهایی به جلو

جنگ خلق خلاف مسیر باد و طوفان به پیش می‌رود. در ماه ژوییه، بخشی از نقشه‌ی بزرگ سازندگی و کسب قدرت به نتیجه رسید. از دفاتر مرکزی دفاع کنید، دیکتاتوری خون و جنایت را نه بگویید! پیشرفت مرحله‌ی دوم را پی‌ریزی کنید؛ شعار رهبری کننده چنین خواهد بود:
در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

یکبار دیگر شعله‌های فروزان جنگ خلق عمده‌ترین مناطق کشور از جمله پایتخت را در بر گرفت. در منطقه آیاکوچو ما توانستیم کارزار «محاصره و سرکوب»‌ی را که ارتش دشمن علیه ما به راه انداخته بود در هم شکنیم. عملیات ما در مناطق پایگاهی ۷ و ۱۴ صورت گرفت که در آن توده‌های خلق شرکت داشتند. تعدادی خودرو در مناطق آیاکوچو و در بزرگراه سان‌فرانسیسکو به مصادره‌ی انقلاب در آمد؛ نیروهای شبه‌نظامی دشمن در منطقه‌ی کانو نابود شدند؛ در یانامونته یک دستگاه تراکتور که به دولت کهن متعلق بود به آتش کشیده شد؛ در پایگاه ۳۳ (رودخانه این)، نیروهای دشمن نابود و احشام به مصادره‌ی انقلابیون در آمد. به همین ترتیب، کمیته‌ی کانگالو_فاجاردو یک عملیات مهم را زیر چشم دشمن با موفقیت به انجام رسانده ۳۰ کارتون دینامیت و یک دستگاه فرستنده رادیو را به غنیمت گرفت. در همین حال، کمیته‌ی هوانکاولیکا دشمن را در یک عملیات غافلگیرکننده به دام انداخته ۹ پلیس (شامل یک افسر)، را به قتل رسانده و ۹ قبضه تفنگ اچ کا به دست آورد. یک شبیخون نیز توسط کمیته هوالاگا به انجام رسید که در آن ۵۰ کماندو ارتش کشته شده، یک قبضه مسلسل ماگ، یک آرپی جی انداز، و بیش از ۳۰ تفنگ فال، ام_۱۶ و ای کا ام به غنیمت گرفته شد. در لیما، کمیته‌ی محل با همکاری مردم یک انفجار مهم را در هتل توریستی ماریا آنجلو و در منزل یک عضو پارلمان به نام «جوی وی» به انجام رساند. اینها چند نمونه از عملیاتی بودند که در ماه هجوم ژوییه ترتیب داده شده بود؛ عملیاتی نیز در شمال، جنوب و مرکز کشور همچون شبیخون پیچاناکی به انجام رسید.

با توجه به تمامی عملیاتی که ذکر شد، به این نتیجه می‌رسیم که برنامه‌ی اجرا شده با موفقیت قرین بوده است. به همین طریق ما پانزدهمین سال تولد جنگ خلق را جشن گرفته برنامه‌های ژنرال هرموزا ریو و فوجیموری را که ادعا میکردند «تا ژوییه کار راه درخشان ساخته است» را نقش بر آب کردیم. یکبار دیگر آنها شکست را تجربه کردند و استفراغ خویش را نوش جان نمودند. همینطور نیز رویزیونیستها و تسلیم‌طلبان خط اپورتونیستی راست که سال ۹۳ پیش‌بینی کرده بودند که «جنگ خلق به واسطه شرایط نامناسب نمی‌تواند ادامه یابد» بور شدند.

مهم است که از خودگذشتگیها، قهرمانیها و جانفشانیهای مناطق پایگاهی را ارج بگذاریم. این توده‌ها سرمشقی برای تمامی خلق پرو هستند و لایق و شایسته‌ی تحسین‌اند؛ گام به گام با ارتش آزادیبخش و حزب کمونیست پرو شانه به شانه‌ی همدیگر قدرت نوین را برپا می‌دارند، از بهایش هرآنچه که باشد هراسی ندارند و اقتصاد نوین، سیاست نوین و فرهنگ نوین را پاس می‌دارند.

ما همچنین به رزمندگان حزب کمونیست و ارتش آزادیبخش خلق که سیاست انقلابی را پیشه کرده و تحت رهنمونهای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو متحد شده و پیروزی پس از پیروزی به دست می‌آورند و همیشه پرچم ظفرنمون جنگ خلق را افراشته داشته و علیه امپریالیسم، ارتجاع و رویزیونیسم می‌جنگند، درود می‌فرستیم.

شرایط زیر را در نظر داشته باشید

* جنگ خلق: بایستی به پیش رود، خط نظامی را به عنوان خمیرمایه‌ی کار به کار بندید و بیش از ۱۵ سال پیروزی و موفقیت به خصوص در مناطق روستایی را در نظر آرید؛ به چگونگی برخورد انقلاب با کارزار دشمن (استراتژی به اصطلاح درگیریهای «کم‌شدت») توجه ویژه کنید؛ فرم مکمل این کارزار استراتژی کنترل توده‌ها، کنترل جامعه و کار جاسوسی و جنگهای روحی روانی و شکل اصلی جنگ داخلی، حمله و ضدحمله است. ما بایستی هجوم و ضدحمله‌ی خود را در این چارچوب و نه خارج از آن به کار بندیم؛ همیشه شرایط سیاسی کشور و وظیفه‌ی مشخص هر کمیته را در نظر گرفته و دشمن را کمتر از آنچه که هست یا بیش از توانش به حساب نیاریم، (به مسایل استراتژی در جنگ پارتیزانی علیه ژاپن مراجعه شود. بخش ۷ و ۴) استراتژی بزرگ را بکار بندید.

در رابطه با شهرها، ما معتقد به جنگ خلق بمثابه یک پروسه واحد هستیم و در این دوره مشخص که پیشرفتی آرام دارد، لازم است که جنگ خلق را با مبارزه پرولتاریا و توده‌ها در محلات مختلف و حلبی‌آبادها هماهنگ کرده و هردو جنبه مبارزاتی را برای پی‌ریزی خیزش انقلابی بکار بریم.

ساختمان: در حالیکه رویزیونیسم را در هم می‌کوبید، سازماندهی حزبی را تقویت کنید. مدتی‌ست که دشمن در مناطق روستایی یک سازمان نظامی‌ای را پی‌ریزی کرده آن را تقویت می‌کند تا توده‌های دهقان را به یوغ کشد؛ بنابرین تنها از طریق مبارزه مسلحانه و تبلیغ سیاسی‌ست که می‌توان دهقانان را به جنگ خلق ملحق کرده فشاری را که دشمن از طریق نیروهای شبه‌نظامی خود در این مناطق بر آنها می‌آورد گام به گام از میان بر داشت؛ (بازگشت به مناطق زیستی بدون وجود نیروهای فشار! بازگشت بدون وجود نیروهای شبه‌نظامی! دفاع ملی، دفاع از جنایتکاران است!)

در شهرها دشمن یک نیروی پلیسی فاشیستی تحت فرماندهی ارتش را به کار گرفته است، این نیروی پلیسی بایستی افشا و نابود شود. به خاطر این، ما بایستی توجه ویژه‌ای به رابطه بین کار علنی و کار مخفی مبذول داشته کار مخفی را ارجحیت دهیم. در هر کاری که انجام می‌دهیم، نسبت به مرتجعین دست بالا را داشته باشیم!

* مبارزه دو خط: مبارزه دو خط را علیه خط رویزیونیستی و تسلیم‌طلبانه اپورتونیستی راست به پیش بریم.

این اسناد را مطالعه کنید: مبارزه علیه رویزیونیسم؛ لنین و انقلاب پرولتری؛ رویزیونیسم خروشچفی.

در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

* اهداف:

۱) پیچ جاده را پشت سر گذاریم!
۲) نقشه‌های ارتجاع و امپریالیسم را در هم شکنید
۳) طرح دروغین «سازش» را در هم ریزید
۴) خط رویزیونیستی و اپورتونیستی راست را در هم شکنید
۵) پایه برگزاری پلنوم چهارم را مهیا کنید
۶) سازماندهی عمومی مجدد حزب

*** بخش یکم: در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!**
مهلت زمانی....

بخش دوم: در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

* جشنها

موضع ما:
هیچ چیز غیرممکن نیست، تنها فتح قله‌ها را جرات باید کرد!
بر مرتجعین برتر باشید!
هیچ چیز و هیچ کس جلودارمان نیست: نه امپریالیسم نه مرتجعین، نه رویزیونیستها و نه حتا طبیعت!

پرو، سپتامبر ۱۹۹۵
کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

«هیچکس را زنده نگذارید»

کشتاری که به دستور کاخ سفید آمریکا در لیما پایتخت پرو انجام شد

یک بار دیگر دستان رژیم فوجیموری بخون آلوده شد. دستان آمریکا و سایر دولتها در قتل بیرحمانه همه اعضای «جنبش انقلابی توپاک آمارو» که در اشغال سفارت ژاپن شرکت داشتند، آشکار است.

درست بدنبال اشغال محل اقامت سفیر ژاپن در دسامبر ۱۹۹۶، چندین گروه از نیروهای ویژه ارتش و پلیس پرو به ایالات متحده اعزام شدند تا برای انجام یک ماموریت مشخص تعلیم ببینند: همان ماموریتی که بالاخره آن را با سبعیتی تمام به پیش بردند. آیا هیچکس می تواند در این مورد تردید داشته باشد که از همان آغاز این نقشه با قصد کشتار طراحی شده بود؟ مسلما چنین قصدی داشتند؛ این پیامی بود که میخواستند به گوش همگان برسانند.

بعد از کشتار، دفتر کلینتون از فوجیموری بخاطر «اقدام در جهت منافع حکومت و مردمش» تجلیل کرد. اگر این عمل وحشیانه در جهت منافع امپریالیسم آمریکا نبود آیا چنین می گفتند؟ مقامات آمریکایی در مقابل این سوال که آیا شما هیچ نقشی در این حمله بازی کرده اید یا خیر، فقط طفره رفتند و گفتند به آنها از قبل اطلاع «رسمی» نداده بودند. شخص فوجیموری به روزنامه نگاران گفت که دست راست وی یعنی ژنرال «مونته سینوس»، (همان کسی که بعنوان عامل سازمان سیا در انظار عمومی شناخته شده) نقشی کلیدی در این کشتار بازی کرده است. تا بحال واقعیات اندکی رو شده اما رسانه ها چندان بخود زحمت نمی دهند که این واقعه را بعنوان یکی دیگر از عملیات آمریکا بپوشانند.

شخص فوجیموری نیز محصول آمریکاست. درست قبل از اینکه وی به قدرت برسد، در سال ۱۹۹۰ به واشنگتن فرا خوانده شد و از او خواستند که یک برنامه اقتصادی کاملا متفاوت با آنچه در جریان کارزار انتخاباتی تبلیغ کرده بود را به اجراء بگذارد. در سال ۱۹۹۲ زمانی که فوجیموری بیش از ۵۰ رهبر و عضو حزب کمونیست پرو را با بیرحمی در اسارت به قتل رساند، آمریکا بر حمایت مالی و نظامی از وی افزود. در همان سال، زمانی که فوجیموری در مواجهه با تفرقه هیئت حاکمه که باعث تضعیف توان جنگی رژیم می شد تانکها را به خیابان فرستاد و پارلمان پرو را منحل کرد و همه قدرت را در دست خویش قبضه نمود، سفیر آمریکا به علامت تاکید سر تکان داد. فوجیموری میل دارد نقش طاووس متفرعن را بازی کند و قیافه یک «مرد قدرتمند» بخود بگیرد، اما نقش واقعی وی صرفا اجرای نقشه های کثیف آمریکاست.

محل اقامت سفیر ژاپن درست مثل عمارت برده داران جنوب آمریکا در فیلم «بر باد رفته» بود. اما هدف حمله اعضای «جنبش انقلابی توپاک آمارو» که این عمارت را تسخیر کرده بودند، نظامی که پرو را به بردگی کشیده نبود. (این نظامی است که با سرمایه خارجی، سرمایه داران نوکرمنش بومی و مستبدان فئودال منش می چرخد.) البته کسانی که به گروگان در آمده بودند، نمایندگان اصلی چنین نظامی محسوب می شدند. «جنبش انقلابی توپاک آمارو» در ازای آزادی گروگانها خواهان رهایی اعضای خود (تقریبا ۵۰۰ نفر از ۴۲۰۰ زن و مردی که رسما زندانی سیاسی شناخته شده اند) و نیز «گفتگو» جهت شرکت در یک «روند سیاسی» مسالمت آمیز نظیر انتخابات بودند.

اما داشتن چنین خواسته هائی باعث نشد که مرتجعین با آنها به همان نرمی برخورد کنند که آنها نسبت به مرتجعین. از همان آغاز مذاکرات، تونل ها حفر شدند و نقشه ها برای قتل همه چریکها در اسرع وقت طراحی گشتند. نایب رئیس صلیب سرخ که یکی از اعضای کمیته سه نفره «تضمین» مذاکرات بود در آستانه حمله به سفارت از پرو اخراج شد. اسقف اعظم آیاکوچو که غالبا قوای مسلح رژیم و تثلیث مقدس «تجاوز، شکنجه و قتل» را قرین رحمت می کرد، اتفاقا همین روز را برای سفر تفریحی انتخاب کرد. بنا بر گزارش مطبوعات، سفیر کانادا احتمالا از فرصت ورود به داخل سفارت درست قبل از حمله استفاده کرد تا به انجام آن کمک کند.

ما مائوئیستها مخالف هر نوع مذاکره نیستیم. شرکت یا عدم شرکت در هر مذاکره مشخص و در هر مقطع مشخص یک مسئله تاکتیکی است که باید بر حسب منافع انقلابی خلق محک بخورد. اما استراتژی جنگیدن با هدف وادار کردن طرف مقابل به مذاکره فقط می تواند یک تله مرگبار باشد. همانگونه که مائوتسه دون گفت و فوجیموری آن را یک بار دیگر به اثبات رساند، امپریالیستها و جلادان آنها هرگز ساطورهای خود را زمین نمی گذارند و همچنان قصاب خون آشام باقی می مانند. و این گفته مائو نیز بار دیگر به اثبات رسید که خلق بدون ارتش خلق، هیچ چیز ندارد. امپریالیسم به بهایی دهشتناک این درس را در گوش همگان تکرار کرد که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.

از سال ۱۹۸۰، حزب کمونیست پرو (که در رسانه ها از آن بعنوان «راه درخشان» یاد میشود و یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است) توده های خلق و در درجه اول دهقانان فقیر را در ساختن مناطق پایگاهی انقلابی در روستاها رهبری کرده است. در این مناطق، مردمی که زمانی لگدمال شده ترین بحساب می آمدند از قدرت سیاسی بهره مندند و کار ساختن یک جامعه کاملا متفاوت را آغاز کرده اند. نقشه این است که طی یک دوره زمانی طولانی نیرو گرد آورده و شهرها را از طریق روستاها محاصره کرده، قدرت را در سراسر پرو کسب کرده و کشور در خدمت به انقلاب جهانی متحول سازند. این مناطق پایگاهی که بمعنای پشتیبانی متشکل و مسلح خلق است، «رمز» مقاومت موفق حزب کمونیست پرو در مقابل حملات مداوم و اوضاع دشوار است. بدون مناطق پایگاهی و ارتش رهایی بخش خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو، قوای مسلح ارتجاع مسلما در هر گوشه تالانگری می کردند، از خلق انتقام می ستاندند و حزب نابود می شد. جنگ خلق در پرو که در تمامی قاره ها از حمایت بسیار برخوردار است روشنتر از هر زمان دیگر، تنها امید خلق پرو محسوب می شود و یک منبع بزرگ الهامبخش برای مردم جهان است.امروز فوجیموری و اربابانش از باده خون سرمست گشته اند؛ اما فردا با واقعیت روبرو خواهند شد. مردم در همه کشورها این جنایت و مسئولانش را محکوم می کنند و از این واقعه درسها می گیرند.

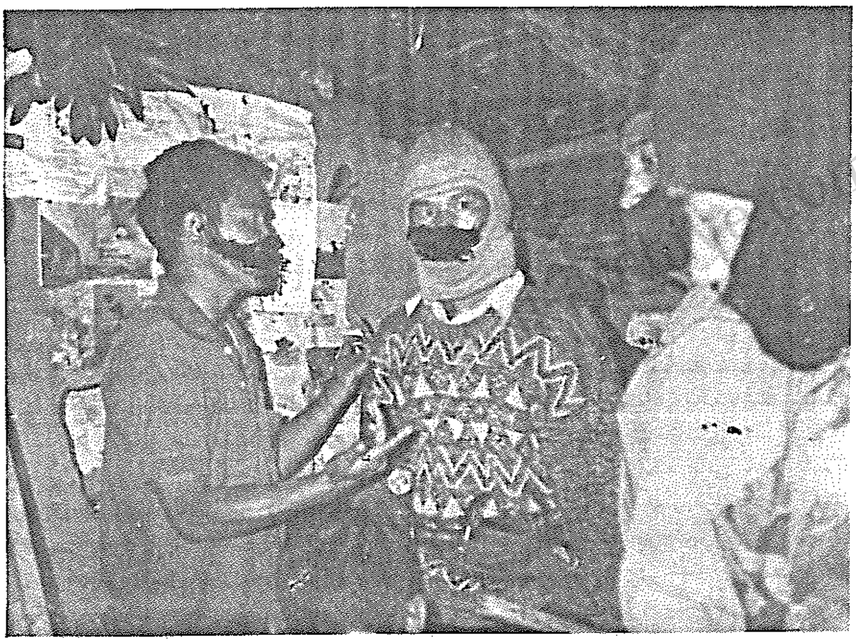
دفتر اطلاعاتی

«جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»

۲۳ آوریل ۱۹۹۷

نپال

جنگ خلق ریشه می‌دواند





از ۱۳ فوریه ۱۹۹۶ که اولین جرقه‌های جنگ خلق زده شد تا کنون نپال دچار دگرگونی‌های بسیاری شده است. شوربختان هیمالایا مسلحانه به پا می‌خیزند، در مسیر پر فراز و نشیب انقلاب به سمت سرنگونی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بوروکرات به پیش می‌روند تا نپال را به پایگاه سرخ انقلاب جهانی بدل کنند.

با آغاز جنگ، مبارزه طبقاتی‌ای که مدتهاست در نپال به راه افتاده بود حادتر شده و در شدت و گسترش آن خیزی کیفی پیش آمده است.

در کشورهای نیمه‌فئودال ــ نیمه‌مستعمره، دهقانان تهیدست نیروی اصلی انقلاب دموکراتیک نوین‌اند. و در نپال که یکی از فقیرترین کشورهای جهان است، تهیدستان روستایی بخصوص در وضعیت وحشتناکی به سر می‌برند. جنگ خلق عاملی شده است که این تهیدستان قدم جلو گذاشته و در صف مقدم مبارزه قرار گیرند. توده‌های خلق، همراه با پرولتاریا و تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) قوانین جنگ را از دل جنگ می‌آموزد. سرعت و کیفیت اتفاقات دو سال گذشته، درسهای پربهایی را نه تنها برای ستمدیدگان نپال و پیشاهنگ آنها بلکه برای تمامی ستمدیدگان دنیا به ارمغان آورده است.

پیشرفت جنگ خلق

دو هفته‌عملیات و فعالیت متمرکزی که آغاز جنگ خلق را رقم زد و دو ماه فعالیتی که در پی آمد، سیاست مبارزه

توضیح: برای اطلاعات بیشتر در مورد جنبش کمونیستی نپال رجوع کنید به «جهانی برای فتح» شماره ۲۲ و سندی از حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تحت عنوان «استراتژی و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نپال»، صفحه ۶۰ شماره حاضر.



تصویر بالا: نگهبانی در یک سمینار سیاسی

تصاویر صفحه قبل: چریکها در حال طراحی حمله به یک فئودال در منطقه کابره ـ رزمندگان در سمینار تعلیماتی

مسلحانه را بخوبی روشن کرده بنای جنگ چریکی را ریخت. پس از موفقیت در فاز اول که در آن فرم جدید سازماندهی نیز شکل گرفت، حزب فاز دوم جنگ را آغاز کرد. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) با وفاداری به درک مائوئیستی بر آن است که در جنگ خلق شکل اصلی سازماندهی توده ها، ارتش انقلابی و شکل اصلی مبارزه، مبارزه مسلحانه است. اهداف اولیه نقشه دوم «توسعه جنگ چریکی به شکلی برنامه ریزی شده برای زمینه سازی تبدیل برخی مناطق به مناطق چریکی در آینده نزدیک بود. به این منظور، بر ایجاد پایه های توده ای رادیکال (نظامی شده) در مناطق مشخص و بالا بردن توانائی مشخص مبارزاتی آنها تاکید میشود. به همین خاطر، مناطق عمده و مناطق ثانوی برای تبلیغ مبارزه مسلحانه، شناسایی و دسته بندی شدند...» («یک سال جنگ خلق در نپال»، کارگر، ارگان حزب کمونیست نپال، شماره ۳، فوریه ۱۹۹۷). برنامه ی دوم که اکتبر ۱۹۹۶ آغاز شد، اشکال دیگر عملیاتی و فعالیتی را مد نظر داشت.

بخش مهم دومین نقشه، حملات چریکی علیه مواضع نیروهای نظامی دشمن بوده است. پرولتاریا و خلق تنها در صورتی می توانند قدرت را به کف آرند که دشمن را که از طریق ارتش خود اعمال قدرت می کند، نابود کنند. در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، ارتش خلق نخست ارتش دشمن را در مناطق روستایی نابود می کند، مناطق پایگاهی به وجود می آورد و قدرت سیاسی را به مثابه کلیدی برای رهایی خلق به دست می گیرد و از آنجا برای تسخیر قدرت سراسری از طریق روستاها، شهرها را به محاصره در می آورد. این یک جنگ پر فراز و نشیب و درازمدت است که در آن نیروهای دشمن تمامی امکانات دولتی را در دست دارند و تا دندان مسلح اند. اما ارتش انقلابی به سلاح جرأت و از خودگذشتگی مسلح بوده که از درک ماتریالیستی تاریخ می خیزد و برای گذر از تمامی موانع سر راه، به نیروی لایزال توده ها متکی ست. بیشتر عملیاتی که حزب تا کنون انجام داده است با تفنگها و بمب های دست ساز، خوخوری (نوعی خنجر قوسی شکل سنتی نپال)، ابزار کار و گاه حتا با دست خالی بوده است. اما انقلابیون، سیاست به دست آوردن سلاحهای مدرن را نیز در برنامه دارند. اواخر ۱۹۹۶ و اوایل ۱۹۹۷، حملات زیادی به پاسگاههای پلیس در لانگ، وابسته به منطقه پایانتان و تریبنی در دولپا (هر دو در مناطق کوهستانی غرب)، و بتان صورت گرفت که در آنها مقادیری سلاح به غنیمت گرفته شد.

در میان این حملات، حزب عملیات بتان را بیش از همه موفق و مهم بررسی می کند. بتان منطقه عقب نگاهداشته شده ای ست که در ناحیه رامچهاپ در کوههای شرق نپال واقع است. در تاریکی شب سوم ژانویه ۱۹۹۷، یک دسته چریکی ۲۹ نفره که توسط رفیق تیرتا گانوتام فرماندهی می شد جان خود را به کف گرفته و به پاسگاه پلیسی که مجهز به سلاحهای مدرن بود یورش بردند. رفقای ما تنها به سلاحهای دست ساز مسلح بوده اما بر این باور بودند که در یک جنگ انقلابی، نفرات و نه سلاح تعیین کننده اند. پس از یک درگیری که به ساعتها کشید، رفقا پاسگاه را تسخیر کردند. دو پلیس کشته و دو تن دیگر به شدت زخمی شدند، و چریکها ۴ قبضه تفنگ و صدها نوع مهمات به جنگ

آوردند. رفیق گانوتام و دو چریک دیگر، که یکی از آن رفقا زن بود، جان خود را از دست دادند تا خونشان مسیر انقلاب را آبیاری کند.

شکل دیگر مبارزه آنچیزی‌ست که حزب آنرا سابوتاژ می‌نامد. این نوع مبارزه (به عنوان مثال، در کابر و باگلون) علیه اهدافی همچون بانک توسعه کشاورزی که عامل اقتصاد کمپرادوری و تسلط فئودالی در روستاهاست صورت می‌گیرد. در این حملات معمولاً اسناد بدهکاری دهقانان به کام آتش می‌رود. اماکن مربوط به سازمانهای غیر حکومتی بومی و بین‌المللی که در تشدید فقر توده‌های روستایی نقشی مهم بازی می‌کنند نیز مورد حمله‌ی انقلابیون قرار گرفته و در مواردی آذوقه و مهمات به غنیمت گرفته شده است. عملیاتی همچون به آتش کشیدن اوراق مربوط به وامهای دهقانان نه تنها سابقه اسناد غیرعادلانه را ازبین می‌برد بلکه روابط و مناسبات اجتماعی جدیدی را که حزب در پی بوجود آوردن آن به مبارزه برخاسته است را به توده‌ها نشان می‌دهد.

یک شکل فعالیت نظامی، اعدام آن دسته مستبدان محلی بوده که توده‌ها از آنها نفرت شدید داشته‌اند. اینها از میان خبرچینان و نیروهای پلیسی که در دستگیری و اعدام رفقا دست داشته‌اند، انتخاب می‌شوند. نسلهاست که فشار سیستم کاست، فئودالیته و سنت، کمر توده‌ها را خرد کرده است. اینک زمان آن رسیده است که توده‌ها حرف خود را بزنند و به حساب اینگونه روابط و مناسبات رسیدگی کنند.

انقلابیون به طور مرتب از طریق راه‌اندازی تجمعات روشنگرانه (اینگونه میتینگها معمولاً با پیدا شدن دشمن متفرق شده تا لحظاتی دیگر در نقطه‌ای دیگر شکل بگیرد) تبلیغ مسلحانه می‌کنند. در پروسه‌ی هر عملیاتی، رزمندگان، مقاصد سیاسی خود را با توده‌ها در میان می‌گذارند، دشمن را افشا می‌کنند و از توده‌ها می‌خواهند که به انقلاب بپیوندند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) چندین نشریه دارد که به طور منظم منتشر می‌شوند اما پخش اطلاعیه، شعارنویسی، چسباندن پوستر و شعاردهی نیز اشکال دیگر مبارزه هستند که حزب از آنها جهت آموزش توده‌ها استفاده می‌کند.

هماهنگ با عملیات نظامی، نقشه دوم شامل فعالیتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز هست. اینها بدین منظور سازماندهی می‌شوند تا توده‌ها را بیش از پیش در مورد اهداف جنگ خلق آموزش دهد. هدف دیگر اینگونه فعالیتها، به صحنه آوردن بخش بیشتری از توده‌ها، شامل بخشهایی که محروم‌ترین اقشار نبوده اما می‌توانند در یک جبهه علیه امپریالیسم و فئودالیسم متحد شوند، می‌باشد. یکی از مناطق کلیدی اینگونه فعالیتها در شهرها بوده است.

در همین چارچوب می‌توان از کاتماندو بانده (اعتصاب عمومی در کاتماندو) در ۲۱ اوت و نپال بانده (اعتصاب عمومی در نپال) در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۶ نام برد که تحت رهبری کمیته هماهنگی جنبش توده‌ای سراسری، که یک سازمان خلقی‌ست، به اجرا در آمد.

بنا به گفته‌ی کمیته هماهنگی جنبش توده‌ای سراسری، نپال بانده به منظور مخالفت با معاهده‌ی ماهاکالی، تجاوز مرزی، کشتار و فشار صورت گرفت. نپال با داشتن ۲٫۲۷ در صد ذخایر آبی جهان یکی از غنی‌ترین کشورهای دنیا از نظر داشتن منابع آبی‌ست و قادر است به اندازه‌ی سه کشور مکزیک، آمریکا و کانادا، روی هم، تولید برق داشته باشد، اما ۴۰ درصد روستانشینان از داشتن آب لوله‌کشی محرومند. هر معاهده‌ای در این زمینه به نفع هند، کشوری که قدرت عمده‌ی منطقه است بوده است. در مورد ویژه پروژه‌ی ماهاکالی، نپال پروژه‌ای را شروع کرده که ۲۵۰ میلیارد روپیه (معادل بودجه ۵ سال کشور) هزینه خواهد داشت. اما بنا به توافقنامه‌ی مورد ذکر، برق تولید شده به قیمتی بسیار نازل به هند فروخته خواهد شد. تاراج ذخایر طبیعی نپال توسط هند رابطه ناعادلانه درازمدتی است که تمامی احزاب صاحب قدرت در نپال مهر تایید بر آن کوبیده‌اند. این امر یک موج ملی ضد هندی ــ ضد امپریالیستی را بین توده‌ها از جمله در میان بخش‌هایی از بورژوازی ملی، دامن زده است.

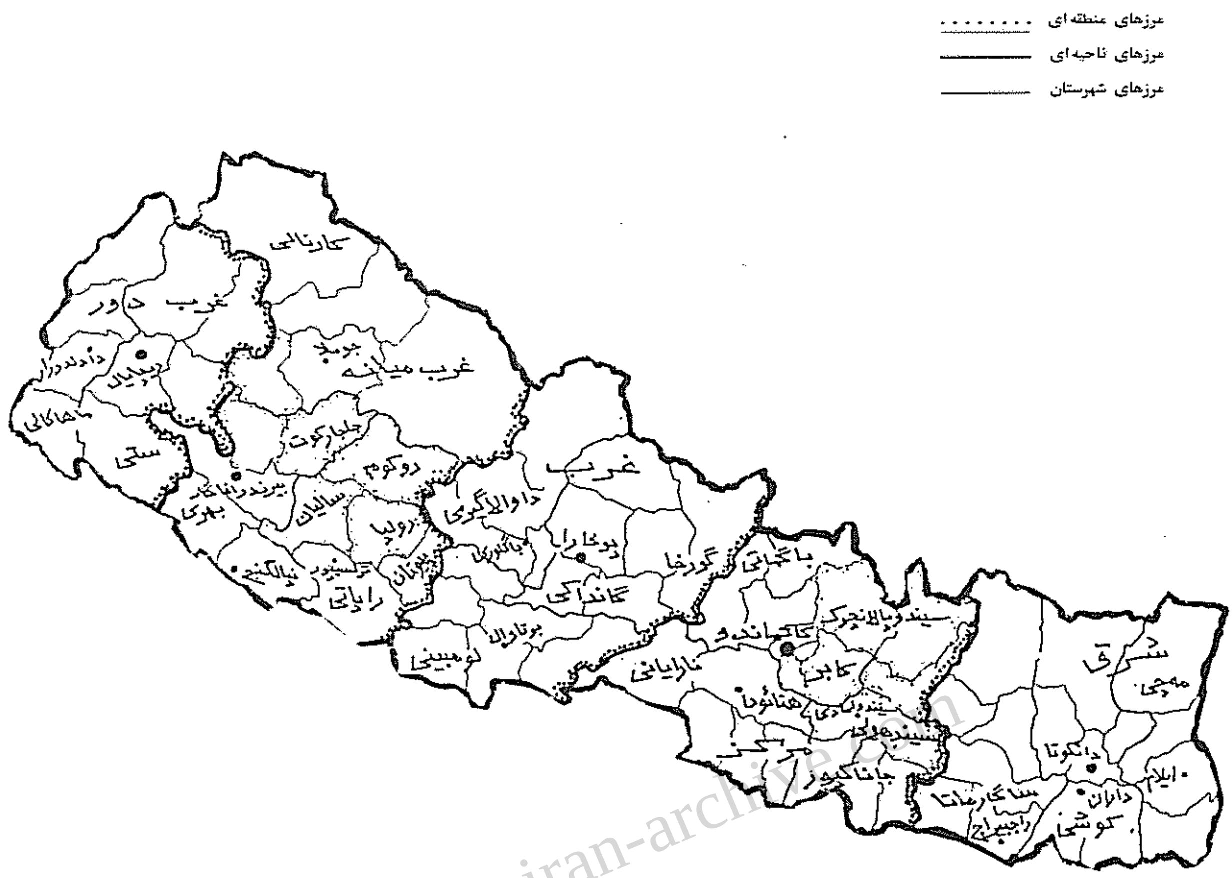
در خلال نپال بانده (اعتصاب) راه و ترابری، مراکز آموزشی، کارخانه‌ها و بازار در شهرهای عمده به حالت تعطیل در آمد. صدها خودرو با کوکتل مولوتف به آتش کشیده شدند، و هزاران نفر در خیابانهای کاتماندو به تظاهرات دست زدند. شهرهای مهم از جمله کاتماندو، باهاکتپور، پاتان، هتانودا، پخارا، بیراتناگار و نپالگنج شاهد تظاهرات هزاران نفر با مشعل بودند. ۳۰۰ هزار اعلامیه در پروسه‌ی این بانده در سراسر کشور پخش شد.

بزرگداشت اولین سال جنگ خلق بخشی از برنامه دوم بود. در اوج فعالیتهای این روز، حزب و توده‌ها یکبار دیگر بر عزم خود برای ادامه راهی که در پیش گرفته‌اند تاکید کردند. (به گزارش بزرگداشت اولین سالروز جنگ خلق مراجعه شود، ص. ۵۸)

پاسخ دولت

در پاسخ به جنگ خلق، دولت ترور دیوانه‌واری را علیه توده‌ها آغاز کرد. در مناطقی که پشتیبانی از انقلاب گسترش بیشتری یافته، پلیس، جوانان را مورد هدف قرار داده، دستگیر و روانه‌ی زندانشان می‌کند. در نتیجه، جوانان به کوهستانها روی آورده آنجا مخفی شده و زنان امر تولید را به عهده گرفته‌اند. یک تیم فعالین حقوق بشر که از روستای کوت‌گاون در رولپا دیدن کرده بود گزارش می‌دهد که «وقتی که گروه به روستا رسید، روستا بسیار آرام و بی‌صدا بود و آنگونه می‌نمود که کسی آنجا زندگی نمیکند. متوجه شدیم که ۲۰ پلیس در پاسگاه مادیچاور حضور دارند که ۱۰ تن آنها پلیس ضدشورش‌اند... دلیل اینکه روستا ساکت بود این بود که بیشتر اعضای خانواده‌ها در مزارع برنج بودند و پسران جوان به خاطر حضور پلیس در کوه مخفی شده بودند.» (بولتن حقوق بشر، جلد ۸، شماره ۱۸، مه ۱۹۹۶ منتشره توسط تشکل حافظ حقوق بشر، نپال) گزارشهای دیگر خاطرنشان میکنند که پلیس هنگام حمله به روستاها برای یافتن فعالین، بر روی توده‌ی غیرمسلح آتش می‌گشاید و هنگامی که فرد مظنون را پیدا نمی‌کنند، اعضای دیگر خانواده ممکن است دستگیر شده، شکنجه شود، مورد تجاوز واقع و یا به قتل برسد. گروه نامبرده گزارش می‌کند که نیروهای پلیس، مرغها و بزهای روستاییان را به غارت برده است. سازمان عفو بین‌الملل در گزارش ماه مارس ۱۹۹۷ خود «شکنجه و کشتار عامدانه‌ی زندانیان و دیگر مردم بی‌دفاع» توسط دولت را محکوم کرده است. این گزارش حاکی از آن است که از آوریل ۱۹۹۶، ۱۳۵۸ نفر دستگیر، و اگرچه تعداد زیادی از آنان آزاد شده‌اند اما ۶۰۰ نفر همچنان در انتظار دادگاه به سر می‌برند. در میان اینها تعداد زیادی از قبیله‌ی ماگار و تعدادی از کاست پایین هندو هستند. از مارس ۱۹۹۷، بیش از ۷۰ نفر توسط دشمن کشته شده‌اند.

نمونه کامل جنایت دولت، کشتار در میرال، روستای کوچکی در رولپا است که مردم آن دهقانان بی‌چیز اقلیت ستمدیده‌ی خام‌ماگار هستند که منطقه‌ی نفوذ حزب کمونیست نپال (مائوئیست) است. روز ۱۷ نوامبر ۱۹۹۶ نیروهای مسلح پلیس به همراه آدمکشانی از مناطق مجاور وارد میرال شده دست به



چپاول خانه‌های دهقانان زده و تقریباً همه‌ی بزرگسالان را بازداشت کردند. پس از بازجویی، همه را بجز ۵ نفر آزاد کردند. این ۵ نفر را به جنگل برده تیرباران کردند. در میان اینان دو پیرمرد ۷۰ و ۶۵ ساله بودند. یک زن انقلابی را نیز زنده به آتش کشیدند. در هفته‌های بعدی، فشار و کشتار ادامه یافت. اما مردم میرال که توسط جنگ خلق تهییج شده بودند، تسلیم نشدند. آنها بر آن شدند تا به دست خود ریشه‌ی جاسوسهای دولت را بکنند و قدرت محلی را به دست گیرند و با اینکار نمونه‌ی روشنی برای روستاهای دیگر به جای گذاشتند.

تحریم انتخابات

سالیان سال نپال توسط یک نظام سلطنتی پانچایات و بدون وجود احزاب اداره می شد. اما در فردای خیزش عظیم ۱۹۹۰ این نظام به یک نظام مشروطه سلطنتی تغییر کرد. نظام جدید برقرار شد تا بذر رفرمیسم و توهمات پارلمانتاریستی را در بین اقشار مختلف بپاشد. این تغییر نظام در خدمت شکل‌بندی اجتماعی نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره نپال قرار دارد و بیان هیچ تغییر واقعی نیست. در اوایل ۱۹۹۷، دولت دست به آماده سازی یک انتخابات محلی زد که می‌بایستی در ۱۷ ماه مه برگزار می‌شد. این انتخابات در سطح کمیته پیشرفت روستایی، کمیته پیشرفت ولایتی و شهرداریها صورت گرفت تا اینکه از پس این انتخابات دولت محلی شکل گیرد.

انتخابات به نیروهای فئودال ـ کمپرادور موقعیتی قانونی می‌داد تا ارتجاع بتواند قدرت خود را تثبیت کند. با این درک بود که حزب کمونیست نپال (مائوئیست) اقدام به تحریم انتخابات نمود تا دولت کهن را نه بگوید و از طریق جنگ خلق قدرت نوین را پایه‌ریزی کند.

فراخوان تحریم انتخابات با یک کارزار وسیع تبلیغی همراه بود که در آن از پوستر، اعلامیه و تبلیغات خانه به خانه استفاده می شد که توده‌ها توسط حزب با ماهیت و اهداف انتخابات آشنا می‌شدند و در جریان فراخوان حزب برای پیوستن به مبارزه‌ی انقلابی قرار می‌گرفتند. با توجه به اینکه گردهم‌آیی طرفداران حزب در نپال ممنوع است، تظاهراتی در شهرهای عمده سازماندهی شد. اعتراضات به انجام انتخابات که توسط حزب سازماندهی شده بود مورد حمله پلیس قرار گرفت و تعداد زیادی دستگیری داد.

با فراخوان حزب، صدها هزار نفر انتخابات را تحریم کردند و از حدود ۴۰ کمیته‌ی پیشرفت روستایی حتا یک نفر هم کاندید نمایندگی نشد. در کمیته‌های دیگر که فقط چند نفری کاندید شده بودند، اسامی انتخاب شدگان قرائت گردید. در هنگام رأی‌گیری ۷۵ کمیته پیشرفت روستایی از میان ۴۰۰۰

کمیته، کاندیدای انتخابات نداشتند. (این کمیته‌ها در رولپا، جاجارکوت، روکوم، سالیان، چورخا، باگلون، لامجون، هوملا، جاملا، بجورا و دولپا واقعند که نفوذ حزب در آنجا نسبتا قوی است.) انتخابات این مناطق برای مدت نامعلومی به تعویق افتاد.

پاسخ عموما مثبت توده‌ها به فراخوان حزب برای تحریم انتخابات طبقات صاحب قدرت را غافلگیر کرد. آنها یکدیگر را به خاطر عدم توانائیشان در قبال جنگ به باد انتقاد گرفتند. هفته‌ها نشریات نپال سرمقاله‌های خود را به این اختصاص داده بودند که حکومت چه برنامه‌ای را برای مقابله و شکست جنگ به کار بندد. نیروهایی از درون خود حکومت، مقامات را متهم می کردند که به «این موضوع مهم، نرم برخورد می کند»؛ و این درست زمانی بود که پلیس وحشیانه روستاها را در هم می‌ریخت، دستگیر می‌کرد، شکنجه می‌نمود، تجاوز و کشتار میکرد تا مائونیستها را بیابد. تقاضاهایی نیز در جریان بود که احزاب حاکم دوش به دوش پلیس اسلحه به دست گرفته و به جنگ مائونیستها بروند. نشریه کاتماندو پست در سرمقاله ماه مه خود نوشت که «اگر حکومت هم اکنون وارد عمل نشود، مردم در مناطق تحت نفوذ حزب نه تنها امید خود را به حکومت از دست می‌دهند بلکه پروسه‌ی دمکراتیزه کردن کشور را نیز جدی تلقی نمیکنند. پس این امکان خواهد بود که آتش مبارزه طبقاتی که مائونیستها برافروخته‌اند دامن دیگر مناطق را نیز خواهد گرفت.»

در خلال انتخابات، حکومت یک طرح امنیتی را به مرحله‌ی اجرا در آورد که در آن ۲۰ هزار پلیس در مناطقی که تحت نفوذ حزب هستند مستقر شدند. پلیس حملات زیادی را برای ارعاب توده‌ها در این مناطق به انجام رساند تا کمر تحریم انتخابات را که حزب فراخوان آنرا داده بود بشکند. سه نوع نیروی آماده به خدمت نیز برای کمک به پلیس گسیل شدند و برنامه ای نیز در رابطه با اعزام گروه دخالت سریع وابسته به ارتش در جریان بود تا در موقع لازم فراخوانده شود.

تا کنون حکومت برای سرکوب انقلاب به پلیس متکی بوده که بهترین نیروی موجود برای امر جنگ نیست اما همچنان که شعله‌های جنگ قد می‌کشد، دولت بر آن است تا انقلاب را به خون در کشد. بلافاصله پس از انتخابات دولت طرح «ضد تروریستی» (جرایم مربوط به تروریسم و نفــاق افکنی، جلوگیری و تنبیهات) را مورد بررسی دوباره قرار داد که به پلیس و مقامات دولتی قدرت بیشتری در این رابطه می‌دهد. این امر اقشار مختلف خلق را عاصی کرده و حزب یک مخالفت سیاسی با این طرح را سازماندهی کرده است. تحت رهبری کمیته هماهنگی جنبش توده‌ای، ۹ حزب و سازمان سیاسی چندین نپال بانده را به اجرا در آوردند که اولیــــــن شان در ۲۹ اوت ۱۹۹۷ بـــود و پی‌آمدهای بسیاری داشت. ده‌ها هزار نفر از فعالین حقوق بشر گرفته تا وکلا و نویسندگان و هنرمندان به حرکت در آمده و یک جبهه گسترده شکل گرفته است.

لازم است ذکر شود که جریان رویزیونیستی حزب کمونیست متحد نپال (مارکسیست ـ لنینیست) که از تابستان ۱۹۹۷ تا کنون نقشی مهم در دولت نپال دارد، توسط یکی از اعضــای خود به نام «کــانـوتـــام» که

بزرگداشت اولین سالروز جنگ خلق

بر گرفته از نشریه کارگر، ارگان حزب کمونیست نپال، شماره ۳

اولین سالروز برپایی تاریخی جنگ خلق در نپال با شوق و ذوق زایدالوصفی در ۱۲ فوریه ۱۹۹۷، در سراسر کشور، با فعالیتهای انقلابی، از جمله عملیات چریکی، سابوتاژ و تبلیغات گرامی داشته شد.

در روکوم، غرب نپال، منزل وزیر صنایع، گوپالجی جانگ شاه، شخصی که مسئول کشتار بیدریغ مائونیستها در روکوم بود منفجر شد. در همان روز دروازه اصلی کاخ دولتی در روکوم نیز منفجر گردید. اعلامیه‌هایی به منظور اخطار، خطاب به پلیس پخش گردید که در آن از آنها خواسته می‌شد تا دست از شکنجه و آزار توده‌ها بردارند.

در قلب کاتماندو منزل کاراگاه پلیس، جیت بهادور باسنت منفجر شد تا به خاطر مورد تعقیب قرار دادن مائونیستها به ویژه کشتار معروف ده‌ها تن در دهکده میرال در رولپا به او اخطاری داده شده باشد.

به همین طریق در جاناکپور در شرق نپال، در اصلی دفتر مسئول باسابقه پاسگاه پلیس به خاطر ارسال نفرات پلیس برای سرکوبی روستاییان منفجر گردید. در سالیان و پیوتان هردو در غرب نپال، بمبهایی در اماکن مختلفی منفجر شدند. چند بمب زمانی در یک ایستگاه اتوبوس در سالیان و بانک توسعه کشاورزی که بین ارتش سلطنتی خالانگا و دفتر پلیس منطقه‌ای در پیتان واقع است منفجر شدند. در گورخا، مرکز کشور، یک کارخانه متعلق به یک بورژوا کمپرادور منفجر گردید. در نواکوت، منزل متعلق به سومنا شاه که در سی آی دی کار میکند منفجر شد تا به او در مورد نقش او در مورد پرونده‌سازی برای مردم اخطار داده شده باشد.

در چیتوان، چریکهای مائونیست یک بانک توسعه دهقانی را که در کورانگ سوامیتار واقع است مصادره کردند. همین نوع بانک در سیندهولی در شرق نپال نیز به تصرف در آمد. با شعار «مرگ بر بانک توسعه کشاورزی که کشاورزان را غارت می کند» اسناد بدهکاری دهقانان به آتش کشیده شد. تبلیغات وسیعی از مچی (شرقی‌ترین نقطه ی نپال) تا ماهاکالی (غربی‌ترین نقطه) را در بر گرفت و شعارهایی از قبیل «با جنگ خلق به پیش روید!»، «علیه آدمکشان بشورید!» طنین افکن شده و برنامه‌های فرهنگی و میتینگهای محلی نیز به انجام رسید.

در رولپا، جاجارکوت، به همراه عملیات سابوتاژ، برنامه‌های کشاورزی، ساختمانی و توسعه جمعی صورت گرفت. در سراسر کشور، یادبودهایی که اسامی جانباختگان را بر خود داشت پخش شد و خانوادهای جانباختگان هدایایی دریافت کردند.

وسایل ارتباط جمعی سراسری اخبار این بزرگداشت را منتقل کرده و مصاحبه‌هایی با رهبران حزب کمونیست نپال (مائونیست) انجام دادند.

معاون نخست وزیر است، طرح «ضد تروریستی» را دنبال می کند. در کاتماندو پست شماره اوت ۹۷ از او نقل قول شده است که «حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، تروریست است و لازم است که با آن با داشتن یک قانون ضد تروریستی، به شدت برخورد شود.» او در مورد اینکه درون خود این حزب نیز سئوالاتی در مورد این طرح مطرح است گفت که: «آنهایی را که می گویند قوانین شدید لازم نیست، می توان به حمایت از تروریسم متهم کرد.» رویزیونیستهای سلطنت طلب حزب کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست) بیشتر به فوجیموری در پرو شباهت دارند.

همزمان، دولت نیروهایش را در مناطق رولپا، روکوم، جاجارکوت و دانگ متمرکز می کند. دو هنگ ارتشی به غرب کشور فرستاده شده و در حال یک عملیات سرکوب اند. وقتی که در سال ۱۹۸۴ در پرو ارتش جای پلیس را در مقابله با حزب کمونیست پرو گرفت، رفقای ما و توده های پرویی با کشتار سبعانه ای روبرو شدند که بقول رفقای ما در حزب کمونیست پرو، جنگ خلق دچار مشکلات فراوانی شد. ورود نیروهای آموزش دیده ی ارتش به مناطق جنگی، انقلاب را با خطرات تازه ای روبرو خواهد کرد که مصاف های نوینی را طلب می کند.

جنگ خلق به پیش می رود

در ماه مه حزب اعلام کرد که نقشه دوم به پایان خود نزدیک می شود و حزب در پی به اجرا در آوردن نقشه سوم است. نتیجه گیری حزب آن بود که در فاز اول جنگ خلق (نقشه اول و دوم) توان رزمی حزب افزایش یافته و یک نیروی چریکی حرفه ای در حال شکل گیری است. سومین نقشه ۱۷ ماه اوت با شعار «جنگ چریکی را به مرحله بالاتری تکامل دهید» آغاز شد. یکی از اهداف نقشه سوم گسترش مناطق نفوذ، به خصوص ناحیه ترائی می باشد. (ناحیه برنجکاری در جنوب که هم مرز هند است؛ و پر جمعیت ترین بخش نپال به حساب می آید که اقوام هندی تبار در آنجا ساکنند.) فعالیت علیه طرح «ضد تروریستی» نیز بخشی از نقشه سوم را تشکیل می دهد.

فعالیتهای چریکی بیشتر در مناطقی که به طور تاریخی محل نفوذ حزب بوده، همچون تپه های غرب میانه، و بخشهایی از مناطق کوهستانی شرق متمرکز است. حزب با استحکام، موقعیت خود برای گسترش جنگ خلق به نواحی دیگر تلاش می کند. یک نمونه ی آن در هفته نامه خلقی جاناداش مورخ ژوییه ۹۷ آمده است: فعالیتهای مائوئیستی در دانگ واقع در ناحیه راپتی گزارش شده است. این همان ناحیه شورش دهقانی دهه ۶۰ است که جنبش آن به خاطر خط غلط به شکست انجامید. مردم این منطقه به ملیت تارو متعلق اند که توسط یک زمیندار بزرگ که خود یک عضو مهم کنگره نپال است استثمار می شوند. چریکها بازار منطقه را در اختیار گرفته و برای توده ها از جنگ خلق و مائوئیسم سخن گفتند؛ از آنها خواستند تا به انقلاب بپیوندند و به آن کمک کنند. بسیاری از مردم و مغازه داران به آنان کمک مالی کردند. در این عملیات چریکها منزل زمیندار بزرگ را به آتش کشیدند (زمینداران معمولاً در شهرها زندگی میکنند). ارتجاع بور شده و پس از این عملیات، به آزار و اذیت توده ها دست زد.

فرازها و فرودها

جامعه نپال با تضاد بین تعداد قلیلی فئودال ـ کمپرادور و سرمایه دار بوروکرات از یک طرف و از طرف دیگر انبوه توده های ستمدیده رقم می خورد. این تضاد رو به حاد شدن و شدت یافتن است. بحرانی که رژیم نپال در آن غوطه می خورد به واسطه شورش توده ها در سال ۱۹۹۰ حادتر شده است. از هفت سال گذشته که یک سیستم چند حزبی سلطنتی به راه افتاده تاکنون ۵ حکومت مختلف بر سر کار آمده اند. ائتلافی که حکومت را تا اکتبر ۹۷ تشکیل می داد شامل حزب «راستریا پراجانتانترا» بود که روح نیروهای سلطنت طلب ارتجاعی را در خود جای داده است. این نیروها هنوز ارتش و پلیس و بوروکراسی نپال را در اختیار دارند. عضو دیگر ائتلاف، حزب «سابهاوان» یک جریان منطقه ای بود که از منافع ملاکان و بورژوازی هندی در منطقه ترائی دفاع می کرد. و بالاخره، حزب متحده کمونیست نپال (مارکسیست ـ لنینیست). این جریان که عنوان مارکسیست ـ لنینیست را یدک می کشد، و بر شبکه سازمانی گسترده ای متکی است (بزرگترین نیرو درون طبقات حاکمه به حساب می آید)، بعنوان ابزاری برای توهم پراکنی در بین توده ها عمل کرده است. (این ائتلاف در اکتبر ۹۷ از هم پاشید و جای خود را به به ائتلاف دیگری تحت رهبری سوریا بهادر داد که رهبر همان حزب سلطنت طلب است. ائتلاف جدید توسط حزب کنگره نپال حمایت می شود.)

برنامه جدید دولت این بود که به سازمان بازرگانی و تجارت بین المللی بپیوندند که بیشتر اقتصاد کشور را دو قطبی کند؛ پیش شرط عضویت در چنین سازمانی این است که برنامه های اقتصادی کشور را با صلاحدیدهای آنها به اجرا در آورد. یکی از این شرایط این است که کشورهای عضو بایستی تعرفه های گمرکی را قطع کنند، کاری که کشور را بیش از پیش بر روی سرمایه های امپریالیستی خواهد گشود. این امر تأثیری مرگبار بر سرمایه های کوچک و تولیدات داخلی همچون صنایع پارچه بافی خواهد داشت. تمامی این سیاستها، رژیم را بیش از پیش بی پایه کرده و توانائیهای ادامه جنگ خلق را افزونی خواهد بخشید.

یکی از دلایلی که جنگ خلق فاکتور روشنگری در جامعه است این است که آنهایی که خود را «انقلابی» می دانند مجبور کرده است ماهیت خود را در قبال خیزش توده ها نشان بدهند. نمونه ی مهم این نیروها همان «حزب متحده کمونیست» است که بر خلاف ادعای مارکسیست ـ لنینیست بودنشان، یک وجه عمده حکومتی را تشکیل می دهد که توده ها را سرکوب می کند و انقلابشان را هدف قرار داده است. نیروهای دیگری همچون حزب کمونیست نپال (مشعل) نیز هستند که بجای تصحیح اشتباهات خود و خوش آمد گویی به جنگ خلق، تصمیم گرفتند به آن پشت کنند.

جنگ خلق ضعفهای اساسی دولت کهن در نپال را به خوبی روشن کرده و امید را در دل توده های محروم، حتی خارج از مرزهای کشور زنده نموده است. این امر از چشم امپریالیسم و دیگر مرتجعین در منطقه بخصوص هند که تاریخاً نیروی غالب در نپال بوده نادیده نخواهد ماند. تجربه ی جنگ خلق در پرو به ما آموخته است که امپریالیستها لحظه ای را برای در هم کوبیدن انقلاب از دست نخواهند داد. اما همان تضادی که انقلاب را در نپال باعث شده است در هند نیز در حال نطفه بستن است و هر حرکتی که هند علیه انقلاب نپال بکند مقاومتهایی را در نپال و در خود هند باعث خواهد شد. غیرممکن است که روند وقایع در نپال را پیش بینی کرد و همچنانکه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) از لنین نقل قول می آورد، انقلاب در مسیر پیشرفت خود شرایطی نامتعارف و بغرنج را می آفرینند. مسیر پیروزی بی شک پر از فراز و نشیب است اما شوریختان نپال قدم به پیش می گذارند و نظم نوین اجتماعی می آفرینند و یک نسل جوان نپالی با مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در تئوری و عمل تربیت می شوند. ■

سند

استراتژی و تاکتیک‌های مبارزه مسلحانه در نپال

کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ـ مارس ۱۹۹۵

سند استراتژی و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نپال توسط پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در ماه مارس ۱۹۹۵ به تصویب رسید. این سند تاریخی نشانگر گسست از خطوط غلطی است که دهها سال بر جنبش کمونیستی نپال غالب بود: درکی که در این سند ارائه شده شالوده آغاز جنگ خلق در نپال در فوریه ۱۹۹۶ را ریخت. این سند از نشریه کارگر، شماره ۳، ارگان حزب تجدید چاپ می شود . «جهانی برای فتح»

زمینه تاریخی

وقتی که تاریخ نپال از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی بررسی شود به سادگی می توان نتیجه گرفت که مردم نپال برای بقاء و تکامل خود، با مشکلاتی که حاصل کارکرد نیروهای طبیعی است و با مشکلات مختلفی که ساخته دست بشر است، مبارزه کرده اند. نپال مدرن از دل مبارزه مردم ساده و بی گناه شکل گرفت؛ مبارزه میان مردمی که کوشش می کردند در چارچوب نظام اقتصاد طبیعی و فرهنگ قبیله ای در دامنه ارتفاعات زندگی آرامی داشته باشند، با هندوهایی که از تکنولوژی تولیدی و فنون جنگی برتری برخوردار بودند و به دنبال شکست از مسلمانان در هزار سال پیش، متناوبا از ناحیه جنوب به زور وارد این کشور می شدند. طی این پروسه تاریخی که با قدرت یافتن و مبارزه درونی شاهزادگان و ملوک طوایف همراه بود، مردم مجبور شدند مبارزه قهرآمیز را بیاموزند. تاریخ این واقعیت را به اثبات رسانده است. مردم نپال که شهامت نبرد و توان نظامی را طی روند تکامل تاریخی خود کسب کرده بودند، توانستند در دوره بعد علیه انگلیسی ها در جنوب و چینی ها در شمال که از نظر دانش مدرن، تکنیک و سلاح بسیار مجهز بودند شجاعانه بجنگند. کودکان و پیران، زنان و جوانان، مجهز به سلاح و وسائل ساخت کشور خویش، در نبردهایی که برای حفظ قلمروشان انجام گرفته، فداکاری و بی باکی و هوشمندی بی نظیری از خود نشان داده اند. این امر حتی ارتش های بزرگ امپریالیستی و فرماندهانشان را به وحشت افکند و به لرزه در آورد و «گورخالی» ها (یا اهالی نپال) را به عنوان یکی از بهترین جنگجویان جهان به وجود آورد. حتی امروز هر فرد نپالی مستقل وقتی به شهامت رزمی، شجاعت و جانفشانی مردم نپال در گذشته می اندیشد احساس غرور می کند. مایه افتخار بسیار است که حتی کارل مارکس، بنیانگذار ایدئولوژی کمونیستی و رهبر پرولتاریای جهانی نیز فداکاری، دلاوری و مهارت مردم نپال در جنگهای فوق الذکر را ستوده است.

با وجود این، تا آنجا که به رهبری مردم مربوط می شود، امپریالیسم خارجی و سگان زنجیریش یعنی طبقه ارتجاعی حاکم بومی، توانسته اند در گذشته و حال نپالی‌های دلاور را با ترفند و توطئه به سربازان مزدور خود تبدیل کنند. ضروری است که میراث تاریخی مردم را از طریق مبارزه و تشویق توده ها به تعیین سرنوشت خویش، به خود آنها منتقل کنیم.

مردم نپال بعد از تکوین حکومت مرکزی در این کشور، با روشهای خود علیه جنایات طبقات حاکمه بویژه علیه دو خاندان «رانا» و «شاها» به مخالفت برخاسته و جنگیده اند. مهمترین این مبارزات، درگیری هائی بود که بین مردم با طبقات حاکمه گوناگون در جریان شورش های «لاخان تاپا» علیه خاندان «رانا» اتفاق افتاد. بر زمینه آگاهی فزاینده مردم و شورشهائی که حول و حوش دوران جنگ جهانی دوم بر پا شده بود، نپالی ها نیز پا به میدان مبارزه قهرآمیز علیه ستمگری طبقات حاکم گذاشتند. طی این دوره بود که حزب کمونیست نپال به وجود آمد و نپال وارد مرحله انقلاب دمکراتیک نوین علیه فئودالیسم و امپریالیسم شد. مردم در مناطق مختلف کشور مسلحانه بپاخاستند تا با طبقات حاکمه توسعه طلب هند، حزب کنگره نپال که نوکرشان بود، و شاه فئودال که برای در هم شکستن جنبش خلق مزورانه قرارداد دهلی را منعقد کرده بود، بجنگند. در اینجا، شورش مسلحانه ای که در «باهیراهاوا» انجام شد قابل توجه است. پس از آن شورش نیز مردم با مبارزات محدود و گسترده خود، قوانین ارتجاعی را زیر پا نهادند و قدرت حکومتی را به هیچ گرفتند. مبارزه مسلحانه علیه فئودالهای مستبد محلی در مناطق مختلف آغاز شد.

در بین شورشهای مسلحانه علیه فئودالیسم و توسعه طلبی، شورش مسلحانه ای که تحت رهبری «بهیم داتا پانت» در غرب کشور بوقوع پیوست حائز اهمیت تاریخی است. تنها در سال های ۵۳ ـ ۱۹۵۲ «بهیم داتا پانت» توانست صدها دسته مسلح به وجود بیاورد، مقامات فاسد حکومتی را به قتل برساند، انبارهای غله و دیگر مایحتاج عمومی را از چنگال حکومت مصادره کرده و در بین فقرا و دهقانان قحطی زده توزیع کند، و مستبدان فئودال را یکی پس از دیگری مورد هجوم قرار دهد؛ و این کارها به هیچوجه کم اهمیت نبود. این واقعیت که حکومت نپال توانائی سرکوب این شورش را نداشت نشانگر قدرتمندی و توده ای بودن شورش بود. پس هزاران سرباز هندی را به نپال فراخواندند و رهبر شورش را به نفرت انگیزترین و غیرانسانی ترین شکل به قتل رساندند. از این دوره به بعد بود که طبقه حاکمه فعلی، ماهیت ضد ملی و تسلیم طلب و فاشیستی خود را به نمایش گذاشت.

طی این دوره دهقانان در اتحاد با حزب کمونیست، نبرد علیه استثمار فئودالی را در مناطق مختلف کشور آغاز کردند. در این میان، قیامهای «بارا»، «پارسا» و به ویژه «راشوتاهات» از اهمیت خاصی برخوردار بود. هزاران دهقان، قانون و حکومت را به هیچ گرفته و اوراق بهادار فئودال های مستبد محلی را سوزاندند، درهای انبار غلات را شکستند، و جنبشی فرهنگی را برای در هم شکستن تفرعن فئودالها آغاز کردند. آنها بدین ترتیب جلودار مبارزات قهرآمیز شدند. دهقانان قدرت سیاسی را در سطح محلی تقریباً بدست آوردند که این منجر به فرار سراسیمه مالکان فئودال از آنجا شد. اما متاسفانه رهبری وقت حزب کمونیست به جای تجزیه و تحلیل جنگ طبقاتی و قیام های مسلحانه دهقانی که در نقاط مختلف نپال بر پا بود، و بدون بررسی امکان انجام یک جنگ پارتیزانی، این قیام ها را افراطی خوانده و خود، تسلیم شاه شد. رهبری وقت کوشید پا را از محدوده مبارزه قانونی و مسالمت آمیز فراتر نگذارد و در چارچوب نظام پارلمانی فعالیت کند. این یک خیانت تاریخی در راستای رویزیونیسم بود و تاثیراتی درازمدت بر جنبش کمونیستی نپال باقی گذاشت.

با وجود این، قیام مردم به پیش رفت. شورش های دهقانی علیه فئودال های «خانیاواس» در منطقه «دهادینگ» و «دانگ» حائز اهمیت بود. مبارزات غیر قانونی به اشکال محدود و گسترده علیه امضای قرارداد «گندک» و علیه چکمه لیسان دولت توسعه طلب هند جریان داشت. این قرارداد را حکومت به اصطلاح انتخابی، به سرکردگی حزب کنگره نپال در سال ۱۹۵۹ منعقد کرده بود. مبارزاتی قهرآمیز در مقابله با کودتای سلطنتی ۱۹۶۰ و نظام بدون حزب «پانچایات» بر پا شد. در آن دوران، علیرغم زندان و سرکوب و ترور، جنبش جوانان و دانشجویان چپ از پای نایستاد.

مهمترین این مبارزات، مبارزه مسلحانه سالهای ۷۳ ـ ۱۹۷۲ در «جاهاپا» بود که در راستای جنگ دراز مدت خلق انجام گرفت و طغیانی علیه رویزیونیسم راست غالب بر جنبش کمونیستی محسوب می شد. آن شورش مسلما گرایش و روحیه انقلابی را نمایندگی می کند. کسانی که در جریان برقراری آگاهانه جمهوری دمکراتیک نوین کشته شدند، جانباختگان فنا ناپذیرند. اگر چه به علت وجود گرایشات مکانیکی خرده بورژوایی و ماجراجویی «چپ»، رهبری قیام محدودیت های عمیقی داشت اما آن خیزش مهم و پر نفوذ که حکومت مطلقه فئودالی شاه و گرایشات راست روانه را نشانه گرفته بود تاثیرات عمیقی بر جنبش کمونیستی نپال باقی گذاشت. قیام «جاهاپا» و جانباختگانش به مثابه جلو دار مبارزه مسلحانه در راه انقلاب دمکراتیک نوین باقی خواهند ماند.

حوالی این دوره، مبارزات شدیدی علیه فئودالها و استثمارگران منطقه «ترائی شرقی» که بخش های «سارلاهی»، «ماهوتاری»، «سیراها»، «دهانوشا» و «سیندهولی» را در بر می گیرد جریان یافت و نقطه عطف جدیدی در تاریخ جنبش دهقانی بر جای گذاشت. در این پروسه نیز صدها هزار دهقان تحت رهبری حزب در مبارزه طبقاتی شرکت کردند که این منجر به ایجاد خلاء قدرت در روستاها شد. به روشنی می توان دید که امکان آغاز پروسه جنگ پارتیزانی بر اساس مبارزات دهقانی آن دوره وجود داشت. اما به خاطر خط رفرمیستی و امیال خرده بورژوائی حزب، دهقانان در مقابل عملیات خونبار نظامی ارتجاع درمانده شدند. طی آن دوره بسیاری از فرزندان شجاع جنبش انقلابی نپال جان باختند.

همزمان، مبارزه دهقانی در «چیتاوان» در گرفت که مبارزه «جوگری» را نیز شامل می شد. در آن خیزش نیز تعداد زیادی از دهقانان جوان کشته شدند. جنبش تاریخی دانشجویان در سال ۱۹۷۹ به یک جنبش فراگیر در سراسر کشور مبدل شد. در همان پروسه، شاهد توسعه مبارزه قهرآمیز دهقانی در گوشه و کنار نپال بودیم. امواج مبارزات عظیم دهقانی در منطقه «ترائی شرقی» که قبلا ذکر شد و مناطق دیگر نظیر «چیتاوان»، «دانگ» و «بردیا» سر بلند کرد. اقشار مختلف مردم از جمله دهقانان در همه جا به مخالفت با قوانین ارتجاعی و حکومت برخاستند و درگیر مبارزه علیه نظام «پانچایات» و سلطنت شدند. شاه تحت فشار مبارزه قدرتمند و قهرآمیز مردم مجبور شد «پانچایات» که به اصطلاح کارش تمام بود را کنار بگذارد و شق دیگری برگزینند. البته در پشت پرده، شاه و نیروهای سلطنت طلب به توطئه چینی مشغول بودند. اما بعد از این ترفند، روند مبارزات مردم کماکان با قدرت بیشتری جلو رفت و روز به روز حول ناسیونالیسم، دمکراسی و رفاه خلق، قدرتمند شد.

تمامی این خواسته ها در جنبش تاریخی مردم به سال ۱۹۹۰ تبلور یافت. به موازات درگیریهای قهرآمیز بیشمار در سراسر نپال منجمله در پایتخت، جنبش با قدمهای محکم می رفت تا به حیات سلطنت خاتمه بخشد. در این مبارزه تاریخی، صدها تن از فرزندان نپال (زن و مرد) جانشان را از دست دادند. اما مرتجعین داخلی و خارجی از جمله رفرمیستهای راست که در پی برخی اصلاحات محدود بودند با شاه سازش کرده و همگی علیه روحیه و سطح بالای جنبش متحد شدند. توطئه آنها موفق بود و توانستند جنبش را منحرف کنند. واضح است که پایان حیات نظام «پانچایات» که در آن حزبی وجود نداشت، و برقراری نظام چند حزبی تحت رهبری شاه، نتیجه مبارزه قهرآمیز مردم است.

حتی پس از برقراری نظام چند حزبی، کماکان مردم بیشماری درگیر مبارزه برای رهائی ملی، دمکراسی و رفاه خلق اند. در این دوره ما بوضوح دیده ایم که در جریان جنبش های قانونی همگانی تحت رهبری ما، وقتی نوبت حملات مستقیم به دولت ارتجاعی و درگیریهای قهرآمیز می رسد، مردم به کمک و حمایت کامل

بر می‌خیزند و مشتاقانه می خواهند که دامنه این حملات را توسعه دهند. در همان مدت کوتاهی که از برقراری نظام چند حزبی می گذشت، صدها نپالی جانشان را در راه رهائی و احقاق حقوق خویش از دست دادند. یکی از رهبران مهم حزب ما از منطقه «دها نوشا» و کادرهای دیگری از سایر نقاط کشور نیز در شمار این عده بودند.

مبارزه آگاهانه طبقاتی دهقانی در نواحی مرتفع غرب، به خصوص در «رولپا» و «روکوم» توسعه یافته که این نشانگر سطح بالای مبارزه انقلابی ضد فئودالی و ضد امپریالیستی است. با وجود ترور و سرکوب شدید ارتجاعی، نه تنها جنبش ادامه یافته بلکه جهشی کیفی کرده و بصورت یک جنبش مقاومت به پیش می رود. این مبارزه به تولد عوامل نوینی در جنبش کمونیستی نپال انجامیده که بر جدیت ما در مورد مسئله مبارزه مسلحانه افزوده است.

از بررسی تاریخی فوق الذکر می توان چنین نتیجه گرفت که:

۱) تبلیغات ارتجاعی مبنی بر آرامش طلب بودن و ضد خشونت بودن مردم نپال، مطلقا دروغ است. این واقعیتی انکار ناپذیر است که از دیرباز مردم نپال برای گرفتن حقشان دست به مبارزه قهرآمیز زده اند.

۲) تا به امروز تمامی اصلاحات عمومی که توسط مردم نپال انجام گرفته به نیروی قهر و مبارزه غیر قانونی خلق متکی بوده است.

۳) مردم نپال در مورد میهن دوستی بسیار آگاه و حساس هستند. آنها افتخار می کنند که جانشان در جنگ فدا شود، بجای اینکه به فشارهای خارجیان گردن گذارند.

۴) از سال ۱۹۵۱ تا به امروز، اقشار مختلف مردم و عمدتا دهقانان درگیر مبارزات قهرآمیز و مسلحانه بیشمار علیه دولت ارتجاعی شده اند. احساسات ضد حکومتی در بین مردم بسیار قوی است.

۵) مردم نپال از جنگجویان بزرگ جهان به حساب می آیند؛ آنها معروفند به اینکه تحمل شرایط سخت آب و هوائی و دشواریهای جسمی در حین جنگ را دارند.

۶) مرتجعین بومی و خارجی که عناصر رویزیونیست را هم شامل می شوند بارها در مقابل گرایش رزمنده مردم نپال مانع تراشی کرده و توطئه چیده اند. اکنون بزرگترین مسئولیت انقلابیون، آغاز مبارزه مسلحانه علیه فئودالیسم و امپریالیسم به صورتی نقشه مند و آگاهانه است؛ تا بتوانند تبلور میراث عظیم تاریخی خود باشند و انقلاب دمکراتیک نوین را به انجام رسانند.

جنبش کمونیستی نپال
و مسئله مبارزه مسلحانه

تاسیس حزب کمونیست نپال در سال ۱۹۴۹، معرف یک دستاورد مهم تاریخی برای طبقه پرولتر نپال در جریان تکامل مبارزه طبقاتی جامعه است. اگر چه حزب قادر نشد ماهیت و اهمیت مبارزه مسلحانه را درک کند، اما توانست موضع سیاسی روشنی جهت مبارزه در راه انقلاب دمکراتیک نوین علیه فئودالیسم و امپریالیسم بگیرد. بدین ترتیب با تمام کودکی ها (ناپختگی هائی) که از نقطه نظر کمونیستی در مورد مسائل رهائی ملی، دمکراسی و رفاه خلق در تبلیغ و تهییج حزب موجود بود، اما تلاش کرد توده ها را عمدتا در مناطق روستائی علیه فئودالیسم برانگیزد. به همین خاطر، طولی نکشید که مردم در نقاط مختلف کشور جلب سیاستهای کمونیستی شدند و مبارزات دهقانی در بخشهای گوناگون گسترش یافت. در این میان، جنبش دهقانان «ترائی» دارای اهمیت خاص است. به علت توسعه مبارزات دهقانی، مسئلهٔ خط سیاسی صحیح مشخصا پیش پای حزب قرار گرفت. اما رهبری وقت نه فقط نتوانست مبارزه را در جهتی انقلابی هدایت کند بلکه در سال ۱۹۵۵ تصمیم گرفت که خود را در چارچوب فعالیتهای تبلیغاتی مسالمت آمیز بنفع سوسیالیسم، تحت حکومت فئودال سلطنتی حبس کند. از این مقطع به بعد، جنبش کمونیستی نپال آشکارا تحت سلطه خط رویزیونیستی راست قرار گرفت. طی سالیان سال، حزب کاملا در فعالیت های مسالمت آمیز، پارلمانی و رفرمیستی غرق شد.

حتی وقتی که در سال ۱۹۶۰ شاه با غیر قانونی کردن همه احزاب سیاسی، حکومت مطلقه را به کشور تحمیل کرد، رهبری حزب که در رفرمیسم غرق شده بود به جای ارائه شعارهای سیاسی انقلابی و اشکال مبارزه انقلابی، خود را همانند دیگر احزاب ارتجاعی به یک سری شعارهای پارلمانی محدود کرد. در جریان آن گرهگاه که با مناظره عظیم چین و روسیه و تکوین انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری رفیق مائو رقم می خورد، بحث بر سر ضرورت مبارزه مسلحانه و اهمیت مبارزه علیه رویزیونیسم در گرفت. یک بخش از حزب آشکارا به دنبال رویزیونیسم روسی افتاد و دستش در بین مردم کاملا رو شد. اکثر افراد نسل قدیمی حزب از رفیق مائو و چین و راه انقلاب دمکراتیک نوین در مقابل رویزیونیسم روسی حمایت کردند. «پوشپا لعل» در سندی که به کنفرانس «گوراخپور» ارائه داد چنین نوشت: «امکان ندارد چنین نظامی بدون برپائی انقلاب مسلحانه درازمدت برقرار شود.» (مول باتو، صفحه ۶۶)

اما رهبری نسل قدیم آن دوره نتوانست از نظر تاکتیکی خط سیاسی مشخصی برای انقلاب ترسیم کند. این رهبری از تعیین اشکال مبارزه انقلابی که باید در پیش گرفته می شد، کاملا ناکام ماند. از این نظر، رهبری کنگره چهارم که از یک طرف شعارهای سیاسی توهم آمیز و آشکارا رفرمیستی را ارائه می داد و از طرف دیگر از «شورش مسلحانه دهقانان» حرف می زند، نشان داد که در مورد راه پایه ای انقلاب به شدت سر در گم است. تا آنجا که به جوهر خط سیاسی این بخش مربوط می شود میتوان گفت که اینها کمابیش از انقلاب حرف می زدند اما در عمل خصلتی رفرمیستی را به نمایش گذاشتند و مسیری شبه رفرمیستی در پیش گرفتند.

در همین زمینه باید به مبارزه مسلحانه دهقانی ناگزالباری تحت رهبری رفیق «چارو مازومدار» در هند اشاره کنیم. این مبارزه که در پی شورش علیه یک جریان رفرمیستی به نام حزب کمونیست هند (مارکسیست) انجام گرفت، تاثیر آشکاری بر جوانان انقلابی «جاهاپا» در شرق نپال گذاشت. در مناطق شرقی نپال نیز برخی جوانان پر شور و انقلابی با قیام علیه رویزیونیسم که ریشه عمیقی در حزب دوانده بود، تحت استراتژی جنگ درازمدت خلق به انجام عملیات مسلحانه پرداختند و اعلان مبارزه مسلحانه کردند. علیرغم کمبودهای جدی که نتیجه افکار مکانیکی خرده بورژوائی و ماجراجوئی «چپ» بود، این عملیات مسلحانه یک شورشی تاریخی به حساب می آمد و به نگرانی و اضطراب در بین رویزیونیستهای جنبش کمونیستی نپال و ساختار دولتی فئودالی شاه دامن زد. حداقلش این بود که مسئله مبارزه مسلحانه به بحث عظیمی در جنبش کمونیستی تبدیل شد. مبارزه «جاهاپا» نقش مهمی در تشدید مبارزه

بین انقلابیون و اپورتونیستهائی بازی کرد که تازه از بین جریانات شبه رفرمیستی سر بلند کرده و خط رفرمیستی را دنبال می کردند. بحث بر سر قبول یا عدم قبول خط مبارزه مسلحانه در کنگره چهارم در گرفت و «پوشپا لعل»، «مانموهان»، «روهیت» و بقیه گروه ها هر کدام جایگاه خود را به روش خویش معین کردند.

اکثر رهبران رفرمیست این گروه ها با پذیرش لفظی ضرورت مبارزه مسلحانه و موکول کردن آن به آینده ای نامعلوم، در بین بخش بزرگی از نیروهای انقلابی چپ توهم پراکنی کردند. این در حالی بود که آنها به حملات آشتی ناپذیر خویش علیه شعله انقلاب که آن زمان با عملیات مسلحانه برافروخته شده بود، بی وقفه ادامه دادند. سردمدار این حملات زشت، گروه کنگره چهارم به رهبری «موهان بیکرام» بود. این فرد به خاطر حملات مخربی که به انقلابیون چپ «جاهاپا» کرد، و با صحه گذاشتن بر ریاست یک مرتد سلطنت طلب به نام «من موهان آدهیکاری» در هسته مرکزی حزب، بدنام شد. ماهیت رویزیونیستی «موهان بیکرام» کماکان تغییر نکرده است. برای مثال امروز می بینیم که او «حزب متحده (م . ل)» که آشکارا فاسد و مرتجع شده و عملا حملات خصمانه ای به حزب ما می کند را یک نیروی مردمی می داند.

شورش «جاهاپا» به علت سرکوب شدید توسط نیروهای ارتجاعی و حملات وحشیانه از طرف شبه رفرمیستهای مشهور، و عمدتا بخاطر رهبری خرده بورژوائی، عقاید مکانیکی و ماجراجویانه «چپ» نتوانست به سطح جنگ خلق تکامل یابد. امروز می بینیم که این رهبران بواسطه نفوذ نیروهای نامتجانس گروه های مختلف در شورش «جاهاپا»، و فساد تدریجی و در غلتیدن خودشان به دامان رویزیونیسم راست، آن چنان سقوط کرده اند که سر از وزارتخانه ارتجاعی شاه در آورده اند. با وجود این، پروسه تکوین یک روند انقلابی از طریق اصلاح اشتباهات گذشته کماکان ادامه دارد. برخی از رهبران آن دوره، امروز نیز علیرغم گذراندن سال های طولانی اسارت و شکنجه و جهت گم کردگی، همچنان پرچم شورش علیه رفرمیسم و ارتجاع را به اهتزاز در آورده اند.

به خاطر وضعیت ملی و بین المللی آن روز و تاثیرات مبارزه «جاهاپا»، بحث و مبارزه درونی در کنگــــره چهارم بر سر مسئله شعارهای سیاسی و خط مبارزه مسلحانه بالا گرفت. رفیق «آزاد»، جانباخته فراموش ناشدنی ما نیز علیرغم ناروشنی تئوریک . سیاسی در مورد مبارزه مسلحانه، در این بحث شرکت جست. سرانجام نیروهای انقلابی راستین درون حزب، پس از یک مبارزه طولانی و پیچیده توانستند حزب را از شر «موهان بیکرام» و «نیرمال لاما» که شبه رفرمیسم را نمایندگی می کردند، رها کنند. آنها شعارهای انقلابی مربوط به کسب قدرت سیاسی و اجتناب ناپذیر بودن جنگ درازمدت خلق را جا انداختند. اکنون حزب از طریق جذب تمام فعالیتهای انقلابی گذشته در جنبش کمونیستی نپال (منجمله مبارزه «جاهاپا») موفق به ساختن و پرداختن بدیل انقلابی در کشور شده است. کنگره اتحاد حزب، درک روشنی از این امر تدوین کرد. در این مقطع از تاریخ باید به روشنی اعلام کنیم که آنچه ما به درستی در عرصه تئوری به مثابه شعارهای عمومی سیاسی و راه پیش پا فرموله کرده ایم را باید جامه عمل بپوشانیم. این حرف را باید اعلام کنیم زیرا سوای پیچیدگیهائی که در اوضاع و مبارزه درونی ما وجود دارد، حزب هنوز باید خود را از بیماری خرده بورژوائی «انقلاب در حرف، و اپورتونیسم در عمل» برهاند. ضروری است که نقشه ای مشخص را با وظیفه آغاز مبارزه مسلحانه به اجراء گذاریم و بدین شکل دست به انتقاد از خود بزنیم.

ماهیت، آماج و نیروی محرکه مبارزه مسلحانه در نپال

حزب ما بنا بر رهنمودهای تئوریک مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم و خصوصیات کلی جامعه نپال، استراتژی سیاسی انجام انقلاب دمکراتیک نوین و برقراری دیکتاتوری دمکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا را بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان و علیه فئودالیسم و امپریالیسم فرموله کرده است. هدف درازمدت حزب حرکت بسوی انقلاب سوسیالیستی بعد از انجام پیروزمند انقلاب دمکراتیک نوین (که خود جزء لاینفکی از انقلاب جهانی سوسیالیستی پرولتری به حساب می آید) و رسیدن به کمونیسم است که از طریق انقلابات فرهنگی بر مبنای تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا حاصل خواهد شد. روشن است که این هدف استراتژیک، ماهیت و جهت گیری مبارزه مسلحانه در نپال را رقم خواهد زد و هدایت خواهد کرد. از این رو ماهیـــــت و جهت گیری مبارزه مسلحانه در نپال توسط کنگره سراسری اتحاد حزب به وضوح روشن شده است: «خط جنگ درازمدت خلق بر مبنای استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات.»

آماج مبارزه مسلحانه

هدف مبارزه مسلحانه حل تضادهای بنیادینی است که بین فئودالیسم و خلق نپال، امپریالیسم (عمدتا توسعه طلبی هند) و خلق نپال، سرمایه داری کمپرادور و بوروکرات و خلق نپال وجود دارد. هدف فوری این مبارزه، حل تضاد بین خلق نپال و ارتجاع بومی است که متشکل از طبقات فئودال و سرمایه داران کمپرادور و بوروکرات تحت الحمایه توسعه طلبان هند می باشد. از این رو، روشن است که یک آماج مبارزه مسلحانه، مصادره اراضی فئودال ها و مالکان ارضی و توزیع آن در بین دهقانان بی زمین و فقیر بر مبنای تئوری زمین از آن کشتگر است؛ برای این کار خود فئودال ها و مالکان ارضی نیز مورد حمله قرار می گیرند. آماج دوم، قطع ریشه استثمار امپریالیستی است. این استثمار از دو طریق به پیش می رود: پروژه های صنعتی و بانکی و غیره که در دست سرمایه داران کمپرادور و بوروکرات است؛ و پروژه هائی که بوسیله سازمان های حکومتی و غیر حکومتی اداره می شود.

از این رو روشن است که فئودال ها، مالکان ارضی، سرمایه داران کمپرادور و بوروکرات آماج مبارزه مسلحانه خواهند بود.

نیروی محرکه

الف . پرولتاریا: نیروی محرکه اساسی انقلاب دمکراتیک نوین است. اگر چه شمار کارگران پرولتر در صنایع مدرن و کارخانجات در نپال کم است ولی در حال فزونی است. این طبقه علیرغم قلیل العده بودن و بیگانگی کاملش با پروسه ها و نیروهای تولیدی مدرن، انقلابی ترین طبقه جامعه است. برای موفقیت انقلاب دمکراتیک نوین، این طبقه وظیفه تاریخی شناخت و رهبری سایر طبقات متحد خود را بر دوش دارد.

ب . کارگران کشاورزی، کارگران غیر آزاد، دهقانان بی زمین، باربران و دهقانان فقیر، و در مورد ما در شهرها، گاری کشان، ریکشا کشان، کارگران موقت، رانندگان تاکسی، و کارگران حمل و نقل و هتل ها و غیره، قابل اتکاء ترینند. اینان

بخش بزرگی از اهالی را تشکیل می دهند و نیروی محرکه عمده انقلاب دمکراتیک نوین هستند. (در اینجا منظور از «دهقانان فقیر» عموما آن دهقانانی هستند که قطعه زمینشان به تنهائی کفاف معاش آنها را نمی دهد.)

پ . دهقانان میانه حال: اینها کسانی هستند که تمام سال به روی زمین خود به کاری طاقت فرسا می پردازند اما باز هم اموراتشان به سختی می گذرد؛ و نیز کسانی که قطعه زمین دیگری را اجاره می کنند یا به صورت سهم بری بر آن کار می کنند. تعداد این دسته از دهقانان در مناطق مرتفع نپال از بقیه طبقات بیشتر است. برای انقلاب دمکراتیک، این طبقه نیروی محرکه مهمی است.

ت . دهقانان مرفه: اینها کسانی هستند که درآمد خوبی از زمینشان دارند؛ با اینکه خود در مزرعه کار می کنند، قادرند یکی دو نفر کارگر هم استخدام کنند. بنابراین بخشی از درآمدشان از طریق استثمار انباشت می شود. این طبقه، متحد دو دل انقلاب دمکراتیک نوین محسوب می شود.

ث . طبقه خرده بورژوا: در این طبقه، معلمان دبستانها و دبیرستان ها، دانشجویان، پزشکان، مهندسین، وکلا، کارمندان جزء ادارات، کسبه خرد شهری؛ تجار خرده فروش، پیشه وران و غیره را داریم. این طبقه به علت ماهیت و شرایط پروسه تولیدی که در آن درگیر است، متزلزل است. با وجود این، طبقه خرده بورژوا می تواند نقش کمکی مهمی برای انقلاب دمکراتیک نوین بازی کند. امروز دور نگهداشتن این طبقه از انقلاب، کانون توجه امپریالیستها و نیروهای ارتجاعی است.

ج . بورژوازی ملی: اگر چه بورژوازی ملی در نپال نقش مستقلی ندارد، اما به کندی در حال شکل گرفتن است. این نوع از سرمایه داران که در صنایع دستی کوچک و صنایع مدرن و تجارت درگیرند، از یک طرف رویای انباشت ثروت از طریق استثمار کارگران را در سر می پرورانند؛ و از طرف دیگر توسط سرمایه داران کمپرادور و بوروکرات انحصارگر پس زده می شوند. به همین علت، آنها در برخورد به انقلاب، خصلت متضادی را به نمایش می گذارند. این طبقه که عادت دارد بر مبنای اوضاع رنگ عوض کند، متحد متزلزل انقلاب خواهد بود.

روشن است که مبارزه مسلحانه در نپال باید استراتژی و مولفه های خویش را با در نظر گرفتن وضعیت عمومی فوق الذکر و خصلت دشمن و نیروهای محرکه انقلاب دمکراتیک نوین فرموله کند.

مسئله استراتژی و تاکتیک
مبارزه مسلحانه در نپال

در عصر کنونی که عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری است، دشمن طبقاتی انواع و اقسام استراتژیهای توطئه آمیز را به کار می گیرد تا از انقلاب در کشورهائی مثل کشور ما جلوگیری کند. در بررسی استراتژیهای دشمن، ما باید حواسمان را به نکات زیر جلب کنیم. زیرا بدون درک استراتژی دشمن نمی توانیم به استراتژی صحیحی دست یابیم:

۱) از آنجا که دشمن در حال حاضر رسانه های سراسر جهان را در انحصار خود دارد، کارزار اشاعه دروغ را با تبلیغات عامدانه در مورد «تروریسم»، «سقوط سوسیالیسم»، و «برتری و موفقیت» سرمایه داری به راه انداخته است. دشمن بدین طریق می کوشد با اجرای استراتژی جنگ روانی، مردم را بی روحیه کند.

۲) دشمن یک جنگ فرهنگی کثیف را از طریق اشاعه فرهنگ و ادبیات پست و مبتذل بر پا داشته تا روحیه و اندیشه خلق را به قهقرا بکشاند.

۳) همه نیروهای امپریالیستی و طبقات ارتجاعی حاکم در یکایک کشورها، کارزاری استراتژیک را برای نفوذ در احزاب انقلابی به پیش می برند. آنها این کار را با گسترش شبکه جاسوسان آزموده و مجهز به وسائل پیشرفته انجام می دهند. هدف آن است که این جاسوسان نفوذی به جمع آوری اطلاعات پرداخته، درون حزب توهم ایجاد کرده، دست به خرابکاری بزنند؛ رهبران یا فعالین انقلابی راستین را اسیر کنند یا به قتل برسانند.

۴) آنها اشکال جدیدی از رفرم و دمکراسی اختراع می کنند تا مردم را از نظر سیاسی گیج کنند.

۵) در چارچوب استراتژی جلوگیری از انقلاب در کشورهائی مثل کشور ما، شبکه سازمانهای غیر حکومتی .N.G.O گسترش یافته است. با این کار می خواهند برخی افراد تحصیلکرده طبقه میانی را درگیر کنند تا از سقوط آنان به رده های پایینتر اجتماعی جلوگیری کرده، و مردم را به دام یک سراب حقیر رفرمیستی اندازند.

۶) آنها جوانان بیکار را تشویق می کنند که در گوشه و کنار جهان پراکنده شوند و در هند، سرگردان به دنبال کار بگردند. این جوانان را به مشابه سربازان مزدور در ارتشهای خارجی به کار می گیرند.

۷) امپریالیستها پس از اینکه با شعارهای فریبنده وارد مناطق روستائی می شوند، از طریق اشاعه مذهب و با استفاده از وسایل دیگر، ذهن مردم را آلوده می کنند.

۸) علیرغم همه اینها و دامهای بیشمار دیگر، اگر جنبش انقلابی سر بلند کند آنگاه ارتش دائمی قدرتمندشان را به کار می گیرند و یک کارزار کشتار فجیع به راه می اندازند. خلاصه اینکه، در عصر حاضر استراتژی دشمن خلق، جنگ تمام عیار است.

در چنین وضعیتی، استراتژی یک حزب انقلابی که خواهان برپائی مبارزه مسلحانه برای انجام انقلاب است، به وضوح باید بر یک جنگ تمام عیار استوار باشد. برای ما ضروری است که از طریق متحد کردن مردم در تمامی عرصه های حیات ملی و بین المللی، استراتژی و تاکتیکهای «زدی ضربتی، ضربتی نوش کن» را علیه نیروهای امپریالیستی و مرتجعین اتخاذ کنیم. سلاح ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم که موفقیت خود در امر نابودی دشمن را به اثبات رسانده، سلاح شکست ناپذیر پرولتاریاست. در پرتو این نکات، باید استراتژی و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نپال با تمرکز بروی وضعیت کلی دشمنان و خصوصیات جغرافیائی و اجتماعی نپال تعیین شود.

۱) نپال کشوری است که به دریا راه ندارد و از سه طرف توسط هند توسعه طلب، و از شمال توسط چین رفرمیست محاصره شده است. اگر چه نپال کشور کوچکی است اما غیر از ۱۷ درصد اراضی مسطح در ترائی، بقیه کشور از لحاظ جغرافیائی مملو از ارتفاعات دور از دسترس و کوه های هیمالایا است که آب و هوائی متنوع دارد و محل سکونت اقوام رنگارنگ با فرهنگها و زبانهای مختلف است.

۲) در نپال از دیرباز یک دولت مرکزی مرتجع مجهز به یک ارتش دائمی مدرن و قوی و بوروکراسی وجود داشته است. دستگاه دولتی بویژه در شهرها متمرکز است. دشمنان مردم نپال فقط دشمنان داخلی نیستند؛ بلکه امپریالیستها و به ویژه توسعه طلبان هند نیز دشمن محسوب می شوند.

۳) توسعه اقتصادی و سیاسی نپال ناموزون بوده است. نپال عمدتا روستائی

است و دهقانان استثمار شده که ۹۰ درصد کل جمعیت را تشکیل می دهند در دهات پراکنده اند. پروسه شهرنشینی در حال پیشرفت است؛ اما باید بگوییم که هنوز محدود است.

۴) دهقانان و دیگر اقشار توده ها سالیان سال درگیر اشکال مختلف مبارزات محلی و سراسری بوده اند. کمونیسم در بین مردم، جاذبه بسیار دارد. اما نفوذ رفرمیسم و رویزیونیسم راست هم قوی است. این نیز واقعیتی است که تا به حال در نپال، تجربه مبارزه مسلحانه تحت رهبری مستقیم حزب کمونیست وجود نداشته است.

۵) طبقه حاکمه ارتجاعی در نپال نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره، یعنی در جامعه ای که نظام قرون وسطائی سلطنتی وجود دارد، گرفتار یک بحران شدید است. این بحران به شکل یک بحران جدی سیاسی نیز جلوه گر شده است.

۶) بخش بزرگی از مردم نپال در جستجوی کار در سایر کشورها پراکنده شده اند. آنها عمدتا برای کار در ارتش و یافتن مشاغل دیگر به هند می روند.

از طریق خصوصیات بالاست که می توان جهت گیری، سیاستها و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نپال را تشخیص داد. از خصوصیت اول می توان فهمید که برای دامن زدن به جنگ در نپال، نه منطقه وسیعی وجود دارد نه امکان استفاده از دریا؛ نه جنگل وسیعی در کار است نه امکان گرفتن کمک مستقیم یا حمایت هیچیک از کشورهای همسایه. با وجود این، موقعیت جغرافیائی برای پیشبرد جنگ پارتیزانی در پیوند مستقیم با مردم، بسیار مساعد است. و به دلیل مبارزه ای که توسط اکثریت ملیت ها علیه ستم ملی جریان دارد، پایه توده ای خوبی برای جنگ پارتیزانی فراهم خواهد شد. خصوصیت دوم نشان می دهد که شرایط برخورد نظامی بر سر قدرت سیاسی بین دشمنان ما وجود ندارد؛ بنابراین نیروی نظامی خلق نمی تواند روی چنین برخوردهائی برای تسخیر یک منطقه مشخص حساب باز کند. این امر به روشنی گواهی می دهد که جنگ مسلحانه در نپال نمی تواند در آغاز شکل جنگ رو در رو یا موضعی علیه دشمن به خود بگیرد. توسعه توان نظامی خلق از طریق حملات گام به گام به نقاط ضعف دشمن و تضعیفش توسط حملات پارتیزانی در مناطقی که از نظر خلق مساعد به حساب می آید، کاری ضروری است. وقتی خصوصیت اول و دوم را با هم در نظر بگیریم می توانیم تشخیص دهیم که در نپال نیز امکان استقرار و بقاء با اتکاء به نیروی خود در مناطق معینی نظیر کوهستان «جین گان» در چین وجود دارد؛ و از این نقاط می توان جنگ را توسعه داد. خصوصیت سوم امکان آغاز جنگهای پارتیزانی در مناطق مختلف کشور و توسعه آنها را نشان می دهد؛ این امر با تمرکز در مناطق روستائی، اتکاء بر دهقانان و اتحاد با آنان، و در نظر گرفتن انقلاب دهقانی بعنوان ستون فقرات جنگ، امکانپذیر است. خصوصیت چهارم به روشنی نشانگر آنست که اگر رویزیونیستهای راست، درست و حسابی افشاء شوند و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه با هشیاری به اجراء درآیند، حمایت توده ها افزایش خواهد یافت. خصوصیت پنجم اشاره به این دارد که روند توسعه مبارزه مسلحانه برای برقراری قدرت انقلابی خلق به مثابه یک بدیل، بیش از پیش شتاب می یابد و الهامبخش عملیات جسورانه برای کسب پیروزی می شود. خصوصیت ششم نشانگر ضرورت بسیج نپالی هائی است که در کشورهای خارجی کار می کنند. این کار باید عمدتا در بین کسانی که در هند کار می کنند انجام گیرد. باید در بین آنها کار سیاسی کرد و از محل اقامت آنها جهت تامین هر آنچه برای موفقیت جنگ مسلحانه در نپال ضروری است، استفاده نمود.

سنتز تمام این خصوصیت ها به وضوح نشان می دهد که مبارزه مسلحانه در نپال به هیچ وجه نمی تواند سریعا به سطح یک قیام شهری جهش کند و دشمن را شکست دهد. اما این امکان کاملا وجود دارد که از طریق تکامل سیستماتیک مبارزه مسلحانه در نپال بالاخره دشمن نابود شود. پس به روشنی می توان نتیجه گرفت که مبارزه مسلحانه در نپال ضرورتا باید استراتژی جنگ درازمدت خلق مبتنی بر محاصره شهرها از طریق دهات را اتخاذ کند. این نیز روشن است که فقط پس از توجه عمیق به خصوصیات کشور می توان چنین راهی را طی کرد.

اصول اساسی این راه به قرار زیر است: درک عمیق این حقیقت که جنگ خلق، جنگ توده هاست. این جنگ فقط می تواند با تکیه بر توده ها و عمدتا بر دهقانان تکوین یابد؛ و توده ها سازندگان تاریخند. تشخیص نیاز و اهمیت سه مرحله استراتژیک دفاع، تعادل و تعرض در جنگ خلق و بر این مبنا، ترسیم نقشه ها بر پایه تشخیص نقش استراتژیکی که جنگ پارتیزانی به مثابه شکل عمده جنگ در مرحله آغازین دفاع استراتژیک بازی می کند. درک اهمیت تکامل جنگ پارتیزانی به جنگ موضعی و ایجاد مناطق پایگاهی جهت تسخیر قدرت مرکزی. و مهمتر از همه اینها، اجرای رهنمودهای ایدئولوژیک مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در زمینه برقراری رهبری حزب بر ارتش. به هیچ قیمتی نباید اجازه داد وضعی به وجود آید که سلاح، حزب را کنترل کند. با بکاربست اصول استراتژیک جنگ درازمدت خلق و پرهیز از اشتباه است که می توان قوانین جنگ خلق نپال را کشف کرد. مهم است این حقیقت را به خاطر بسپاریم که قوانین جنگ را فقط با شرکت در جنگ می توان آموخت. استراتژی کلی و هدف تاکتیکی جنگ، حفظ نیروی خود و نابودی نیروی دشمن است. از این رو مهم است که درست از همان مقطع آغاز، در مورد سیاستهای ضروری برای توسعه جنگ خلق روشن باشیم. این امر از طریق درک اوضاع کلی ملی و بین المللی و خصوصیاتی که در بالا ذکر شد، امکانپذیر است.

تا آنجا که به موقعیت خودمان مربوط می شود: به کار در روستا ارجحیت دهید، اما کار در شهر را ول نکنید؛ به کار غیر قانونی ارجحیت دهید، اما کار قانونی را نیز ول نکنید؛ به مناطق استراتژیک خاص ارجحیت دهید، اما کار در ارتباط با جنبش توده ای را نیز ول نکنید؛ به مبارزه طبقاتی در دهات ارجحیت دهید، اما مبارزه سراسری را نیز ول نکنید؛ به عملیات پارتیزانی ارجحیت دهید، اما افشاگری سیاسی و تبلیغ را نیز ول نکنید؛ به کار تبلیغی درون کشور ارجحیت دهید، اما تبلیغات جهانی را نیز ول نکنید؛ به ساختن ارتش ارجحیت دهید، اما ساختن تشکیلات جبهه ای را ول نکنید؛ به اتکاء کردن به تشکیلات و نیروی خود ارجحیت دهید، اما شکل دهی به اتحاد عمل را فراموش نکنید؛ از عرصه بین المللی پشتیبانی و کمک بگیرید. فقط با بکارگیری دقیق این سیاستهاست که مبارزه مسلحانه می تواند آغاز شود، پایدار بماند و توسعه یابد. در اوضاع کنونی نه با یکجانبه بودن می توان این کار را به

پیش برد، و نه با تاکید یکسان به روی تمام جوانب. با چنین دیدگاهی است که می توان جنگ خلق را به صورت یک جنگ تمام عیار به پیش برد.

توسعه موفقیت آمیز جنگ خلق در نپال با جهت گیری زیر رقم می خورد: از طریق عملیات غیر متمرکز بر مبنای سیاست مرکزی، از طریق پیشبرد عملیات در نقاط دور از دسترس دشمن و اختصاص نیروی بزرگ در مقابل نیروهای کوچک برای کسب پیروزی سریع، از طریق بکارگیری تاکتیکهای جنگ و گریز، از طریق پیشبرد عملیات پارتیزانی بر پایه نقشه متمرکز برای نقاط مختلف کشور و نیز توجه خاص به مناطق استراتژیک مشخص. و همانگونه که مائو می گوید از طریق سازماندهی و بسیج توده ها به حداکثر تعداد ممکن، سرعت ممکن و کیفیت ممکن؛ و قرار دادن مسئله کسب قدرت سیاسی در مرکز کار.

برخی مسائل مهم در ارتباط با آغاز مبارزه مسلحانه

چگونه می توان حزبی چون حزب ما را که علیرغم اوضاع عینی مساعد، پایه توده ای مناسب و رو به افزایش، و خط سیاسی روشن، مدت مدیدی است به فعالیتهای رفرمیستی و پارلمانی عادت کرده، به حزبی معتقد به مبارزه مسلحانه متحول کرد؟ آیا این تحول به شکل تدریجی و از طریق مطالعه و تربیت و مبارزه رفرمیستی و مبارزات محدود مقاومت جویانه میسر است؟ یا اینکه چنین کاری مستلزم یک جهش، گسست از گذشته، برداشتن یک گام قطعی یا یک یورش عظیم است؟ آیا حزب ما قادر خواهد بود آرام و بی دردسر وارد مبارزه مسلحانه شود بی آنکه صدمه ای به ساختار اساسی تشکل طبقاتی وارد آید؟ پس از شروع جنگ پارتیزانی چه نتایجی ببار خواهد آمد و پروسه تکاملیش چگونه خواهد بود؟ در این ارتباط، دیالکتیک مارکسیستی و تجربه جنبش بین المللی کمونیستی و تجربه خود ما نشانگر چیست؟ بدون پاسخ روشن در مورد این سئوالات ما نمی توانیم جنگ پارتیزانی را آغاز کنیم.

مارکسیسم فلسفه مبارزه است. قانون تکامل از نقطه نظر دیالکتیک مارکسیستی این است که هر پروسه تکاملی در طبیعت، جامعه و تفکر بشری، از دل مبارزه اضداد تکوین می یابد و نتیجه آشکار آن به شکل یک جهش بروز می کند. تفکراتی که انواع پروسه های تکاملی را مانند یک عمل ساده جمع و تفریق و تکامل تدریجی در نظر می گیرند باید توسط مارکسیستها به مثابه تدریج گرائی بورژوائی افشاء شوند. روشن است که تحول یک پروسه به پروسه ای دیگر نه به صورت تدریجی بلکه از طریق جهشها، از طریق تغییر کیفی و انقلاب انجام می شود.

در این ارتباط، لنین می گوید که تکامل به معنای مبارزه اضداد است؛ اساسا دو دیدگاه از تکامل وجود دارد، تکامل به شکل زیاد و کم شدن و تکامل به صورت وحدت اضداد. مائو نظری را که به تکامل به صورت زیاد و کم شدن و یا به صورت تکرار می نگرد، تدریج گرائی عامیانه نامید و در مقابل این نظر گفت که تکامل نتیجه اجتناب ناپذیر مبارزه اضداد است، یک تغییر کیفی ـ یا جهش ـ است. او این نکته را به صورت وحدت ـ مبارزه ـ تغییر فرموله کرد.

مائو در زمینه تئوری شناخت، تئوری دو جهش را ارائه داد: جهش از شناخت حسی به شناخت تعقلی؛ و از شناخت تعقلی به پراتیک انقلابی. از بین این دو پدیده، مائو جهش از شناخت تعقلی به پراتیک انقلابی را «بینهایت مهم» نامید. در این مورد مائو می گوید: «نقط این جهش ـ جهش اول در کسب شناخت، یا افکار، تئوریها، سیاستها، نقشه ها و مفاهیم که به مثابه انعکاس جهان عینی بیرونی تبلور یافته، درست را از نادرست متمایز می کند. اما فقط این نیست. این را هم نشان می دهد که تنها قصد پرولتاریا از شناخت جهان، تغییر آنست».

بنابراین مائو بر ضرورت و اهمیت جهش در پروسه تحول فکر و عمل تاکید دارد. جهش، تغییر کیفی و انقلاب، تکامل تدریجی نیست؛ بلکه حالت گسست یا حالت تبدیل اضداد به یکدیگر است. مائو در همانجا که می گفت انقلاب، مودب و خوددار و امثالهم نیست، از تغییر کیفی، پروسه آن و غیره هم صحبت کرد.

از اینجا روشن می شود که جوهر دیالکتیک مارکسیستی در این زمینه، تحول فکر به عمل است. بخش آگاه باید نقشه یک جهش را بریزد، نه یک تکامل تدریجی. اگر ما پس از دستیابی به یک نظر مشخص درباره خصلت انقلاب نپال و راه های انجام آن بر مبنای شناخت شرایط عینی تکامل مبارزه طبقاتی در این جامعه و اوضاع بین المللی، همچنان عمل خویش را به شیوه ای تدریج گرایانه یا رفرمیستی ادامه دهیم تنها و تنها درگیر تدریج گرائی عامیانه و رفرمیسم خرده بورژوائی خواهیم بود. این به هیچوجه مارکسیسم انقلابی نیست. تحول تدریجی یک پروسه به پروسه ای دیگر، ناممکن است. برای چنین کاری، یک جهش کیفی ضروری است. در نتیجه فقط از طریق پروسه یورش، جهش و تغییر کیفی است که حزب ما از تشکیلاتی که پس از تکوین اندیشه هایی در مورد مبارزه مسلحانه کماکان آن را آغاز نکرده به یک حزب توانا در رهبری مبارزه مسلحانه متحول خواهد شد. تجربیات قبلی و فعلی جنبش بین المللی کمونیستی گواه این بحث است.

در ضمن باید این را هم روشن کنیم که این جهش باعث تغییری بزرگ در ساختار حزبی نظیر حزب ما خواهد شد؛ یعنی حزبی که در گذشته تحت حاکمیت نمایندگان طبقه خرده بورژوا بوده و به یک سبک کار رفرمیستی عادت کرده است. این تغییر نیز آرام و بی دردسر صورت نخواهد گرفت. به علت پروسه جذب و جدائی اعضاء، تغییر بزرگی در کل ساختار طبقاتی حزب ایجاد خواهد شد. این پروسه در بحبوحه شکستها و پیروزیهای بزرگ شکوفا خواهد شد. در این پروسه، اشتباهات فراوان و نقاط ضعف و کمبودهای حزب آشکار خواهد شد که حزب باید بهایش را با خون بپردازد.

پس از اینکه جنگ پارتیزانی شروع شد، بر حسب قانون جنگ از دل پروسه افت و خیزها، و پیروزیها و شکستها به پیش خواهد رفت. اما توجه به این نکته اهمیت دارد که وقتی پرچم شورش بالا رفت باید عزم کرد و آن را تا آخر راه پایین نیاورد. اگر پرچم شورش بدون چنین عزمی بالا برود معنایش حرکت علیه مردم و علیه تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم خواهد بود.

زمانی که یک حزب کمونیستی با سلاح ایدئولوژیک، خط سیاسی و ابزار پیاده کردن آن ایجاد شده باشد، آنچه باقی مانده و باید حل شود در واقع مسئله آغاز جنگ خلق است. اگر در مورد این مسئله ناروشن باشیم نمی توانیم از شر رفرمیسم خلاص شویم. تاریخ ثابت کرده که مردم در مورد تمام اعمال تاریخی که به خاطر خلق انجام شود، قضاوتی مثبت خواهند داشت؛ بخصوص وقتی که با اعتقاد راسخ به اصل «توده ها سازندگان تاریخند» انجام پذیرد ■

به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد پایه گذاری حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

«باید تاکید کنیم که جنبش ما محصولی از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی است.»
ـ ابراهیم کایپاکایا در «نقد برنامه شفق»

با این حرف، رفیق کایپاکایا بنیانگذار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) به چارچوب و زمینه تاریخی ظهور این حزب اشاره دارد. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) تحت رهبری رفیق کایپاکایا به مثابه بخشی از جنبش نوین بین المللی کمونیستی پایه گذاری شد. این جنبش خود از بطن مبارزه عظیم علیه رویزیونیسم مدرن تحت رهبری رفیق مائوتسه دون در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی زاده شده بود. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) از همان ابتدا بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون (که امروز مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم خوانده می شود) استوار بود.

در سال ۱۹۸۵، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در پیامی به مناسبت دوازدهمین سالگرد قتل جبونانه رفیق کایپاکایا به دست رژیم ارتجاعی ترکیه در سال ۱۹۷۳ چنین نوشت: «تحت رهبری رفیق مائوتسه دون و کاملا ملهم از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که به ابتکار رفیق مائو به راه افتاده بود، انقلابیون سراسر جهان مبارزه جانانه ای را علیه رویزیونیسم در جبهه های ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی آغاز کردند. در بیشتر مواقع، این به معنای گسست از احزاب کهنه رویزیونیستی بود که از مدتها پیش حتی ادعای انقلاب را هم کنار گذاشته بودند؛ این به معنای ایجاد احزاب نوین انقلابی بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بود.» پیام چنین ادامه می دهد: «در ترکیه، این رفیق کایپاکایا بود که این پروسه را در تمامی جوانبش رهبری کرد. او در یک رشته جبهه ها، انتقادی درخشان و خرد کننده از رویزیونیسم به عمل آورد و علاوه بر آن، امر به اجرا گذاشتن این خط سیاسی را رهبری کرد. این کار بویژه با نخستین تلاش جدی برای برپائی یک جنگ خلق واقعی در تاریخ ترکیه رقم خورد.» (به نقل از جهانی برای فتح» شماره ۳ ـ سال ۱۹۸۵)

از زمان پیدایش حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)، مبانی ایدئولوژیک ـ سیاسی پایه گذاری شده توسط رفیق کایپاکایا بارها از جانب نیروهای راستی که از درون یا بیرون حزب سر

بلند کرده اند مورد حمله قرار گرفته است. بعد از کودتای سال ۱۹۷۶ در چین و بحران رشد یابنده در جنبش بین المللی کمونیستی، گرایشات میانه باز در حزب رشد کردند و پایه ایدئولوژیک حزب بویژه این درک که مائو ایدئولوژی ما را به یک مرحله کیفیتا بالاتر، به سومین مرحله تکامل داد، مورد حمله واقع شد. برخی که ادعای «بلشویک» بودن داشتند و سایر مرتدان کوشیدند از اعتبار عظیم رفیق کایپاکایا استفاده کنند. آنها در همان حال که حمله همه جانبه ای را علیه خط ایدئولوژیک و سیاسی کایپاکایا آغاز کرده بودند، با عوامفریبی پرچم دفاع از میراث او را برداشتند.

تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بر محور «بیانیه» این جنبش، که حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) نیز جزئی از این بود، برای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستهای سراسر جهان یک پیروزی بزرگ محسوب می شد. این امر نقطه عطف مهمی را در مسیر مقابله با جنبش بین المللی کمونیستی را رقم زد؛ مبنائی برای فائق آمدن بر روند تجزیه و تلاشی فراهم کرد؛ و شالوده حرکت بسوی وحدت عالیتر و رشد نیروهای انقلابی را ریخت. همانطور که ما در پیام سال ۱۹۸۵ گفتیم: «رفیق کایپاکایا زنده نماند تا پیشرفت و پیروزی عظیم پرولتاریای جهانی که پیدایش «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» معرف آن است را ببیند. این جنبش میراث دار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون است. تشکیل این جنبش ثمره ارزشمند مبارزه پرولتاریا و خلق های ستمدیده سراسر جهان است. تجربه پرولتاریا و خلق های ستمدیده در ترکیه، تجربه مبارزه ابراهیم و ادامه دهندگان راهش، همراه با مبارزات گوشه و کنار جهان در «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (و بعد از سال ۱۹۹۳ در سند زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم! نیز) بازتاب یافته است. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) نیز از امضاء کنندگان این «بیانیه» است... رفقا مهمترین طریق بزرگداشت خاطره رفیق کایپاکایا، پافشاری و پیشرفت در جاده انقلاب است. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، قطب نمائی ضروری است که راه را به ما نشان می دهد. این جهت گیری پایه ای در «بیانیه» تجسم یافته است. با پافشاری بر این راه، با تحکیم اتحاد جهانی پرولتاریا و نیز وحدت گردانهای پرولتری در هر کشور، و با درس آموزی صحیح از موارد مشابه در گذشته، می توانیم پیروزمندانه به پیش رویم!» (جهانی برای فتح، شماره ۳ ـ ۱۹۸۵)

حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) تحت رهبری رفیق کایپاکایا نه فقط از مائو و تکامل ایدئولوژی پرولتری توسط وی دفاع کرد بلکه به افشای بیرحمانه تمامی مدافعان دروغین مائو پرداخت. به افشای کسانی پرداخت که می کوشیدند جوهر انقلابی پرولتری مائو را دور بریزند و از او تصویری توخالی بسازند که فقط به درد فریب دادن توده های انقلابی می خورد. همانطور که «کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در پیامی به مناسبت بیستمین سالگرد جانباختن رفیق کایپاکایا (منتشره در جهانی برای فتح، شماره ۱۹ ـ ۱۹۹۳) تاکید کرده، کایپاکایا فعالیتهای رفرمیستی، قانونی گرایانه و اکونومیستی گروه «شفق» را افشاء کرد. این گروه می کوشید این قبیل فعالیتها را تحت عنوان «کار توده ای انقلابی» به توده ها حقنه کند. رفیق کایپاکایا التقاط گرائی مسموم رویزیونیستی آنها را بیرحمانه برملا کرد و با قاطعیت گفت: «این آقایان گمان می کنند که با تغییر نام می توانند محتوا را عوض کنند.» اظهارات رفیق کایپاکایا در مورد فریبکاری رویزیونیستی، کماکان برای فهم مبارزات سیاسی جاری معتبر است.

حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) تحت رهبری رفیق ابراهیم کایپاکایا بر مبنای ترسیم مرز تمایز دقیق با رویزیونیسم بنیان نهاده شد. شیوه ابراهیم در خرد کردن التقاط گرائی و نشان دادن دقیق و روشن تفاوتهای خط صحیح و ناصحیح، از ایدئولوژی انقلابی نافذ وی نشئت می گرفت. بدون این جهت گیری محکم که بر آموزه های مارکس و لنین و مائوتسه دون استوار بود، حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) نمی توانست بعنوان یک حزب و یک گرایش موجودیت پیدا کند.

برخی نیروها، موضع محکم مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی را دگماتیک و افراطی خوانده اند؛ چنین موضعی را مسخره کرده و آن را مانع و دردسر آفرین معرفی کرده اند. ولی واقعیت این است که هر حزب انقلابی اگر از نظر سیاسی و ایدئولوژیک روشن نباشد، تمامی نقاط قوت خود را از دست خواهد داد؛ یک خط مغشوش و التقاطی، کل حزب را سر در گم خواهد کـــرد؛

خط و عملکرد حزب را در تمامی جبهه های دیگر منجمله در جبهه های تشکیلاتی و نظامی به انحطاط خواهد کشاند؛ برای مسائل پیچیده و تضادهائی که مداوما در پروسه انقلاب ظاهر می شوند، راه ها و پاسخ های اشتباه ارائه خواهد داد. هر حزب انقلابی در تاریخ خود بارها و بارها با چنین مسائل و تضادهائی روبرو می شود. مائوئیسم به ما می آموزد که برای یک خط صحیح و روشن ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی باید مبارزه کنیم. و رفیق کایپاکایا در این جبهه، میراث عظیمی بر جای گذاشته است. این امر برای ساختن و پرداختن یک حزب انقلابی واحد و قدرتمند که در صفوف «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» جای داشته و بتواند جنگ خلق را در ترکیه آغاز کند و گسترش دهد، حائز کمال اهمیت است. برای رهبری توده های ترکیه در کسب رهائی، باید یک خط صحیح سیاسی و ایدئولوژیک، یک حزب انقلابی متحد حول این خط، یک ارتش انقلابی که جنگ خلق را به پیش برد، و یک جبهه متحد انقلابی داشت. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) در مبارزه برای ساختن این سلاح ها می تواند روی کمک «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تا آنجا که در توان دارد، حساب کند.

جنبش ما تجارب پیشرفته ای در این جبهه ها دارد که تمامی مائوئیستهای جهان باید از آن بیاموزند. برای نمونه، تجربه حزب کمونیست پرو و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که هر دو جزئی از این جنبش هستند، نشان می دهد عامل تعیین کننده ای که یک حزب را قادر به آغاز جنگ خلق می کند، بازسازی حزب بر مبنای یک خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح است.

امروز برای پاسخگوئی به گرایشات شکست طلبانه ای که در ترکیه و سراسر جهان بر مشکلات موجود انگشت می گذارند تا انقلاب را غیر ممکن اعلام کنند، باید خوشبینی انقلابی ابراهیم کایپاکایا را داشت. رفیق کایپاکایا نه فقط قادر بود اوضاع مساعد انقلابی را تشخیص دهد، بلکه می توانست خط و عملی را پیش گذارد که نیروی نهفته انقلابی توده ها را آزاد کند.

پرولتاریا و توده های ستمدیده در ترکیه مبارزه و مقاومت قهرمانانه ای را علیه طبقات ارتجاعی کمپرادور و فئودال و دولت آنها که ساخته و پرداخته و تحت الحمایه قدرتهای امپریالیستی است، به پیش می برند. این مرتجعین می خواهند توده ها را سرکوب کنند. بخشی از این کار، پیگرد و شکنجه و قتل کمونیستهای انقلابی است. در عین حال می کوشند با فاسد کردن کمونیستهای انقلابی آنها را از منافع انقلابی توده ها جدا کنند. تلاشهائی که برای تضعیف خط و میراث رفیق کایپاکایا و نیز مبنای ایدئولوژیک و سیاسی حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) و «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» صورت می گیرد تنها می تواند زنجیرهای اسارت را بر گرده توده های ترکیه محکم کند. دفاع از مبارزه توده های تحتانی ترکیه برای کسب رهائی، و دفاع از خط انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی که نماینده منافع سیاسی توده هاست، جدائی ناپذیرند.

بنیانگذاری حزب کمونیست ترکیه(مارکسیست ـ لنینیست) دستاورد عظیمی برای پرولتاریا و توده های ستمدیده در ترکیه و سراسر جهان بود. اطمینان داریم که انقلابیون پرولتر حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) از این دستاورد محافظت کرده و شجاعانه با مشکلات و مصاف های کنونی روبرو می شوند تا قله های رفیعتری را فتح کنند. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در این مبارزه دوشادوش رفقای حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) ایستاده است.

حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) را بر مسیر ترسیم شده توسط رفیق ابراهیم کایپاکایا و با اتحاد مستحکم در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تکامل دهید و تقویت کنید!

حول یک خط صحیح متحد شوید و یک تشکیلات قدرتمند انقلابی بسازید که بتواند جنگ خلق را به مثابه جزئی از انقلاب جهانی بر پا دارد و توسعه دهد!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تقویت کنید!

زنده باد خاطره رفقائی که در نبرد علیه دولت ارتجاعی ترکیه جان باختند!

باشد تا اول ماه سرخ همچون تندر در سراسر جهان طنین افکن شود!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اول ماه مه روزی است که از دیرباز پرولتاریای بین المللی مانیفست سیاسی خویش علیه طبقات امپریالیست و ارتجاعی را با صدای رسا در سراسر جهان اعلام کرده و بر عزم راسخ خویش جهت سرنگونی قهر آمیز حاکمیت ستمگرانه این خون آشامان در هر گوشه از جهان و ایجاد یک جامعه نوین عاری از ستم و استثمار تاکیدی مجدد می نهد. پرولترهای انقلابی در این روز در کوچه و خیابان، محله و کارخانه، و در مناطق پایگاهی مبارزه مسلحانه انقلابی به هم می پیوندند، و بار دیگر بر رسالت تاریخی جهانی خویش تاکید می گذارند. و همه ستمدیدگان را بصفوف مبارزه رهائیبخش و حیاتی فرا می خوانند. در این روز، «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تمامی کمونیستهای انقلابی سراسر جهان را فرا میخواند که این پیام را با تمام قوا و بدون هیچگونه ابهام بگوش همگان برسانند. این پیام با تمامی دیدگاه های رفرمیستی که هر یک بشکلی پرولتاریا و ستمدیدگان را به سازش با استثمار طبقاتی فرا می خوانند، فرق دارد.

در تمامی قاره ها، طبقه ما و سایر طبقات زحمتکش خوراک و ثروت کره ارض را تولید می کنند؛ منابع عظیم در دست طبقات استثمارگر انباشت شده، اما فقر و گرسنگی در میان تولید کنندگان گسترش



تصویر بالا: اول ماه مه ۱۹۹۷ - برلین
شعار روی پرچم چنین است: «امپریالیسم آلمان را در آتش انقلاب بسوزانید!» - کمونیستهای انقلابی آلمان

حدود ۳۰۰۰ نفر در تظاهرات پر شور و رزمنده اول ماه مه که از میدان «اورانین» آغاز شد، شرکت کردند. این روز مصادف با دهمین سالگرد شورش ۱۹۸۷ در محله «کرویتزبرگ» برلین هم بود. شرکت کنندگان در تظاهرات را اکثرا کردها، ترک ها و آلمانی ها تشکیل می دادند و به گروه های سیاسی و جنبش های اجتماعی مختلف تعلق داشتند: فمینیستها، اتونومها، اشغال کنندگان خانه ها، پانک ها، آنارشیست ها، کمونیستها و البته شمار گسترده ای از جوانان پرولتر. یک جنبه مهم این تظاهرات، شرکت گروه ها و عناصر حامی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در یک صف بین المللی مائوئیستی بود. افرادی از ملیت های گوناگون برای پیوستن به این صف، از سوئد و دانمارک، ایتالیا و پرتقال، انگلستان و هلند به برلین آمده بودند.

طبقه حاکمه به طرق مختلف کوشید از برگزاری مراسم انقلابی به مناسبت شورش دهسال پیش جوانان ترک جلوگیری کند. روز اول ماه مه هلیکوپترها بر فراز «کرویتزبرگ» می چرخیدند و هزاران پلیس مثل ارتش اشغالگر به محله ریخته بودند؛ با تجهیزات ضد شورش، ماشین های آب پاش و تانک های سنگر شکن. کارت های هویت را کنترل می کردند تا مردم را بترسانند.

از چند هفته قبل، حکام آلمان یک کارزار بزرگ دروغ و بهتان در مطبوعات به راه انداختند. می گفتند که این تظاهرات را فقط یک گروه خشونت طلب «دگماتیک» رهبری می کند. امیدوار بودند افکار عمومی را برای یک سرکوب جدی آماده ساخته و صحنه سیاسی پیچیده برلین را از آنچه هست مغشوش تر و تفرقه آمیزتر کنند. مسئله شرکت مهاجرانی که از شورش «غیر آلمانی» کرویتزبرگ دفاع می کردند و نیاز به مقابله انقلابی با طبقه حاکمه آلمان را پیش می گذاشتند، موضوع بحث داغ جنبشهای سیاسی بود؛ منجمله جنبشهائی که مستقیما به سیاستهای پارلمانتاریستی مربوط هستند.

بار دیگر فضای زشت حملات راسیستی علیه مهاجران به راه افتاد و تا اول ماه مه به اوج رسید. نمایندگان مجلس وقیحانه از واژه هائی نظیر «اراذل و اوباش» استفاده کردند. آنها به اصطلاح «لومپن پرولتاریای چپ رو» (یعنی انقلابیون میدان اورانین) را در همین رده بندی قرار داده و برای آنها خط و نشان کشیدند.

می یابد. شمار فزاینده ابزار الکترونیکی نمی تواند این واقعیت را پنهان کند که نابرابری هیچگاه در تاریخ جهان تا بدین حد عظیم نبوده است. طبقات حاکمه امپریالیست در مشتی کشورهای ثروتمند سرمایه داری بر کلیه ملل و خلقها در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین سلطه می رانند و همراه با سرمایه داران بزرگ و ملاکان بومی در پی دستیابی به سودهای هر چه بیشتر از قبل خون و عرق زحمتکشان هستند. اگرچه بخشهائی از طبقات میانی در کشورهای در حال توسعه ممکنست از رفاه زودگذری برخوردار باشند، بقیه آنها بدون تعارف به اعماق جامعه رانده می شوند. حتی در دژهای امپریالیسم، میلیونها نفر فاقد ملزومات اساسی زندگی اند و میلیونها نفر دیگر شاهد کاهش سطح معیشت خویشند. در کشورهای بلوک شرق سابق، همان قشر ممتاز حاکم قدیمی (نظیر یلتسین) اعتقاد پوچ گذشته اش به «کمونیسم» (در واقع

رویزیونیسم) را کنار نهاد. آنها یونیفورم عوض کردند؛ اما روح سرمایه دارانه خویش را حفظ کرده و به «دمکراتهای طرفدار بازار» تبدیل شدند. آنها جیب خود را با ثروتهای باور نکردنی پر کردند؛ در حالیکه دهها میلیون نفر از کارخانه و مزارع به بیرون پرتاب شدند.

پیشرفتهای عظیم تکنولوژیک بر شالوده کار پرولتاریا و دانش انباشت شده نوع بشر حاصل گشته است. اما این پیشرفتها در دست امپریالیستها به «ثروت فکری» خصوصی تبدیل شده و بعنوان حلقه دیگری از نظام بردگی مدرن آنها مورد استفاده قرار گرفته است. سرمایه داران هر پیشرفت تکنولوژیک را به دهشتی آدمخوار تبدیل می کنند و مردم را از عرصه های کار به خیابانها می رانند. آنها ثروت بیشتری را از ملل تحت ستم بیرون می کشند و شکاف بین کشورهای عقب مانده و غنی را افزایش می دهند.

این همه مسئله نیست. جنگ سرد بین امپریالیستهای غربی و رقبای آنها در بلوک شرق پایان یافته است. اما پس لرزه های رقابت ددمنشانه آنها برای سلطه بر جهان هنوز از توده ها قربانی می گیرد. در حالیکه فروریختن ساختار جنگ سرد کماکان باعث بی ثباتی و رنج توده ها در بسیاری کشورهای آفریقا و اروپا شرقی می شود، رقابت شدت یافته جدید بین قدرتهای امپریالیستی غرب بر زخمها نمک می پاشد. امپریالیسم بصورت غیر مستقیم و اغلب مستقیم مسئول کشتار و لطمات دهشتناک انسانی در رواندا، افغانستان، بوسنی و سایر نقاط است. اما امپریالیستها از این اوضاع بعنوان توجیهی برای اعزام ارتشهای ارتجاعی خود و استفاده از قهر ارتجاعی جهت برقراری نظم و باصطلاح حقوق بشر استفاده می کنند (برای آنها مهمترین حق، «حق» استثمار توده هاست.) عملیات امپریالیستها با هدف نجات کردها از چنگ صدام حسین، یا مسلمانان بوسنیائی از شر متجاوزان و قاتلان فاشیست صرب، یا توتسی ها از دست جنگ سالاران هوتو انجام نمیشود. هم و غم آنها فقط جلوگیری از فروریختن امپراتوری های لرزانشان است. آنها تفنگهایشان را برای سلطه گری و استثمار توده های ستمدیده بکار می گیرند. یکایک مرتجعین کهنه کار در کشورهای تحت ستم منجمله موبوتو در زئیر که اینک به روغن سوزی افتاده، دهها سال نوکر وفادار اینان بوده اند. هر دار و دسته جلاد از آفریقا گرفته تا افغانستان از کمک مالی، تسلیحاتی و مشاورت سیاسی امپریالیستهای آمریکائی، اروپائی (فرانسه و آلمان و بلژیک و غیره) یا روسی، جداگانه یا بهمراه هم، برخوردار شده اند. نیروهای سیاسی که راه حل بحرانهای بیشمار جهان را از امپریالیستها گدائی می کنند، یا عامدانه در پی پوشاندن حقیقتند و یا خود را فریب می دهند.

اوضاع کنونی جهان و ظهور پیاپی بحران، یک طرح روشن انقلابی که باید شجاعانه و پیگیرانه به اجراء در آید را طلب می کند. اشکال بیشمار ستمگری به مقاومت و اعتراض توده ها در سراسر جهان پا می دهد. اکثریت آنها با تمام وجود خواهان تغییرند. رهبری کردن این توده ها، دور ساختن آنها از بیراهه ها و ایدئولوژیهای پوسیده، و هدایتشان به مسیر رهائیبخش انقلاب پرولتری، مصافی عظیم است که در برابر مائوئیستهای انقلابی سراسر جهان قرار دارد.

تاریخ نشان داده که فقط یک انقلاب پرولتری می تواند قدرت کنترل ذخایر انسانی و سایر منابع را نصیب توده ها سازد و در خدمت ساختمان یک جهان نوین عاری از هر گونه ستمگری قرار دهد. این امر توسط طبقه ما در پیشبرد انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی (۱۹۵۶ ـ ۱۹۱۷) و چین (۱۹۷۶ ـ ۱۹۴۹) قویا بنمایش درآمده بود. این واقعیت که سرمایه داری در آن دو کشور احیاء شد نمی تواند این حقیقت عمیق و واقعیت تاریخی را نفی کند. این تجارب تاریخی نشان داده که پرولتاریا و توده ها با برقراری قدرت خویش توسط ابزار انقلابی، می توانند گامهای عظیمی در راه نابودی مناسبات هزاران ساله ستم و استثمار و ایده های ارتجاعی و پوچی که از این مناسبات بر می خیزد به پیش بردارند. امروز پرولتاریا در هیچ کشوری قدرت دولتی را در دست ندارد، اما همین دستاورد های عظیم تاریخی دقیقا زمینه ای است که ما امروز باید بر آن اتکاء کنیم تا انقلابات پرولتری نوین را در بخشهای گوناگون جهان به پیروزی رسانده و جوامع نوین سوسیالیستی را در سطوحی عالیتر بسازیم. هیچ راه دیگری بسوی رهائی وجود ندارد. این حقیقت را باید بیش از پیش به میان توده های پرولتر برد.

بعلاوه تاریخ، ورشکستگی سایر دیدگاههای مدعی تغییر جهان اعم از تاریک اندیشی مذهبی، ناسیونالیسم، رفرمیسم و «دمکراسی» امپریالیستی را نشان داده است. ما دیده ایم که چگونه نیروهای اسلامی در ایران بلافاصله بعد از سقوط شاه علیه توده ها شمشیر کشیده و انقلابشان را به خون کشاندند. و اینک می بینیم که چگونه نیروهای اسلامی در افغانستان با امپریالیسم آمریکا و سایر قدرتهای ارتجاعی ائتلاف کرده تا توده ها را به بردگی بکشانند. در چند سال اخیر دیده ایم که چگونه پیشبرد اصلاحات بازاری غرب در کشورهای بلوک شرق سابق فقط رنج توده ها را تشدید کرده و دمکراسی جنجالی انتخاباتی حتی ذره ای قدرت نصیب توده ها نکرده است. دیده ایم که چگونه اصلاحات تحت الحمایه امپریالیسم در آفریقای جنوبی فقط به «تعویض نگهبان» نظام ستمگرانه انجامیده و توده های سیاه که اکثریت عظیم را

تشکیل می دهند کماکان رها نشده اند. ما در برابر دیدگان خود می بینیم که چگونه «روند صلح» امپریالیستی در خاورمیانه بر مبنای خیانت به توده های فلسطینی و آمال ملی آنها براه افتاده است. هیچیک از شورشیان سابقی که به «دمکراتهای» هوادار غرب (یا هوادار بازار) تبدیل شده اند نمی توانند ما را به رهائی برسانند. همه این پیامبران دروغین فقط می توانند توده ها را به همان فلاکت سابق هدایت کنند. آن معدود دولتهائی که امروز مطلوب این یا آن قدرت امپریالیستی نیستند نیز منافع سیاسی پرولتاریا را بیان نمی کنند.

در تقابل با همه این دیدگاههای ارتجاعی و رفرمیستی که «بهبود» وضع جهان را موعظه می کنند اما تمایزات اساسی طبقاتی را دست نخورده باقی می گذارند، انقلاباتی قرار دارند که توسط پرولتاریا و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستش به پیش برده شده یا تدارک دیده می شوند. جنگ خلق در پرو تحت رهبری «حزب کمونیست پرو» و در نپال تحت رهبری «حزب کمونیست نپال (مائوئیست)» که هر دو از شرکت کنندگان در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» هستند، به پیش برده می شود. بعلاوه مبارزات مسلحانه انقلابی توسط سایر نیروهای مائوئیست به پیش می رود که نمونه آن را در فیلیپین و هند می بینیم. اگر چه مبارزه انقلابی تحت رهبری احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هنوز مرکز صحنه سیاسی بین المللی را اشغال نکرده اما برجسته ترین تبارز منافع طبقاتی ما محسوب می شود. این مبارزه طلایه دار امواج آتی مبارزه طبقاتی است. جنگ خلق در پرو در مواجهه با حملات پلید رژیم ارتجاعی فوجیموری که تحت الحمایه آمریکا است، به پیش میرود و «حزب کمونیست پرو» استوارانه در برابر خط اپورتونیستی راستی که از درونش سر بلند کرده و تسلیم جنگ خلق را پیشنهاد می کند، ایستاده است. این یک نمونه الهام بخش از عزم و اراده طبقه ما در سطح بین المللی است. برپائی جنگ خلق در نپال توسط توده هائی که در ابتدا غیر مسلح بودند، پژواکی قدرتمند از دیدگاه پرولتاریای بین المللی است که چگونه این جهان را می توان و باید با کارگران و دهقانان آگاه و مسلح دگرگون ساخت. کمونیستهای دروغین (رویزیونیستها) با راه انقلابی مائوئیستها در پرو و نپال بشدت ضدیت ورزیده و به مرتجعین در سرکوب خیزشهای مسلحانه یاری رسانده اند.

همان موقع که امپریالیستها و مرتجعین جهان درباره «مرگ کمونیسم» جنجال براه انداخته بودند، احزاب و سازمانهای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» و سایر نیروهای مائوئیست، مبارزات انقلابی را هدایت کرده و نیرو گرفتند. جنبش ما بطور سازش ناپذیر، یک دیدگاه کمونیستی انقلابی درباره تغییر جهان را اشاعه داده و در جهت کمک به تشکیل احزاب و سازمانهای مائوئیست در هر آنجا که هنوز به وجود نیامده اند و تقویت آنهایی که موجودند، فعالیت کرده است. در جهانی که ساختارهای حاکم در بسیاری کشورها بی ثبات گشته و به لرزه درآمده و توده ها دیگر نمی توانند بشیوه گذشته زندگی کنند، آنچه غالبا فقدانش احساس می شود یک پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست - مائوئیست است که قادر به رهبری مبارزه و هدایت فداکاری توده ها تا کسب پیروزی باشد.

پرولتاریای بین المللی نیاز دارد که صفوف خود را حول یک طرح و برنامه روشن کمونیستی انقلابی متحد کند و یک مرکز بین المللی را برای پیشبرد روند انقلاب جهانی پرولتری بوجود آورد. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بعنوان سنگ بنائی در راه ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تشکیل شده است. در دوران کنونی، فراخوان تاریخی مارکس و انگلس مبنی بر «کارگران جهان متحد شوید!» را بدین طریق می توان و باید تحقق بخشید. فقط چنین مرکزی است که می تواند قدرت جمعی طبقه جهانی ما را گرد آورده تا به روند انقلاب در مقاطع و نقاط کلیدی یاری رساند؛ و همزمان روند کلی انقلاب پرولتری جهانی را به پیش راند. فقط چنین مرکزی می تواند متحدان بالقوه پرولتاریا را بطور بین المللی به هم وصل کرده تا جبهه انقلابی علیه امپریالیسم در جهان شکل بگیرد.

باشد تا این دیدگاه از جهان را هر چه رساتر و سازش ناپذیر تر در کشورهای مختلف ارائه نموده، توده های پرولتر را با این دیدگاه تربیت کرده و در انقلاب رهبری شان نمائیم تا بدین ترتیب کره ارض بر شالوده ای نوین ساخته شود.

زنده باد اول ماه مه سرخ!
زنده باد جنگ خلق در پرو، نپال و سراسر جهان!
مبارزه در راه ایجاد یک انترناسیونال نوین کمونیستی را شتاب بخشیم!
احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست متحد
در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» را بسازیم و تقویت کنیم!
اول ماه مه ۱۹۹۷

کارگران همه کشورها...

بقیه از صفحه ۱۳

عمومی برای جنبش کمونیستی بین المللی آشنا هستیم. از همه اینها نتیجه می شود که باید جسورانه اما با احتیاط، مبارزه برای متحد کردن مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستهای جهان را به پیش ببریم. منافع پرولتاریای بین المللی به چیزی کمتر از این قانع نیست.

«پرولتاریا چیزی برای از دست دادن ندارد، مگر زنجیرهایش را. در عوض جهانی برای فتح دارد. کارگران همه کشورها متحد شوید!»

توضیحات

(۱) به طور مثال طی جنگ ویتنام تحول چشمگیری اتفاق افتاد، و آن حمایت اقشار وسیعی از پرولتاریای آمریکا به ویژه پرولتاریای سیاهپوست از مبارزان رهایی بخش ویتنام بود.

(۲) گرایش کنونی بسوی «گلوبالیزاسیون» (جهانی شدن اقتصاد ـ مترجم) در واقع بیان و نیز حدت یابی هر دو گرایش عصر امپریالیسم است: گرایش به درهم تنیدن هر چه بیشتر جهان و بنابراین تقویت پایه ها و ضرورت انترناسیونالیسم پرولتری و در نتیجه افزایش پایه و ضرورت مبارزات رهائی بخش علیه امپریالیسم.

(۳) موضع خائنانه حزب کار آلبانی و رهبرش «انورخوجه» این مبارزه را پیچیده تر کرد. او با حکام نوین چین متعاقب کودتای دن سیائوپین به مخالفت برخاست. اما نقدش صرفا متوجه «تئوری سه جهان» شد و اساسی ترین مسائل مربوط به مبارزه طبقاتی در چین را (که او کاملا به غلط دریافته بود) از قلم انداخت. او خیلی زود دست به یک حمله اپورتونیستی زشت علیه شخص مائو تسه دون زد. انورخوجه با سودجویی از فقدان یک تشکیلات کمونیستی بین المللی، تلاش کرد آلبانی را به مرکز جنبش کمونیستی بین المللی تبدیل کند.

(۴) کمون پاریس در ۱۸۷۱ نخستین تلاش پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی بود. اما از آنجا که هنوز نابالغ بود تنها ۹۰ روز پایدار ماند.

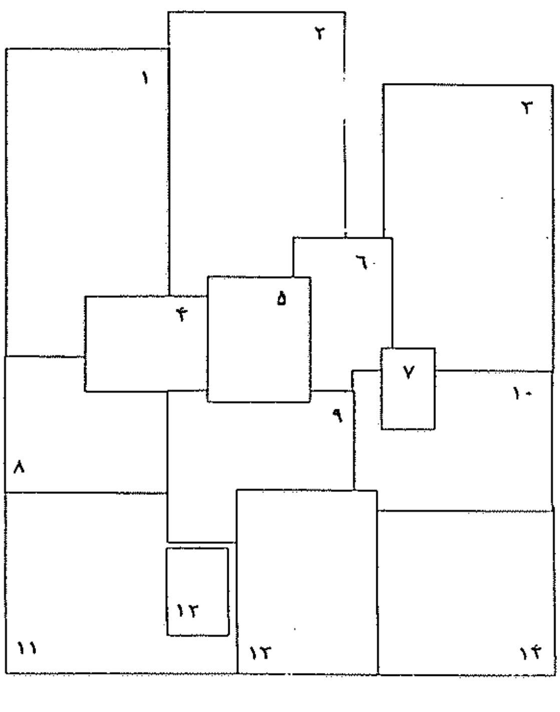
(۵) در حقیقت پس از انقلاب اکتبر تلاشهایی جدی برای انقلاب کردن در اروپا انجام شد. به طور مشخص می توان از این دو مورد نام برد: شورش اسپارتاکوس در آلمان تحت رهبری «کارل لیبکنخت» و «رزا لوگزامبورگ»، و جمهوری کوتاه مدت کارگران در مجارستان تحت رهبری «بلاکون».

(۶) رویزیونیستها همواره سعی کرده اند مبارزه در ویتنام را به عنوان نمونه ای برای اثبات ضرورت «وحدت جنبش کمونیستی بین المللی» علم کنند. منظورشان هم این بوده که مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن کنار نهاده شود. سانتریسم «حزب زحمتکشان ویتنام» حول مسائل اساسی مبارزات آن زمان نیز این موضع را تقویت می کرد. اما در واقع موضع پیگیر جنبش مائونیستی و به ویژه خود چین انقلابی تحت رهبری مائو در حمایت از مبارزات مردم ویتنام بود که مناسب ترین شرایط بیرونی را برای پیشرفت این مبارزه بوجود آورد. منجمله عناصر انقلابی تر در ویتنام را تشویق کرد که مبارزه را تا دست یافتن به یک پیروزی قطعی پیش ببرند.

(۷) در سال ۱۹۹۶ این سمینار در آخرین دقایق دعوت خود از «جهانی برای فتح» را پس گرفت. همین طور در سال ۱۹۹۷ این سمینار دعوت خود از حزب کمونیست انقلابی آمریکا را در آخرین دقایق، به دلیل عضویتش در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»! پس گرفت.

(۸) این کنفرانس توسط تشکیلات جاناشاکتی «حزب کمونیست هند (م‌ل)» در حیدرآباد برگزار شد.

تصاویر روی جلد:
۱) کارگران مسلح در انقلاب اکتبر
۲) سرباز ارتش هشتم پیاده در جریان جنگ خلق در چین
۳) انقلاب فرهنگی در چین
۴) چیان چین و چان چون چیائو در کنگره دهم حزب کمونیست چین ۱۹۷۳
۵) لنین درکنگره ۲ انترناسیونال سوم
۶) یک رزمنده چریک در پرو
۷) بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۸) تظاهرات در چین بعد از مرگ استالین
۹) انگلس در حال رهبری سنگرسازی در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان
۱۰) قیام ناگزالباری
۱۱) کمون پاریس
۱۲) نخستین نسخه مانیفست کمونیست، ۱۸۴۸
۱۳) کارل مارکس
۱۴) زنان در بریگاد بین‌المللی در حال تعلیم نظامی در جنگ داخلی اسپانیا



مائو در قلب حزب...

بقیه از صفحه ۲۷

ما باید این واقعیت را که امپریالیسم آمریکا و طبقات ارتجاعی فیلیپین پهلوان پنبه نیستند، کاملا درک کنیم. انقلاب کردن به معنای این نیست که از مدلهای خارجی راحت ترین مدل کسب قدرت سیاسی را انتخاب کنیم. وگرنه کودتای افسران مترقی ارتش در ولتای علیا (الان بورکینا فاسو) بهترین مدل است. از ۱۹۶۹ ضرورت ایجاب می کرده که جنگ خلق دراز مدت برای انباشت قوا و ایجاد ارگانهای قدرت سیاسی در روستا دامن زده شود. تلاش برای تسریع پروسه تسخیر نهایی شهرها با اتکا به نظریاتی مانند خیزش خودبخودی توده ای و پیروزی سریع نظامی به معنی بردن ماهی در حلقوم کوسه است و شیرجه زدن در شکستها و عقب گردها.

از میانه سالهای ۱۹۷۰ به بعد تب مطالعه تاریخ بلشویکها و آثار لنین برخی از کادرها را گرفت. این به خودی خود چیز خوبی است. ولی بهتر می شد اگر این مطالعه بر بستر مطالعه همه جانبه تئوری هایمان قرار می گرفت. ولی برخی عوامل از این طریق میخواستند مدل بلشویکی (قیام شهری ـ مترجم) را به انقلاب فیلیپین تحمیل کنند و آثار مائو تسه دون را ـ که با شرایط فیلیپین خواناتر است ـ کم اهمیت جلوه دهند. آنها گرایش دور شدن از آموزش تئوریک حزب که برای سطوح پایه ای، متوسط و پیشرفته طراحی شده بودند، را تشویق میکردند.

دانشجویانی که به ظاهر برای لنین و تاریخ بلشویک سینه چاک میکردند، نهایتاً بیش از حد روی مسئله انتخابات در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۶ تمرکز دادند و خود را به دو بخش طرفدار تحریم و طرفدار شرکت در انتخابات تقسیم کردند. از آنجا که دشمن شرکت حزب کمونیست را در انتخابات ممنوع کرده بود، بخش طرفدار تحریم همیشه در بحثهای داخلی پیروز می شد. علیرغم اعتراضات کادرهای حزب به نوع فرمولبندی مسئله و پیشنهادات عملی منتج از آن، مرکزیت حزب چگونگی عملکرد حزب در انتخابات ۱۹۶۹ و ۱۹۷۱ و در رابطه با تشکیلات و ارگانهای ارتجاعی را به طور کامل در نظر نگرفت و اینکه چگونه رفقای ویتنامی در دوران جنگ ویتنام مانورهای انتخاباتی رژیم سایگون را خنثی کردند را مورد نظر قرار نداد.

در اواخر ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ یک دوره مطالعـــاتی تاکتیـــکی در مورد «رهبــــری سیاسی» ترویج یافت که به تاریخ و استراتژی و تاکتیکهای بلشویکها و کتاب لنین متکی بود. هدف این بود که بکاربست نادرست اصول استراتژی تاکتیکی انقلاب بلشویکی در قیام «ادسا» و موقعیت سیاسی بعد از آن قیام تصحیح شود. در عین حال کمیته منطقه ای مانیل ـ ریزال یک دوره مطالعاتی لنینیستی را بین کادرهای رهبری خود ترویج داد. از آنجا عملا هیچ دوره مطالعاتی دیگری در دست گرفته نشد. نتیجه این دوره ها این بود که جایی برای مطالعه عمیقتر تئوری و پراتیک جنگ خلق باقی نماند، جهت گیری شهری تشویق شود و این توسط برخی عوامل برای پیش بردن نظریه قیام گرایی مورد استفاده قرار گرفت.

قبلا در سال ۱۹۸۱، نظریه ای در میان خود رهبری مرکزی بروز کرد مبنی بر اینکه نه انقلاب بلشویک و نه انقلاب چین هیچ کدام در فیلیپین قابل بکار بردن نیست. این گرایش نیز کم بهاء دادن به مطالعه آثار مائو و انحراف از طرح مطالعاتی تئوریک حزب را گسترش داد.

این روند نزولی توسط حملات حزب کمونیست چین به مائو تسه دون در مورد جهش بزرگ به پیش و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری و کم شدن مبارزه جویی حزب چین در جنبش جهانی ضد امپریالیستی، تشدید شد، هرچند که حزب کمونیست چین به مائو در زمینه آموزشهای مربوط به انقلاب دمکراتیک نوین و تحولات سوسیالیستی حمله نکرد. همه این آموزه ها همچنان معتبر هستند و برای جنبش انقلابی فیلیپین روشنگرند.

این حمله دگماتیستی محدود به برنامه آموزش تئوریک حزبمان نشد بلکه وظایف ما در تلاش برای جمعبندی از تجربه غنی خود در جنگ خلق و ارتقاء آن به سطح تئوریک را نیز در بر گرفت. آنها ترجیح دادند که به جای اینکار به عقب برگشته و از یک مثال خارجی و یا بخشی از آن برای معتبر نشان دادن خط غلط خود ـ یعنی خط قیام شهری ـ استفاده کنند و آن خط را بر تجربه زنده پیش برد جنگ خلق در فیلی پین، تحمیل کنند.

هرچند هنوز پیروزی نهایی در مرحله انقلاب دمکراتیک نوین فیلیپین به دست نیامده ولی حزب تجارب بسیاری کسب کرده و امکان مطالعه و ارتقاء شان به سطح تئوریک را بوجود آورده است. حزب اشکال متفاوت نیروهای انقلابی را ایجاد کرده، قدرت سیاسی سرخ را در بخشهای قابل توجهی از سرزمین فیلیپین بوجود آورده است و اسناد مهمی را منتشر کرده است ولی خرده بورژواهای مذبذب حوصله شان از خـــط حزب ســـر میرود و جز تسخیر شهرها چیز دیگری به نظرشان دستاورد بزرگ به حساب نمی آید.

حتی در مرحله کنونی سطح تکامل جنبش انقلابی فیلیپین از سایر جنبشهای انقلابی که در رسانه های بین المللی شناخته شده تر هستند، بالاتر است. شناخته تر بودن آن ها عمدتاً به این خاطر است که اینها (این مبارزات) با اشکال عقب مانده تری از ستم (مثل استعمار علنی و راسیسم) مبارزه می کنند و یا مقام ملی شان توسط قطعنامه های سازمان ملل به رسمیت شناخته شده. ولی آنها که تئوری را با جدیت مطالعه نمی کنند به دستاوردهای انقلاب فیلیپین کم بها داده و به مدلهای خارجیها نه بر پایه پیشرویهای واقعی و پتانسیل انقلاب دو مرحله ای، بلکه صرفاً بر پایه تبلیغاتی که رسانه های گروهی بین المللی در مورد آنها میکنند پربها می دهند....

خط ضد رویزیونیستی

از اوایل سالهای ۱۹۸۵، علاقه به پیشرویهای سریع نظامی، چه از نوع پیروزی سریع نظامی خوزه لاوا و یا تزی که نام «ضد حمله استراتژیک درون دفاع استراتژیک» به آن داده شده بود، به انحراف از خط ضد رویزیونیستی حزب پا داد. گفته می شد «جبهه دمکراتیک ملی» می توانست در اوایل سالهای ۱۹۸۰ همچون سازمان آزادیبخش فلسطین و سایر جنبشهای رهایی بخش، روابطی دوستانه با رژیمها و احزاب رویزیونیستی در قدرت برقرار کند. برخی عوامل می خواستند حتی از روابطی که گروه لاوا پیشاپیش با احزاب رویزیونیست حاکم برقرار کرده بود هم فراتر روند. آنها حتی می خواستند خط ضد رویزیونیستی حزب را کنار بزنند تا بتوانند روابطی «برادرانه» با احزاب رویزیونیست حاکم برقرار کرده و دریافت کمک مادی را برای خود تضمین کنند.

در سال ۱۹۸۴ پیش نویس یک سند سیاسی در مورد اوضاع بین المللی تهیه شده بود که به باند حاکم برژنف ابراز نزدیکی می کرد و بدون دلیل موجه چین را مورد حمله قرار می داد. این در حالی بود که اتحاد شوروی و نوکرانش در گروه لاوا بیش ازپیش به همکاری با رژیم فاشیستی مارکوس مشغول بودند. در سال ۱۹۸۵ این سند در پلنوم کمیته مرکزی خوانده شد. تصمیم کمیته مرکزی این بود که سند باید مورد مطالعه بیشتر قرار بگیرد.

بهر حال این سند توسط دفتر ارتباط بین المللی توزیع و تبلیغ شد؛ تا اینکه در سال ۱۹۸۷ مورد مخالفت واقع شده و در سال ۱۹۸۸ سند جدیدی بجای آن ارائه شد. در سند جدید از اصول صحیح مربوط به روابط

بین دو حزب و اصول بنیادین سوسیالیسم دفاع شده بود. اما با اظهارات گورباچف اعلام توافق شده و همزمان برخی ملاحظات انتقادی نیز به نرمی مطرح شده بود.

بنابراین، حتی بعد از سال ۱۹۸۹ (سقوط رژیم های رویزیونیستی در اروپای شرقی) و کنگره ۲۸ حزب اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۰، و اوت ۱۹۹۱ که کودتا رخ داد و حزب شوروی غیر قانونی اعلام شد، عناصری درون حزب هستند که کماکان بر مبنایْ یک نظریه ساده انگارانه ضد استالینیستی (که استالین را حتی مسئول رژیمها و احزاب رویزیونیست بعد از ۱۹۵٦ می دانند) گورباچف را ستایش می کند. اینها باور نمی کنند که رژیمها و احزاب رویزیونیست حاکم فروپاشیده اند و رهبران (نارهبران) «سرنگون شده شان» و اعوان و انصارشان مشخصاً به کمونیستهای سابق و ضد کمونیست سرمایه گذار تبدیل شده، علناً شیره شرکتهای دولتی را می کشند و ثروت اجتماعی پرولتاریا و خلق را در همکاری با رژیمهای علناً ضد کمونیست خصوصی می کنند. رژیمهایی که پرولتاریا و خلق را مورد ستم قرار داده و استثمار می کنند و کمونیستهای واقعی را سرکوب می کنند.

انتقاد و طرد رویزیونیسم مدرن اجزاء اساسی پایه تئوریک و بازسازی حزب ما هستند. هیچ ارگان رهبری نمی تواند اسناد اساسی کنگره باز سازی را کنار بگذارد، مگر اینکه کنگره نوینی تشکیل شود. و در واقع چرا کسی بخواهد در این دوره انتقاد از رویزیونیسم مدرن یا احیاء سرمایه داری را کنار بگذارد؟ در دوره ای که با احیاء علنی دیکتاتوری طبقاتی در اروپای شرقی و اتحاد شوروی درستی این اصول به اثبات رسیده است نباید ننگی را که به درستی متعلق به گروه رویزیونیست لاوا است به حزب منتقل کرد یا در آن شریک شد. چه در درون و چه در بیرون حزب افراد معدود ولی خوش بیانی موجودند که ایده های قیام گرایانه، پوپولیستی، لیبرالیسم و سوسیال دمکراسی و غیره را قبول کرده اند و با اعمال حیله گرانه، اصول پایه ای حزب را مسخره و بدنام کرده و مورد حمله قرار داده اند. باید از مسئول ترین آنها برای تجلیلی که از آکینو به عنوان قهرمان دمکراسی و بهبود اقتصادی کرده اند جواب خواست و به همان اندازه هم اهمیت داد که از آنها برای ادامه تجلیل از گورباچف به عنوان ایدئولوگ «احیاء سوسیالیسم و دمکراسی» (در واقع احیای سرمایه داری و دیکتاتوری طبقاتی بورژوایی واز هم پاشی اتحاد شوروی) جواب بگیریم.

نتیجه کار تبلیغاتی پر سرو صدای گورباچف عبارت است از نفی کامل مارکسیسم ـ لنینیسم و کل تاریخ بلشویکی، تسریع بازسازی سرمایه داری و در هم ریختن تولید، بلند شدن دیکتاتوری طبقاتی بورژوایی، سر بلند کردن ناسیونالیسم و راه افتادن برخوردهای قومی و جنگ داخلی، سر بلند کردن انواع و اقسام پلیدیها از جمله راسیسم و فاشیسم و جنایت لجام گسیخته.

امپریالیستها و مقلدانشان امیدوارند که پرولترهای انقلابی در فیلیپین با فرو پاشی احزاب و رژیمهای رویزیونیست حاکم سرافکنده و روحیه باخته شوند و مارکسیسم ـ لنینیسم و انقلاب فیلیپین را رها کنند. بگذارید جسورانه بگوییم که صحت تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم به عنوان راهنمای انجام انقلاب دمکراتیک نوین و پایه ریزی اقتصادی سیاسی نظام سوسیالیستی به اثبات رسیده.

مصاف عظیم نوین

در عین حال حزب متوجه است که مشکل مبارزه با رویزیونیسم مدرن و ممانعت از احیاء سرمایه داری و ادامه انقلاب سوسیالیستی واقعی یک مبارزه عظیم نوین در مقابل کار تئوریک و عملی مارکسیست ـ لنینیستی است. بزرگترین خدمت مائو به تئوری مارکسیست ـ لنینیستی عبارت است از شناسایی این مشکل و تلاش او برای حل آن. این تلاش به مدت چند سال موقتاً موفق شد ولی بالاخره شکست خورد. کمون پاریس ۱۸۷۱ بعد از یک پیروزی کوتاه، شکست خورد ولی تئوری انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتری با شکست کمون پاریس بی اعتبار نشد. بعد از ۴٦ سال پس از آن اولین دولت پرولتری به پا خاست.

سی چهل سال طول کشید که در میان بیش از یک میلیارد نفر، سوسیالیسم و دیکتاتوری و بنای اقتصاد سوسیالیستی ساخته شود و ۳۰ سال دیگر طول کشید که رویزیونیسم مدرن به طور مسالمت آمیز رشد کرده و تبدیل به سرمایه داری عریان شود و دیکتاتوری طبقاتی بورژوایی در تعدادی از کشورها به طور کامل احیا شود.

یکی از مزایای انقلاب فیلیپین این است که در حالیکه هنوز در مرحله دمکراتیک نوین می باشد شاهد این بوده است که چطور سوسیالیسم در نقاط دیگر ساخته شد ولی واژگون شد و از بین رفت. ما به عنوان پرولترهای انقلابی، این مزیت را داریم که از تئوری به اثبات رسیده مارکسیست ـ لنینیستی و ساختمان سوسیالیسم بهره گرفته و از تکامل تدریجی و مسالمت آمیز سوسیالیسم به سرمایه داری، و با نگاه به آینده از ظهور مجدد و ناگزیر جنبشهای سوسیالیستی و ضد امپریالیستی بیاموزیم. با آموختن از درسهای مثبت و منفی تاریخ انقلابی انقلاب فیلیپین این فرصت را خواهد یافت که به تلاش ساختن سوسیالیسم و جلوگیری از احیاء سرمایه داری به طرق موثرتری خدمت کند.

فعلا بخصوص به دنبال سرمستی بورژواها از سقوط و فرو پاشی رژیمها و احزاب رویزیونیستی حاکم ما امروز شاهد تعمیق مشکلات نظامهای جهانی سرمایه داری هستیم. پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری به طور روز افزون با یکدیگر بر سر امور اقتصادی، مالی، بازرگانی و امنیتی تضاد دارند. تکنولوژی پیشرفته بحران حل نشدنی مازاد تولید سرمایه داری را تسریع می کند. بازدهی بالای تولید در تضاد با بازار تحلیل رونده جهانی قرار دارد. فروش کالاها و خدمات سرمایه انحصاری به دولتهای کارگزار تنها از طریق قرضهایی که امکان پرداختشان موجود نیست میسر است. دولتهای کارگزار زیر قرض فرو رفته اند و دارند یکدیگر را در بازرگانی خارجی با فشار بیرون می رانند و نتیجتاً نه تنها هیچ مازادی نمی ماند که از زیر قرض بیشتر رفتن نجاتشان دهد، بلکه به کسری بودجه و بازرگانی بیشتری دچار می شوند.

در واقع علیرغم هیاهوهای امپریالیستها در مورد عصر صلح و «نظم نوین جهانی»، آشوب اجتماعی و خیزشهای قهرآمیز به طور مکررتری در سراسر جهان اتفاق می افتد. شورشهای گرسنگان، کودتا و ضد کودتا، برخوردهای قومی، جنگهای داخلی و انواع مختلف قهر در سراسر جهان سوم و دولتهای کارگزار نوین امپریالیسم در اروپای شرقی در حال وقوع است. حتی در کشورهای سرمایه داری، رکود اقتصادی موجب بیکاری و کم کردن اقدامات رفاه اجتماعی شده، به تنشهای اجتماعی راسیسم و خشونت راسیستی علیه کارگران جهان سومی دامن می زند.

جنبشهای ضد امپریالیستی و سوسیالیستی به موقع خود از درون بی نظمی نوین جهانی سر بلند می کنند. احزاب مارکسیست ـ لنینیستی که تمامیت انقلابی پرولتری خود را حفظ کرده و به مبارزه انقلابی ادامه می دهند و برخی احزاب که در کشورهایی که احزاب رویزیونیست در آنها از هم فرو پاشیده و منحط شده اند، به وجود خواهند آمد و به مبارزه انقلابی در سطحی نوین و عالیتر تحت هدایت تئوریک مارکسیسم ـ لنینیسم و تحت لوای انترناسیونالیسم پرولتری خواهند پرداخت. ■

موقعیت جنبش اصلاح و جنبش انقلابی

یک ارزیابی از سوی کمیته اجرائی کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین، ژوئیه ۱۹۹۵

جنبش اصلاح حزب، استحکام حزب بر پایه تئوریک مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و تجدید حیات آن تحت هدایت خط عمومی انقلاب دمکراتیک خلق، با قدرت در حال پیشروی است. نتیجتاً، جنگ همه جانبه رژیم ارتجاعی - آمریکائی «راموس» و طرح جنگ روانی آنها برای خرد کردن جنبش انقلابی شکست خورده است. تلاشهای نومیدانه مرتدان رویزیونیست نیز کاملا در هم شکسته است. اینان که مبلغین اصلی ماجراجوئی نظامی و قیام شهری بوده و ضرباتی جدی بر حزب وارد آورده بودند، می خواستند انقلاب را از درون منحل کنند. حزب انحرافات و جهت گم کردگی های جدی را طرد کرد، آگاهانه از خط انقلابی پرولتری دفاع کرد و وظایفی را که کاملا با شرایط مشخص منطبق بودند به پیش گذاشت و به این ترتیب خود را از نقاط ضعف جدی در مقابل حملات مستقیم و غیر مستقیم دشمنان علنی و پنهان نجات داد. حزب بدترین و اصلی ترین اشکال اشتباه و انحراف در گذشته را شناسایی کرده است. اپورتونیسم «چپ» شناسایی و افشاء شد، و بعد از اینکه ماجراجوئی «چپ» در عمل شدیدا ضربه خورد، اپورتونیسم راست نیز بیشتر رو آمده، شناسایی و طرد شد. تشکلات انقلابی با قدرت در حال توسعه هستند. ما روند آب رفتن جبهه های جنگ چریکی را متوقف کرده ایم و دوباره به توسعه آنها پرداخته ایم. ولی اثرات نامطلوب انحرافات، ضعفها و خسارات گذشته هنوز برطرف نشده است. روند تحلیل رفتن تعداد پایه های توده ای متشکل و نیروهای تمام وقت کمتر شده است ولی هنوز تا حدی ادامه دارد. پیشبرد کار اصلاح و بهبود در مناطق مختلف به طور ناهمگون پیش می رود. این پروسه، از آنچه که ما قبلا تخمین زده بودیم پیچیده تر، مشکل تر و طولانی تر بوده است. خرابی واقعی بیشتر و جدی تر از آن بود که فکر می کردیم و ابعاد واقعی آن فقط در پروسه جمعبندی و اصلاح روشن شد. درک حزب از جنبش اصلاح همچون سایر مبارزات بزرگ، طی یک پروسه پر پیچ و خم تعمیق و توسعه یافت.

جنبش اصلاح از چند جانب زیر حمله بود: حملات بی وقفه رژیم ارتجاعی - آمریکائی «راموس» ، رویزیونیسم و اپورتونیسمی که توسط مرتدین رویزیونیست اشاعه می یافت، امواج رفرمیستی که توسط مرتجعین و گروههای خرده بورژوای ضد کمونیست که به کارزار ایدئولوژیک ضد کمونیستی امپریالیستها پیوسته بودند، پراکنده میشد. ولی یک مانع بزرگ دیگر عبارت بود از انباشته شدن ضعفهای داخلی بر اثر خسارات و کمبودها و گیجی های طولانی مدت.

ما باید با دقت و سماجت مبارزه را به پیش بریم تا ضررها را جبران کنیم و دوباره پیشروی کنیم. ما باید اراده کرده، جنبش اصلاح را تعمیق کنیم و پایه های پیشروی دوباره را تحکیم کنیم. احتمالا برای تکمیل پروسه اصلاح و جبران کامل ضایعات، بقیه امسال و سال بعد لازم است. و احتمالا تا سال آینده در مبارزه پیشروی هائی خواهیم کرد و قدرت تشکیلاتی مان را استوار خواهیم نمود. جنبش اصلاح باید تا به آخر ادامه یابد و حزب باید از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی مستحکم تر شود. نظام ارتجاعی حاکم دستخوش بحران اقتصادی و سیاسی جدی است. وقتی موقعیت حزب از طریق پیشبرد جنبش اصلاح حزب بهبود یابد، حتما رهبری انقلابی حزب در میان توده ها تقویت شده و انقلاب مسلحانه پیشروی خواهد کرد.

الف ـ اصلاح و تحکیم ایدئولوژیک

حزب در جریان مبارزه حاد علیه جنگ همه جانبه و حاکمیت ارتجاعی رژیم راموس، علیه رویزیونیسم و تسلیم طلبی که توسط خائنان رویزیونیست دامن زده شد، و علیه رفرمیسم خرده بورژوائی، و علیه ضعفها و کمبودهای شدید درونی خود، قدرت دوباره بدست آورده است. تعهد انقلابی و اتحاد حزب بر پایه اصول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، خط عمومی انقلاب دموکراتیک خلق و خط استراتژیک محاصره شهرها از طریق دهات، روشن تر و محکمتر از گذشته است.

ما در حال طرد قاطعانه رویزیونیسم، دگماتیسم، امپیریسم، اپورتونیسم راست و چپ، بوروکراتیسم، دموکراسی افراطی، و انحلال طلبی هستیم. پایه های خود حزب برای پیشبرد مصممانه انقلاب، محکمتر شده است. در چند سال اخیر، خود جنبش اصلاح حزب مهمترین پیروزی ما در دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو و بکاربست آن در پراتیک مشخصمان بوده است. این گواهی است بر پایداری بنیانهای مارکسیست - لنینیستی حزب و توان آن در تحلیل نقادانه و بی قید و شرط از پراتیک خویش از یک نقطه نظر کاملا انقلابی - پرولتری. درست هنگامی که خائنین رویزیونیست هر چه بیشتر در منجلاب تسلیم طلبی و پوسیدگی می غلتند. حزب دارد مصممانه ضعفها و اشتباهات سابق را طرد میکند و در مسیر انقلابی پایداری میکند.

اسناد پایه ای دومین جنبش اصلاح حزب یک تحلیل جامع از مسائل حیاتی تئوریکی و پراتیکی انقلاب فیلیپین در پانزده سال اخیر ارائه میدهد. این مسائل شامل خط، استراتژی، و سیاستها میباشد. اینها قبل از هر چیز از تجارب مثبت و منفی انقلاب فیلیپین نشئت میگیرند. در عین حال، مبارزات بزرگی که از زمان صعود و سقوط رویزیونیسم مدرن، جنبش بین المللی کمونیستی را به تکان درآورده، تاثیر زیادی بر این مسائل داشته اند. بنابراین جنبش اصلاح حزب، درک حزب و طبقه کارگر را نه فقط در مورد خط مارکسیست - لنینستی پیشبرد انقلاب در حال حاضر بلکه در زمینه مراحل بعدی انقلاب نیز بالا می برد.

حزب فعالانه امر تقویت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو و دفاع از آن در مقابل رویزیونیسم مدرن، اپورتونیسم و سایر خطوط بورژوائی و خرده بورژوائی، را رهبری میکند. حزب، در کنار فعالیتهای خود در داخل کشور در برگذاری کنفرانسهای بین المللی برای دفاع از م - ل - اندیشه مائو شرکت کرده و نقش رهبری کننده بازی میکند. حزب به تحقیقات تئوریک و تاریخی پرداخته و در حال انتشار آثاری است که به بررسی تجارب انقلاب سوسیالیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن خدمت میکند. برای مبارزه با تبلیغات منظم ضد سوسیالیستی امپریالیستها که تحت حملات ضد استالینی و ضد مائوئی و ضد کمونیستی انجام میشود و توسط مرتدان رویزیونیست تکرار، حزب با پشتکار به تبلیغ خط ضد رویزیونیستی و تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا میپردازد. حزب برای هدایت مطالعه و پراتیک اعضاء و واحدهایش به نشر تحلیلهای بموقع و توضیح مسائل مهم ملی و بین المللی در نشریه «ربولوسیون» و «آنگ بایان» مبادرت میورزد. حزب فعالانه با نظریات و خطوط رفرمیستی و طرفدار امپریالیسم در مورد مسائلی از قبیل محیط زیست، زبان، اقلیت های ملی و حقوق بشر مبارزه میکند. این باعث میشود که رفرمیستها نتوانند از اینها برای پنهان کردن مسائل اساسی مانند امپریالیسم، فئودالیسم وسرمایه داری بوروکرات، استفاده کنند. سیاست صحیح طبقاتی و جهتگیری صحیح انقلابی در برخورد به مسائل عمده ملی و بین المللی دوباره تقویت شده و تاثیرات قوی ذهنی گرائی و اپورتونیسم خرده بورژوائی کنار زده شده اند.

جمعبندی و انتقاد از خود

جنبش اصلاح حزب عمدتا جمعبندی، انتقاد، و انتقاد از خود را در بر میگیرد. ترویج و تعمیقش شامل مطالعه وسیع اسناد پایه ای جنبش اصلاح و جمعبندی تجارب در حوزه ها و سطوح پائین تر با اتکا به این اسناد است. مطالعه اصول پایه ای انقلابی از طریق درک جامع تجارب مشخص پانزده سال گذشته در جریان است.

جمعبندی جامع از خطوط عمده فعالیت و در سطح منطقه ای، کمک به آنها در درک همه جانبه از نتیجه گیریها و درسهای مستخرج از اسناد مرکزی جنبش اصلاح اهمیت دارند. این کار لازم است بخصوص به این دلیل که ضعفها، اشتباهات و انحرافات جدی و سابقه دار منجر به نفوذ و اشاعه جهت گم کردگی در بدنه و سطوح پایه ای شده است. بنابراین برای اینکه بتوانیم اشتباهات و انحرافات را کاملا طرد کنیم و پایه محکمی برای پیشروی مجدد بریزیم، باید کاری کنیم که اصلاح و انتقاد از خود در تمام حزب جا بیفتد.

اولین تاثیری که بعد از دهمین پلنوم کمیته مرکزی در جنبش اصلاح مشاهده شد، و در واقع به شکل نکته‌ای برجسته مطرح شد، ارائه یک ارزیابی صحیح از کل تجربه حزب در پانزده سال گذشته بود. نقطه تمرکز این ارزیابی بر سیاستها و برنامه های سراسری گذاشته شده بود که رهبری مرکزی حزب اتخاذ کرده بود. بعد از اینکه خائنان رویزیونیست کارزار ضد اصلاحی و ضد حزبی خود را با تمام قوا راه انداختند، این مسائل مشخص تر شد.

زمانی که در سال ۹۳ و ۹۴ پروسه جمعبندی از مناطق و خطوط عمده فعالیت آغاز شد، درک حزب از تجارب گذشته اش بیش از پیش غنی شد. آنگاه بود که توانستیم تجارب را از زاویه بکاربست خط، سیاستها و نقشه های سراسری در سطوح میانی و پایینی، کانون توجه خویش قرار دهیم. بدین ترتیب انحرافات و لطمات و تبارزات آن در سطوح پایینی و مناطق، و روابط مستقیم حزب و ارتش خلق با توده ها را مشخصتر و عمیقتر و برجسته تر شناختیم. ۱

دیگر همه کمیته های منطقه ای در تطابق با جنبش اصلاح و اصول پایه ای انقلابی، موضع صحیحی بر سر موضوعات و وقایع عمده گذشته اتخاذ کرده اند. تقریبا همه واحدها کار جمعبندی همه جانبه خویش را به انجام رسانده اند. کمیته های منطقه ای و ارکان های سراسری که هنوز باید امر جمعبندی همه جانبه را به سرانجام رسانند، به یک ارزیابی عمیق از نیروها و فعالیت خویش دست زده اند؛ یا بر سر موضوعات مهم خطی و اصولی مربوط به مبارزه علیه مرتدان رویزیونیست موضع اختیار کرده اند.

در بین برخی واحدها، جمعبندی به تعویق افتاده و جنبش اصلاح بواسطه عاجل بودن امر مقابله با خرابکاری و مشکل آفرینی خائنان رویزیونیست باید به کاملترین شکل به پیش برده شود. البته تاخیر در جمعبندی در برخی واحدهای دیگر ناشی از تاثیرات جهت گم کردگی و دیدگاه های نادرست است. برای مثال، برخی هنوز تحت تاثیر سانتریسم، لیبرالیسم بورژوائی و احساسات گرائی هستند و کماکان وجود مبارزه دو خط درون حزب و نقش مرکزی این مبارزه در ساختن یک حزب راستین مارکسیست - لنینیستی را انکار می کنند. آنها از سازماندهی مبارزه بین خط پرولتری و بورژوائی سر باز می زنند و قادر به درک موجودیت همزمان و مبارزه دو خط در گذشته و حتی در شرایط کنونی حزب نیستند. بنابراین آنها نیاز به یک جنبش اصلاحی را، اگرچه نه بطور مستقیم، مورد سئوال قرار می دهند.

بعلاوه برخی واحدها هم هستند که قاطعانه علیه بدترین جلوه های انحرافات و خطاهائی که توسط مرتدان رویزیونیست اشاعه داده می شد ایستادند اما بسادگی به یک تحلیل سطحی از تجربه خویش و وضعیت عرصه کار خود رضایت دادند و دلخوش کردند. آنها خطاهای دیگران را تقبیح و طرد می کنند اما از تحلیل نقادانه و انتقاد از خود باز می مانند.

در برخی واحدها، دیدگاه های انحرافی در زمینه برقراری ارتباط دیالکتیکی بین جمعبندی از کل و اجزاء، بین انتقاد از خود ارگان های بالاتر و ارگان های پایینتر کماکان بروز می کند. نظر برخی اینست که خود هیچ نقشی در انحرافاتی جدی که تقریبا برای ده سال در جریان اجرای برنامه عملیاتی کل حزب پیش آمد، نداشته یا مسئولیتی در این زمینه ندارند. گرایش آنها اینست که بر خاص بودن عرصه های کار خودشان تاکید بیش از حد بگذارند؛ فقط دنبال این باشند که فرق خود با کسانی که انحرافات را به جدی ترین شکل بروز دادند، نشان دهند. آنها همانند مورد قبل این نکته را نادیده می گیرند که خودشان هم بطور جدی از خط و اصول پایه ای تخطی کرده بودند؛ هر چند که این بدترین شکل تخطی نبوده است.

کسان دیگری هم هستند که انگشت اتهام را متوجه ارگان های بالاتر می کنند و خود را صرفا کسانی می دانند که «به کج راه کشانده شده بودند»؛ «قربانی» یا «دنباله رو» خطاهای بالائی ها بودند. آنها عملکرد حزب، ارتش خلق و توده ها در یک محل، و یا خط و مشی فعالیت را به یک مسئله تشکیلاتی صرف که به رابطه سطوح بالائی و پائینی حزب مربوط می شود، تقلیل می دهند. در حالی که باید عملکرد در عرصه خودشان را تجزیه و تحلیل کرده و کاملا بفهمند؛ ویژگی ها و تمامیت این عملکرد را به مثابه محصول آمیزش خط و سیاستهای حزب با اوضاع و فعالیت مشخص خودشان بشناسند. آنها با متهم کردن ارگان های بالاتر بویژه در مورد یک پراتیک ده ساله، مسئولیتی که بر دوش سطح خودشان بوده و در حیطه مشخص آنها وجود داشته را نفی می کنند.

نتیجه این دیدگاه های انحرافی، زیر سئوال بردن تجارب گذشته ما، تبعیض در انتقاد و اصلاح انحرافات و خطاها، یا پرهیز از ارتقاء موضوعات تا سطح مسائل خطی و اصولی است. تلاش هائی که در امر اصلاح صورت می گیرد از سطح انتقاد سطحی به بدترین انحرافات دیگران فراتر نمی رود. آنها نمی خواهند مورد سرزنش قرار گیرند و در پی این هستند که همه بارها را به دوش دیگران بیندازند. نتیجتا، آنها کار جمعبندی و اصلاح که معنائی جز بررسی علمی و نقادانه تجربه مشخص جهت ارتقاء شناخت ما از اصول و تئوری انجام انقلاب ندارد را تحریف می کنند. این تمایل به جای دفاع صادقانه از اصول و وحدت حزب، بی اعتمادی و محلی گرائی و بخش گرائی تنگ نظرانه را دامن می زند. بنابراین تلاش هائی که در امر اصلاح صورت می گیرد مختل شده و کار تحکیم لطمه می بیند؛ و هیچ شالوده حزبی برای جبران قطعی زیان های عظیم، و پیشروی استوارانه ما فراهم نمی آید.

اصلاح عمیق مستلزم تحلیل صحیح و نقادانه و همه جانبه از تجارب مشخص در تمامی سطوح و از خطوط مهم فعالیت است. ما باید اشکال و تبارزات درجه اول انحرافات و خطاها و کمبودها را تشخیص دهیم و اصلاح کنیم. بعلاوه ما باید شناخت از تجاربمان را به سطح مبارزه بین خط پرولتری انقلابی و خط بورژوائی ضدانقلابی درون حزب ارتقاء دهیم. باید کار جمعبندی را در تمامی مناطق به سرانجام رسانیم و درک خویش را بهبود بخشیده، از تجارب غنی سطوح میانی و پایینی حزب جمعبندی

کنیم. ما باید کار جمعبندی از خطوط عمده فعالیت، بویژه فعالیت جبهه متحدی، ساختمان ارتش و کار توده ای در روستاها را به انجام رسانیم تا بتوانیم جمعبندی خود از تجارب را محکمتر و مشخصتر کنیم و سیاستها و سبک کارهای مشخص را بیش از پیش تدوین کنیم

از آنجا که کادرها و اعضای حزب به اصول پایه ای تکیه کرده و کار اصلاح خطاها و کمبودهای گذشته را آغاز کرده اند، ما مطمئنا موانع باقیمانده درونی را پشت سر گذاشته و به سطح عالیتری از وحدت بر سر مسائل عمده خواهیم رسید. با همه اینها، ما کماکان باید هشیار باشیم، و با روحیه پیشبرد امر اصلاح تا به آخر، و قاطعیت در مبارزه بر جدی ترین انحرافات و خطاها و کمبودها بطور قطعی فائق آییم. باید همچنان بر اصولمان پافشاری کنیم و با دیدی گسترده به مسائل نگاه کنیم؛ تا بتوانیم از شر مسائل انحرافی، عادات زیانبار، فساد و اشکال گوناگون بوروکراتیسم که میراث انحرافات و کمبودهای جدی گذشته است خلاص شویم.

جنبش اصلاح ضربات بزرگی بر امپیریسم و رویزیونیسم وارد آورده و کادرها و اعضای حزب با سطح بالائی از آگاهی علیه اینها مبارزه می کنند. اما همچنان باید هشیار باشیم. تا زمانی که آموزش تئوریک در دوره های سه مرحله ای حزبی بطور محکم به پیش برده نشود، امپیریسم و رویزیونیسم همچنان خطری بزرگ بحساب می آیند. تا آن زمان، مطالعه و اشاعه تئوری و تاریخ سوسیالیسم علمی، جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم بشکل جا افتاده و عمیق انجام نخواهد شد؛ اختلال و التقاط در تئوری و اصول بطور کامل ریشه کن نخواهد شد.

اگرچه ما هنوز از تاثیر لطماتی که خورده ایم رهائی نیافته ایم و پیشروی مجدد خویش را کاملا تثبیت نکرده ایم، ولی باید بدانیم که مشکلات عظیمی در مسیر انقلاب پیش خواهد آمد که می تواند به بروز امپیریسم و رویزیونیسم بینجامد.

. بواسطه نفوذ گسترده سبک مطالعه و کار دگماتیستی در گذشته، دگماتیسم کماکان خطر بزرگی است. سالیان سال تمایل زیادی برای بکارگیری غیر نقادانه الگوها و نسخه های خارجی وجود داشت. تمایل طبیعی بسیاری از رفقا این بود که به هنگام بررسی تجارب سایر کشورها و اوضاع مشخص خود فیلیپین، صرفا دست به مقایسه یک به یک بزنند و اغلب اینکار را بی چون و چرا انجام دهند. پراتیک صحیح و مثبتی که در گذشته وجود داشت و برای تحقیقات اجتماعی و تحلیل طبقاتی اهمیت قائل بود برای مدتها کنار گذاشته شده بود؛ به جای این کار همه در پی نسخه ها و نقشه هائی برای میان بر زدن در مسیر پیروزی بودند. بوروکراتیسم و کماندیسم باعث رشد و تقویت دگماتیسم شدند. دگماتیسم نیز به نوبه خود به رشد و تقویت بوروکراتیسم و کماندیسم یاری رساند.

مبارزه علیه خائنان رویزیونیست

در سال ۱۹۹۴ مرتدان رویزیونیست بیش از پیش افشاء و طرد شدند و این باعث از هم پاشیدن گروه هائی شد که در گذشته قادر به فریبکاری و دامن زدن به انحرافات بودند. ما تحت رهبری و تاثیر جنبش انقلابی توانستیم عاملین عمده اینان را از تشکلات اخراج کنیم و بدین ترتیب بزرگترین مانع درونی در برابر تقویت بیشتر این تشکلات را کنار بزنیم. مبارزه علیه فعالیت خرابکارانه خائنان رویزیونیست اگر چه هنوز حاد است اما در حال حاضر عمدتا به بخشی تبعی از امر اصلاح همه جانبه و تحکیم سازمانها و وظایف حزبی تبدیل شده است.

مرتدان رویزیونیست به محض اینکه ورشکستگی ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی آنها افشا، شد، سریعا منفرد شدند. تا اوایل سال ۱۹۹۳ آنها کوشیدند خود را اعضای وفادار حزب وانمود کنند و از طریق کارزار دروغ و سم پاشی علیه رهبری مرکزی، در برابر حزب و جنبش اصلاح مانع تراشی کنند. اما بالاخره، بعد از اینکه اکثریت وسیع اعضای حزب آنها را محکوم کردند، مجبور شدند خط رویزیونیستی، تسلیم طلبانه و سازشکارانه خود را کاملا رو کنند با این هدف که گروه های فریب خورده را حول خود محکم کنند. آنها دشمنی خویش با مارکسیسم ـ لنینیسم، انقلاب دمکراتیک خلق و جنگ خلق را آشکار ساختند. آنها که قبلا بر ماجراجوئی نظامی و قیام گرائی شهری اصرار می ورزیدند، اینک بسوی ضد کمونیسم و تسلیم طلبی وقیحانه چرخش کردند. بدین ترتیب جوهر رویزیونیستی واحد خط بورژوائی گذشته و حال آنها کاملا افشاء شد.

رویزیونیسم و تسلیم طلبی به کنار، خائنان رویزیونیست هر چه عمیقتر در منجلاب فساد فرو رفتند. سرکردگان خائنان در شهرها به دنبال زندگی تجملی و امیال خود روان شدند؛ و باندهای کوچکی که در روستا توسط اینان به انحراف کشیده شده بودند کاملا به دام فعالیت تبهکارانه و یاغی گری افتادند. توده ها در شهر و روستا با اینان به مثابه افرادی خرابکار و زیان رسان برخورد می کنند.

مرتدان رویزیونیست و خط ضد انقلابی و فعالیت های زیان بار آنها، بدترین تبارز و نتیجه انحرافات و کمبودهای وخیم گذشته است. به آنها باید بمثابه نمونه هائی منفی نگریست که واقعیت و حدت مبارزه بین خط پرولتری و خط بورژوائی درون حزب را آشکار میکنند. اگر ما قاطعانه امر تحکیم ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی حزب را جلو نبریم، اگر بر هشیاری پرولتری خود نیفزائیم، خط بورژوائی و خرده بورژوائی زمینه و قدرت پیدا می کند، انحراف را دامن می زند و باعث لطمات جدی می شود. این درسی است که برایش بهای زیادی پرداخته ایم و هرگز نباید آن را فراموش کنیم.

دوره آموزشی سه مرحله ای حزب

بعد از جمعبندی و انتقاد از خود، مهمترین جزء جنبش اصلاح، پیشبرد دوره آموزش تئوریک حزبی در سه مرحله است. بی توجهی عظیم و دیرینه نسبت به امر آموزش سه مرحله ای و نتیجه آن، یعنی سطح نازل تئوریک کادرها و کمیته های رهبری کننده حزبی، شرایط اساسی برای سر بلند کردن و وخیمتر شدن انحرافات و اشتباهات گذشته بوده است.

از زمان پلنوم دهم کمیته مرکزی، بهبود چشمگیری در ترویج آثار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو درون حزب قابل مشاهده است. کار توزیع گسترده اسناد حزبی (از اسناد بازسازی گرفته تا جنبش همه جانبه اصلاحی، از جنبش اصلاحی دوم گرفته تا انتشارات کنونی حزب) نیز به وضوح بهبود یافته است. ابتکار ترویج آثار مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی از جانب رهبری مرکزی و کمیته های رهبری مناطق مطرح شده است. ترجمه این آثار به زبان فیلیپینی و زبانهای محلی گوناگون نیز مجددا به راه افتاده تا نیاز اکثریت عظیم اعضای حزب که قادر به خواندن متون انگلیسی نیستند بر طرف شود. درون حزب شور و شوق برای مطالعه جمعی و فردی بنحو چشمگیری افزایش یافته است.

با وجود این، دوره آموزشی سه مرحله ای که طرح آن در پلنوم دهم به تصویب رسیده بود با بی توجهی روبرو شد و به تاخیر افتاد. از آغاز، توجه و وقت کادرها و کمیته های رهبری عمدتا بر مقابله با کارزار قدرتمند ضد حزبی و متعاقب آن، بر جمعبندی ها و خطوط عمده فعالیت مربوط به کمیته های منطقه ای، متمرکز شده بود.

ایجاد دستگاه آموزشی و مشخص کردن نحوه عملکرد آن نیز به تعویق افتاد.

در مرحله کنونی جنبش اصلاح، تاکید عمده بر به راه انداختن و اشاعه دوره آموزشی سه مرحله ای است. وضع ما در این زمینه بهتر شده و هدف آن است که طی سال جاری کلاس ها بطور کامل به راه بیفتد و فراگیر شود. حزب مصمم است مشکل خود یعنی شناخت پایه ای محدود در عرصه تئوریک را حل کند. این وظیفه اساسی حزب است که کادرها و اعضای حزب را به شناخت کافی از تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون مسلح کند. این لازمه فهم بهتر تجارب مثبت و منفی گذشته از دید تئوری و اصول، انجام مبارزه موثرتر با رویزیونیسم و سایر اشکال اپورتونیسم، و خدمت فعال به پیشرفت مطالعات و فعالیت های حزبی توسط کادرها و اعضاء است.

نهادهای سراسری و اغلب مناطق، هسته مرکزی کادرهای مربوط به خود را دارند که قادرند کار آموزش تئوریک را در سطوح و نواحی خویش رهبری کنند. اما بی توجهی دیرینه باعث شده که شمار این کادرها بنحو قابل ملاحظه ای محدود شود. بخش گسترده ای از کادرهای حزب در اواخر دهه ۷۰ و طی دهه ۱۹۸۰ جذب حزب شدند. یعنی در دوره ای که جهت گم کردگی های جدی وجود داشت و به آموزش تئوریک و تقویت ایدئولوژیک آشکارا بی توجهی می شد. اکثر اعضای کمیته های رهبری مناطق حتی از آثار مائو که از همه چیز به اوضاع و مسائل انقلاب فیلیپین نزدیکتر است، شناختی سطحی دارند. بسیاری از کادرها و اعضاء حتی از تاریخ انقلاب فیلیپین چیز زیادی نمی دانند. شناخت آنها در مورد سوسیالیسم علمی، رویزیونیسم مدرن و تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی از این هم کمتر است.

بی توجهی به مطالعه تئوری و اصول که برای دورانی طولانی حاکم بوده و باعث یک سبک بد مطالعه و فعالیت شده را باید با تمام قوا ریشه کن کنیم و سبک علمی و رزمنده مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را به جایش بنشانیم.

باید وقت، نیروی انسانی و منابع لازم را برای کار آموزشی فراهم کنیم. همه کادرهای رهبری که قابلیت این کار را دارند باید مستقیما امر آموزش را رهبری کنند و در آن شرکت جویند. ما باید برای خلق و تربیت تعداد زیادی آموزگار برای مراحل مختلف آموزشی، نقشه داشته باشیم. باید ترجمه و تکثیر و توزیع منظم و مداوم آثار حزب خود و سایر آثار مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی در سطوح و عرصه های گوناگون، و نیز مطالعه جمعی و فردی را تشویق کنیم.

تعمیق بیشتر جنبش اصلاح

تعمیق بیشتر جنبش اصلاح به معنای طرد عمیق تر انحرافات و خطاهای جدی در اشکالات و تبارزات عمده آنها، و در سطوح و عرصه های گوناگون و خطوط مربوط به فعالیت ما است. همچنین به معنی غلبه قطعی بر انحرافات و خطاهای جدی در سطح تئوریک و تعمیق و گسترش شناخت کل حزب از تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و تاریخ انقلاب فیلیپین و جنبش بین المللی کمونیستی است. همزمان، ما باید حزب را به لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی تحکیم کنیم، وظایف صحیح جلو گذاریم و تمام قوا فعالیت و مبارزات انقلابی خویش را تشدید بخشیم.

بگذارید برای پیشرفت و تعمیق جنبش اصلاح و تحکیم ایدئولوژیک، وظایف زیر را به انجام رسانیم:

۱) کار جمعبندی از کمیته های منطقه ای و خطوط عمده فعالیت را به سرانجام رسانیم. باشد تا روحیه انتقاد از خود و اصلاح در تمامی سطوح و عرصه ها بنمایش درآید.

۲) سطح آگاهی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی کل حزب را ارتقاء دهیم و هشیارانه با رویزیونیسم، ذهنیگرائی و سایر تبارزات خط بورژوائی و خرده بورژوائی مقابله کنیم.

۳) کلاس های آموزشی سه مرحله ای حزب را بگذرانیم و برای اشاعه و مطالعه درس های آن بالاترین اولویت را قائل شویم.

۴) بر تلاش خود برای ترجمه، باز تکثیر و توزیع آثار مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی و نیز آثار خود حزب بیفزائیم.

۵) کار تحقیق و مطالعه در زمینه تئوری و تاریخ را شتاب بخشیم. تحقیق و مطالعه درباره تاریخ و اوضاع کنونی جامعه فیلیپین، خصوصیات ویژه جنگ خلق ما و تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم را تشویق کنیم.

۶) کار ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، مشی انقلاب دمکراتیک خلق و سوسیالیسم علمی را درون حزب تشدید کنیم.

۷) شناخت کل حزب از خصوصیات و ملزومات جنگ خلق خویش را با استخراج درسهای مربوط به تاریخ و تجارب دهه گذشته و غیره ارتقاء دهیم. در جریان جنبش اصلاح، این شناخت بارها غنا یافته است ■

یک اکتبر نوین....

بقیه از صفحه ۲۱

مافیائی پس از کسب قدرت، خود را علنی کردند. هر آنچه که تا همین چند وقت پیش تحت مالکیت سوسیالیستی بود، اکنون در دست دولت صاحبان و سرمایه داران است.» (به نقل از: مقاله «برخی مسائل جاری» ـ نینا آندریوا، آوریل ۱۹۹۲) تاکیدات از ماست.

در اینجا برخی انتقادات صحیح از خط رویزیونیستی حزب رویزیونیست حاکم مطرح شده است: سخنرانی مخفی خروشچف، جانشینی «دولت تمام خلقی» به جای دیکتاتوری پرولتاریا، جانشینی «حزب تمام خلقی» به جای حزب پرولتاریا و غیره تقبیح شده اند. اما با جای دادن این نکات صحیح در کنار نکات اشتباه، نهایتا تصویری از شوروی طی چند دهه اخیر ارائه می شود که اساسا غلط است.نخست آنکه، نقطه عطف در احیای سرمایه داری در شوروی نه اوت ۱۹۹۱، بلکه ۱۹۵۶ است که خروشچف و همدستان رویزیونیستش در آن زمان اهرمهای حزب کمونیست شوروی را به دست گرفته و با تغییر مسیر آن، پرولتاریا را از قدرت سرنگون ساخته و دیکتاتوری بورژوایی نوینی ایجاد کردند.آیا این صرفا یک خرده گیری در مورد تاریخ است؟ در صورتیکه آنچه طی این ۳۵ سال در شوروی گذشت را نیز «خرد» بدانیم، بله! آن ۳۵ سال یعنی اینکه دو نسل پرولتاریای شوروی به جای اینکه از قدرتش برای ریشه کن ساختن استثمار و پیشروی به سوی جامعه بی طبقه استفاده کند، به نام سوسیالیسم تحت استثمار سرمایه داری قرار داشت. یعنی دو نسل قلدری امپریالیستی، خیانت به انقلابات و مبارزات رهائیبخش ملی، و حتی پیشبرد استثمار نومستعمراتی در سطح جهان تحت نام سوسیالیسم. جنایات رویزیونیستهای شوروی طی این ۳۵ سال تنها با جنایات رقبای امپریالیست یانکیشان قابل مقایسه است: از اشغال پراگ و سرکوب خونین و ننگین مردم افغانستان گرفته تا باج گیری هسته ای از چین انقلابی. آنها حتی حاضر بودند در رقابت با امپریالیستهای آمریکایی، جهان را در یک جنگ امپریالیستی برای تجدید تقسیم، به ویژه تقسیم مستعمرات و نو مستعمرات، با بمب هسته ای زیر و رو کنند.

آندریوا و شرکاء با گفتن اینکه سرمایه داری در شوروی در اوت ۹۱ احیا شد در واقع سیاستهای رویزیونیستها طی این ۳۵ سال را به «سوسیالیسم» نسبت می دهند؛ هر چند که آن را سوسیالیسم

معوج و فاسد و راکد بخوانند. این دیدگاه نهایتا سیاستهای جنایتکارانه و جنایتکاران سرمایه‌دار دولتی پشت این سیاستها را تبرئه می‌کند. در حقیقت، در هیچکدام از ده بیست نشریه و کتابی که حزب متحده سراسری در خارج منتشر کرده (منجمله برنامه‌اش) کلمه‌ای در انتقاد از اشغال چکسلواکی و افغانستان توسط شوروی دیده نمی‌شود.

تصویری که آندریوا از احیای سرمایه داری در شوروی ارائه می دهد چنین است: کارگران ذره ذره از قدرت دولتی جدا شدند، اپورتونیستها تدریجاً سر بلند کردند، اقتصاد غیر رسمی آهسته رشد کرد، حزب کمونیست بیش از پیش روحیه اش را از دست داد و غیره. و همه اینها به تدریج طی این ۳۵ سال رخ داد. آندریوا این پروسه را افتادن «خوره رویزیونیسم» به جان سوسیالیسم می نامد.

این دیدگاه، مبارزه طبقاتی واقعی تحت سوسیالیسم را از نبرد مرگ و زندگی میان انقلاب و ضد انقلاب، به یک پروسه تکاملی آرام تنزل می دهد. سخنرانی خروشچف آغاز یک پروسه طولانی فساد تدریجی نبود. این سخنرانی شلیک توپهای ایدئولوژیک بود که کودتای ۱۹۵٦ و کسب قهر آمیز قدرت توسط طبقه بورژوازی نوین در شوروی را همراهی کرد. انقلابیون پرولتری در شوروی آن زمان به علت محاصره امپریالیستی، تجاوزات نازیها و نیز به جهت اشتباهات خودشان، بسیار ضعیف شده بودند. کودتای ۱۹۵٦ تیر خلاصی بر پیکر قدرت پرولتری بود که ماهیت شوروی را تغییر داد. حزب متحده سراسری مدعی است که غصب قدرت توسط رویزیونیستهای خروشچفی به تدریج قدرت سیاسی را طی ۳۵ سال از چنگ طبقه کارگر بدر آورد. برعکس، باید گفت که رویزیونیستها در سال ۱۹۵٦ پرولتاریا را بار دیگر به پرولتاریای خلع ید شده، و دولت شوراها و ارتش سرخش را به ارگانهای دیکتاتوری بورژوازی تبدیل کرد.

این مائو بود که روند احیای سرمایه داری در شوروی را تجزیه و تحلیل کرده و درسهایی حیاتی از ماهیت مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم جمعبندی کرد که اکنون به خط کمونیستهای انقلابی جهان تبدیل شده است. فشرده جمعبندی مائو این است: «به قدرت رسیدن رویزیونیسم، به قدرت رسیدن بورژوازی است». این همان نکته ای است که حزب متحده سراسری قادر به درکش نیست. از نظر این حزب، خروشچف و سایر رویزیونیستها در ۱۹۵٦ در راس هرم قدرت در حزب کمونیست شوروی قرار گرفتند ولی به ترتیبی شوروی تا ۳۵ سال بعد سوسیالیست ماند!

این دیدگاه وجوه اشتراک زیادی با دیدگاه ترتسکیستها در مورد سوسیالیسم و به طور خاص شوروی دارد. ترتسکیستها معتقدند که رهبری حزب کمونیست شوروی پس از دبیر کل شدن استالین در دهه بیست، بوروکراتیک و ارتجاعی شد، اما شوروی به علت «اشکال اقتصاد سوسیالیستی» خود کماکان سوسیالیست ماند! این دیدگاه سیاست را از اقتصاد جدا می کند و مضمون اشکال اقتصادی را نادیده می گیرد. نمی تواند درک کند که تحت سوسیالیسم مبارزه طبقاتی در درون حزب فشرده می شود. از آنجا که حزب قدرت سیاسی را در دست دارد، غصب رهبری توسط یک خط رویزیونیستی، سرکوب ستاد فرماندهی انقلابی پرولتاریا، و در هم کوبیدن نیروهای انقلابی درون حزب، لحظه ای تعیین کننده در احیای سرمایه داری در شوروی و چین بوده است. رویزیونیستها نماینده بورژوازی نوخاسته و آن مناسبات تولیدی سرمایه داری اند که کماکان در جامعه سوسیالیستی جان سختی می کنند.

مائو همچنین تحلیل کرد که وظیفه کمونیستهای انقلابی این است که توده ها را به زیر و رو کردن خاک جامعه کهنه و متحول کردن عقاید و مناسبات اجتماعی در راستای نیل به کمونیسم برانگیزانند. اما همچنین گفت که رویزیونیستهای رهرو سرمایه داری در مناصب بالای دستگاههای حزب و دولت در هر گام از این مسیر (به ویژه در مقاطع کلیدی) بیرون می جهند تا مانع پیشروی شوند، انقلاب را به عقب بازگردانند و سرمایه داری را احیاء کنند. اینکه سوسیالیسم بتواند پیروز شده و به سوی کمونیسم پیش برود، یا اینکه بورژوازی نوین قدرت را مجدداً غصب کند، توسط یک سلسله نبردهای «مرگ و زندگی» میان مقر انقلابی درون حزب (با اتکاء بر بسیج توده ها) و مقر بورژوایی درون حزب (با اتکاء بر ارتباطات بین المللی و نیز پایه اجتماعیش درون خود جامعه سوسیالیستی) تعیین می شود. این نبردها بر سر تعیین خط سیاسی و ایدئولوژیک حزب در میگیرند. انقلابیون پرولتری تلاش می کنند خط انقلابی حزب را در جهت پیشروی به سوی کمونیسم تقویت نمایند اما رهروان سرمایه داری به ناگزیر به حرکت در می‌آیند تا خط حزب را تغییر دهند و مانع پیشروی انقلاب شوند و مناسبات سرمایه داری را مجدداً استحکام بخشند. ماهیت خط سیاسی و ایدئولوژیک حزب، مسئله سوسیالیستی بودن جامعه یا احیاء سرمایه داری در آنرا تعیین می کند. بنابراین، کودتای خروشچف و تحکیم خط رویزیونیستی در حزب اتحاد شوروی صرفا به معنای «ورود» عناصری از رویزیونیسم به شوروی نبود، بلکه به معنای پیروزی قطعی رهروان سرمایه داری در شوروی بود. از آن مقطع به بعد احیای سوسیالیسم در شوروی نیازمند انجام انقلاب از پائین بوده است.

حزب متحده سراسری به طور مکرر و به درستی متذکر می شود که خود استالین در طول رهبری و دفاعش از ساختمان سوسیالیسم در شوروی که دستاوردهای عظیمی داشت، چنین تحلیل داد که مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم ادامه دارد. او به شدت علیه رویزیونیستها در حزب کمونیست مبارزه کرد و از سوسیالیسم در برابر حملاتشان دفاع نمود. مائو و انقلابیون چینی از همه اینها تجربه آموختند. در عین حال، باید متذکر شد که استالین نتوانست دریابد که طبقه بورژوازی کماکان در جامعه سوسیالیستی به حیات ادامه داده و باز تولید می شود. در واقع، او عکس این را به غلط جمعبندی کرد. (۱) اما باید گفت که ارائه این جمعبندی غلط در ۵۰ سال پیش یک چیز است، و تکرارش در این دوره توسط این حزب کاملا یک چیز دیگر. بخصوص آنکه در تقابل با درک کیفیتا عالیتری که مائو تکامل داد و کمونیستهای انقلابی سراسر جهان از آن حمایت میکنند، قرار می گیرد.

حزب متحده سراسری در اصل از نتیجه گیریهای اشتباه استالین در مورد مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم، در مقابل این درک کیفیتا عالیتر دفاع می کند. تحلیل غلط استالین (مبنی بر اینکه بورژوازی در سوسیالیسم به عنوان طبقه از بین می رود) تا حد زیادی نیروهای انقلابی درون حزب کمونیست شوروی را خلع سلاح کرد این خطای استالین را بخشاً می توان به حساب محدودیتهای تاریخی وی گذاشت؛ به این معنا که او رهبر نخستین دولت سوسیالیستی جهان بود. اما مائو متذکر شد که این خطاها ناشی از دیدگاه متافیزیکی استالین نیز بود. یعنی اینکه دیدگاهش در مورد جامعه سوسیالیستی به طور کامل دیالکتیکی نبود. اصرار حزب متحده سراسری بر تقویت این روش تحلیلی غلط، به این ختم می شود که نیروهای خارج از حزب را به عنوان مجریان اصلی احیای سرمایه داری مورد حمله قرار می دهد و رهروان اصلی سرمایه داری در حزب را از زیر ضرب خارج می کند.

عوامل احیای سرمایه داری

نیروهای اجتماعی اصلی در روند «فاسد شدن رویزیونیستی»

از نظر آندریوا نه رهبران عالیرتبه حزب که راه سرمایه داری در پیش گرفته بودند، بلکه «بورژوازی متوسط نوخاسته» است. آندریوا در مقالات دیگری (منجمله «درباره مسائل جاری») بطور مفصلتر بدین مسئله می پردازد و نشان می‌دهد که منظور حزبش از «بورژوازی متوسط نوخاسته» نیروهایی خارج از حزب است. منجمله «سرمایه داران مافیایی» و «کاسبکاران و فعالین» بازار سیاه که از دهه پنجاه به صورت بخشی لاینفک اما غیر رسمی درون جامعه شوروی حضور داشته اند.

این درست است که لنین گفت وجود توده عظیم خرده بورژوازی خطری دراز مدت برای دولت سوسیالیستی است .اما مائو بر پایه تجارب غنی حاصله از ساختمان سوسیالیسم در چین و شوروی، این درک را به سطحی کیفیتا عالیتر ارتقا داد و چنین جمعبندی کرد که صاحب منصبان حزبی که راه سرمایه داری را در پیش میگیرند، خطر عمده برای احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی هستند. آنها راس طبقه بورژوازی نوین را بوجود می آورند؛ چرا که از موقعیت و قدرت لازم برای بازی کردن نقش کلیدی در تعیین خط حزب برخوردارند و خط حزب است که تعیین میکند تقسیمات طبقاتی تحدید می‌شوند یا گسترش می یابند؟ توده ها بسیج می شوند تا خاک سرمایه داری و جامعه طبقاتی را به توبره کشند یا در چنگ آتوریته مدیران و بوروکراتها به عقب رانده شوند؟ و کشور سوسیالیستی به انقلاب جهانی خدمت خواهد کرد یا به یک دولت ارتجاعی تبدیل خواهد شد؟

با ارائه این تحلیل که نمایندگان مناسبات تولیدی سرمایه داری در خارج از دستگاه حزب و دولت قرار دارند، این حزب توجه پرولتاریا و توده ها را از میدان اصلی نبرد میان پرولتاریا و بورژوازی بر سر مسئله قدرت، و همه مسائل مهم که جهتگیری و ماهیت جامعه را هم در زیربنا و هم روبنا، هم در سطح ملی و هم بین المللی تعیین میکنند، منحرف می کند. در عوض، مسائل کلیدی به چیزهائی مانند اینکه مثلا اقتصاد «غیر رسمی» رشد کرده و اشکال سوسیالیستی (نظیر «مالکیت دولتی») را بلعیده است یا خیر، تنزل داده میشوند. اگرچه خود این پدیده ها جلوه هایی از احیای سرمایه داری هستند، اما با این متدولوژی، شکل «مالکیت دولتی» معیار سوسیالیستی بودن یا نبودن جامعه میشود. و دیگر مهم نیست که آیا پرولتاریا در راس قدرت است و تحولات رادیکال در جامعه را به پیش میبرد یا اینکه افرادی نظیر برژنف و شرکاء، بر سر کارند که زیر لوای «سوسیالیسم» عملکردی تماما سرمایه دارانه دارند!

آندریوا و شرکاء بدون استفاده از تحلیل مائوئیستی، تنها زمانی میتوانند بورژوازی را ببینند که بازار سهام و غیره برپا داشته و در شکل متعارف غربی اش ظاهر شود. آنها برژنف و شرکاء را اپورتونیست و بوروکراتهای فاسد و «متحجر» و حتی مارکسیست - لنینیست های منحرف می شناسند، نه بعنوان نمایندگان بورژوازی و رهبران سرمایه داری دولتی در شوروی. بدین ترتیب آماج پیشاهنگ پرولتری را از بورژوازی بوروکرات شوروی و عوامل سرکوبش (ژنرالهای ارتش سرخ و کا گ ب) به جای دیگر منحرف می کنند. آندریوا و حزبش از تجارب انقلاب فرهنگی نیاموخته اند. بدین جهت جای تعجب نیست وقتی که رویزیونیستهای شوروی به لجن پراکنی علیه انقلاب فرهنگی دست می زنند، اینها نه تنها از انقلاب فرهنگی دفاع نمی کنند بلکه (همانگونه که خواهیم دید) از انقلابیون می خواهند که آن را فراموش کنند.

درباره ماهیت حزب کمونیست شوروی

«حزب متحده سراسری» همانگونه که روند احیای سرمایه داری در شوروی و نیروهای پیشبرنده اش را به غلط توضیح می دهد، مدعی است که حزب کمونیست شوروی به نوعی تمام طبقات جامعه را نمایندگی می کرد. آندریوا می‌گوید: «... چندین گرایش طی سه دهه اخیر در حزب کمونیست شوروی در کنار هم همزیستی میکردند: بلشویکها و منشویکها، ترتسکیتها و بوخارینیستها، ناسیونالیستها و انترناسیونالیستها، میهن پرستان و جهان وطنان، جوجه آنارشیستها، و سلطنت طلبان، فرماندهان قزاق و سرهنگهای یلتسین . به عبارتی یعنی کل طیف سیاسی کنونی.» (به نقل از «برخی مسائل جاری» . نینا آندریوا . آوریل ۱۹۹۲)

برخلاف آنچه نینا آندریوا در اینجا مطرح می کند، حزب کمونیست شوروی (فارغ از خصلت اعضایش) دارای یک خصلت طبقاتی در هم بر هم نبود، بلکه یک حزب سوسیال امپریالیست حاکم بر یک دولت سوسیال امپریالیستی بود. باید از نینا آندریوا پرسید: تفاوت دیدگاه او در مورد حزب کمونیست شوروی و دیدگاه تبلیغاتی حزب دمکرات آمریکا و حزب کارگر «نوین» انگلیس چیست؟ آیا این احزاب «مردمی» هستند چون زنان، سیاهپوستان، کارگران و غیره عضوشان هستند؟ یا احزابی که نسل اندر نسل با وفاداری تمام امپریالیسم را نمایندگی کرده اند؟

ادامه بررسی برنامه حزب متحده سراسری نشان می دهد که هر قدر هم آنها خصلت حزب کمونیست شوروی را «مختلط» تعیین کنند، باز هم قاطعانه از این نظریه دفاع می کنند که این حزب و اتحاد شوروی در ماهیت خود در دهه های شصت، هفتاد و هشتاد سوسیالیستی بوده و بنابراین باید از کل نهادها و دستگاههای سیاسی شوروی دفاع شود. این نکته به خوبی در بررسی از نظر نظامی (که به قول لنین بخش کلیدی هر دولتی است) مشاهده می شود.

درباره کا گ ب، ارتش سرخ و ماهیت امپریالیستی شوروی

«در این زمان (۱۹۹۱) نابودسازی با برنامه و سازمان یافته شالوده های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی نظام قانونی با مشارکت عمال نفوذی و جاسوسان قدرتهای خارجی، مام کمونیستها و کلیه شهروندان دلسوز شوروی (که هنوز فریب تبلیغات ضد کمونیستی نخورده اند) را متاثر میکند. بی شک این بیش از هر نیروی دیگری، وظیفه نیروهای انتظامی و پلیس مخفی است که تحت هیچ شرایطی نباید نقش طبقاتی - سیاسی خود را فراموش کنند. نقشی که از زمان لنین و درژینسکی به آنها تفویض شده است. آرم پلیس مخفی (سپر و شمشیر) در سراسر جهان شناخته شده است. این آرم یک افتخار است. اهمیت این آرم در دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر و نظام سوسیالیستی است.... این سپر و شمشیر نباید به دکوراسیون سالنهای تئاتر تبدیل شود. و مهمتر اینکه، رئیس جمهور ضد کمونیست حق ندارد از آنها علیه مردم استفاده کند. حذف رهبری حزب، نخستین گام در مسیر «سیاست زدایی» در ارگانهای کا گ ب و ارتش در شوروی است. یلتسین شدیداً بر این تاکید دارد. «سیاست زدایی» در کا گ ب به معنی نابودسازی مهمترین نهاد مدافع دولت است. نهادی که به همراه نیروهای مسلح و نیروهای انتظامی وزارت کشور تاکنون با شکست ناپذیری تمام توانسته به جنگ دشمنان سوسیالیسم برود. (به نقل از: «برای سرزمین شورایی پدری؛ کشور کبیر ما برخیز» . ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۱ . مینسک . روسیه سفید)

خود این عنوان «کشور کبیر ما برخیز» مانند فراخوان شومی است به آن دسته از نیروهای سوسیال امپریالیست شوروی که نمی خواهند موقعیت ابرقدرتی خود را از دست بدهند و به نظم جهانی امپریالیستی

به سرکردگی آمریکا خو بگیرند.

مضمون واقعی «میهن پرستی شورایی» طی چهار دهه اخیر چه بوده است؟ امروزه اکثریت عظیم مردم شوروی و سراسر جهان به ماهیت ارتجاعی شوروی در حمله به چکسلواکی و افغانستان (و کشتار هزاران تن از مخالفین این تجاوزگری در آنجا، منجمله مائوئیستها) و بر سر کار آوردن و تعلیم رژیمهای دست نشانده در اتیوپی و آنگولا آگاه هستند. (۲) و این دولت البته نابکارانه مخالفان داخلی را نیز سرکوب کرد. میان عملکرد نیروهای مسلح طی چند دهه گذشته وطی حاکمیت سوسیالیسم (منجمله دفاع قهرمانانه از سوسیالیسم تحت رهبری استالین در برابر تجاوز امپریالیستهای نازی طی جنگ جهانی دوم) باید خط فاصلی عمیق کشید. بر متن مسائل کنونی، ستایش آندریوا از نیروهای مسلح («شکست ناپذیری تمام در جنگ با دشمنان سوسیالیسم») نهایتا به معنای دفاع از سردسته های جنایتکاران سوسیال امپریالیست، و از کا گ ب است (که انقلابیون پرولتری راستین درون حزب را طی دهه پنجاه سر به نیست کرد، سپس طی سالهای طولانی هرگونه صدای اعتراضی را در گلو خفه کرد و بدین ترتیب نقشی کلیدی در سرکوب جنبش اعتراضی علیه سوسیال امپریالیسم شوروی در داخل و خارج بازی کرد.)

این حمایت از کا گ ب و پلیس مخفی ارتجاعی شوروی به معنای بیان مشخص خط حزب متحده سراسری بر سر ماهیت اتحاد شوروی و دستگاه سرکوبگر دولت شوروی به طور عام است. به این گزیده از برنامه حزب توجه کنید.

این حزب مینویسد: «هدف عمده حزب ما در سطح بین المللی عبارت است از احیای تمامیت ارضی و تحکیم استقلال کشور تا یک بار دیگر به مقام یک قدرت جهانی بزرگ برسد. امروزه سیاست همزیستی مسالمت آمیز هدیه ای نیست که جهان سرمایه داری به ما می دهد، بلکه نتیجه تکامل مبارزه جهانی طبقه کارگر بین المللی و کشورهای سوسیالیستی علیه سرمایه انحصاری کشورهای «متمدنی» است که ۱۵۰ کشور جهان سوم را استثمار می کنند. بهای احتمالی شکست سوسیالیسم در این مبارزه می تواند جنگ جهانی سوم باشد که به نابودی نوع بشر می انجامد.

«وجود ارتش شوروی که از اعضای طبقه کارگر و برای حفاظت از منافع این طبقه تشکیل شده، استقلال کشور و شهروندانش را پایدارانه به مدت هفتاد سال ضمانت کرد. اصلاحات کنونی در ارتش نه تنها با هدف تبدیل نیروهای مسلح، نیروهای وزارت دفاع و کا گ ب به یک ارتش مزدور جدا از مردم است، بلکه می خواهد آنها را در مناطق مختلف کشور از هم مجزا سازد. این تنها به جنگ داخلی منتهی می شود.

«وظیفه عمده کمونیستهایی که یونیفرم نظامی به تن دارند این است که انسجام صفوف خود را در نیروهای مسلح و دریایی به عنوان «ستون فقرات» کادرهای کارگر و دهقان حفظ کنند و نگذارند که احیاگران سرمایه داری آنها را به نیروهای سرکوبگر مردم تبدیل کنند. ناگفته نماند که نیروهای مسلح در آینده نزدیک باید وظیفه ای دوگانه به عهده بگیرند: جلوگیری از دخالت امپریالیسم در مسائل داخلی کشورمان تحت عناوین مختلف، و جلوگیری از بورژوازی جنایتکار خودمان از دست زدن به جنگ علیه کارگران (که دیگر نمی توانند فشارهای بی حد ناشی از احیای سرمایه داری «درنده خو» را تحمل کنند).

«نیروهای مسلح امروز بیش از هر زمان دیگری به حمایت گسترده مردم احتیاج دارد. به ویژه برای یافتن راه حل برای مسائل اجتماعی پیش پای سربازان و خانواده هایشان. نابودی توان نظامی ـ صنعتی کشور خیانت است. نه تضعیف، بلکه تنها تحکیم توان دفاعی کشور می تواند وحدت مردم و ارتش را مستحکم کند. هرگونه اهانت به ارتشمان (اهانت به افتخار و تشخص مدافعین سرزمین پدری مان) باید توسط قانون مجازات شود.» (به نقل از «برنامه» حزب متحده سراسری ـ ۱۹۹۱) تاکیدات از ماست.

در مورد «هدف عمده بین المللی» این حزب (بازگرداندن شوروی به مقام یک «قدرت جهانی بزرگ») باید از اصول لنین بر سر ارزیابی از مسائل سیاسی استفاده کنیم: برای چه کسی و از سوی چه طبقه ای؟ آیا شوروی باید دوباره به صورت یک ابرقدرت امپریالیستی نوع برژنفی احیاء شود که از قبل استثمار توده ها رشد کند و و مبارزات انقلابی در سطح جهان را با سلاحهای اتمی (آنگونه که با چین انقلابی مائو کرد) تهدید کند؟ این حزب مدعی مارکسیسم ـ لنینیسم است ولی باز هم بیشرمانه و حتی با افتخار از آن ارتش ارتجاعی دفاع می کند ارتشی که جنایاتش ابعاد جهانی داشته است.

«هدف عمده بین المللی» این حزب که در برنامه اش آمده، یعنی احیای شوروی به مشابه یک «قدرت جهانی بزرگ» آنهم در کشوری مثل روسیه که به مدت چندین قرن (به استثنای چند دهه حاکمیت پرولتری) یک قدرت ارتجاعی بزرگ در اروپا بوده، نمایانگر خصلت شووینیسم امپریالیستی این حزب است. حتی اگر مابقی برنامه اش هم درست بود (که قطعاً نیست) همین یک موضع بر سر مسئله ای چنین محوری مثل ریختن یک قطره زهر در جام عسل است.

به توده های ستمدیده شوروی سابق تحت عنوان دفاع از «سوسیالیسم» گفته می شود که وظیفه شان نه در هم شکستن این نیروهای مسلح بلکه حمایت از آنست! در ضمن این «انقلابیون» می خواهند قانونی بنویسند که «هرگونه اهانت به افتخار و تشخص» نیروهای مسلح شوروی (با دندانهای اتمی) جرم محسوب شود! در حالیکه انقلابیون پرولتری واقعی در روسیه باید این ارتش را افشا کنند و هر آنچه از دستشان بر می آید برای بسیج توده ها و آموختن این ضرورت به توده ها که باید این ارتش وسایر ارگانهای دولت سوسیال امپریالیستی را در هم شکنند، انجام دهند. این حزب که مدعی لنینیسم است، باید به آموزه های لنین در مورد شکست طلبی انقلابی طی جنگ جهانی اول رجوع کند. لنین به انقلابیون زمان خود گفت که جنبش طبقه کارگر «در صورتی میتواند نسبت به خود صادق باشد که هر دو بلوک بندی بورژوازی امپریالیستی را به یک اندازه بد بداند و خواهان شکست بورژوازی امپریالیستی در تمام کشورها باشد و به هیچکدام از آنها نپیوندند». (به نقل از اثر لنین به نام : «زیر بیرق دروغین»)

درباره کودتای اوت ۱۹۹۱

این کودتا یک نمایش قدرت تعیین کننده بود میان آن جناح از طبقه حاکمه شوروی که در «کمیته کشوری برای مسائل اضطراری» متشکل بود و میخواست بخش مهمتری از نظام رویزیونیستی سابق را حفظ کند و جناح یلتسین که می خواست سهم آنها را کمتر کند و اشکال غربی حاکمیت را برقرار کرده و آشکارا با امپریالیستهای غربی همکاری کند. «کمیته کشوری» که در بخشهایی از کا گ ب و ارتش نفوذ داشت، گورباچف را دستگیر کرد و تلاش نمود تا «غرب گراها» را منکوب کند. اما ظاهراً به خاطر عدم قاطعیتش شکست خورد و توسط نیروهای یلتسین بازداشت و سپس آزاد شدند. بسیاری از آنها اکنون فعال هستند. انقلابیون مائوئیست سراسر جهان هر دو طرف توطئه گر را محکوم کردند. اما نینا آندریوا و حزبش از کودتای نافرجام هواداری کرده و به دفاع از کودتاگران رویزیونیست نوع کهن که دستگیر شدند،

برخاستند.

این حزب گفت: «یکی از وجوه پلید استبداد و آنارشی که مداوما بر حقیقت نیش می‌زند، تعقیب قانونی اعضای «کمیته کشوری» سابق و سایر شهروندان شوروی با استناد به ماده ۴۶ قانون اساسی روسیه است.» (به نقل از «خیانت به کشور»)

«آیا بی‌اخلاقی نیست که ژنرال وارنیکوف، ژنرال کریوچکف و مارشال یازوف (اعضای رهبری «کمیته کشوری»)، کسانی که زندگیشان الگوی خدمت واقعی به سرزمین پدری است، به «خیانت» متهم شوند؟

«رفیق وارنیکوف و رفیق یازوف در جوانی در صفوف ارتش سرخ برای سربلندی، آزادی و استقلال سرزمین پدری مان علیه تجاوزگران فاشسیت آلمانی جنگیدند و از آن زمان تا کنون زندگیشان با دفاع از سرزمین پدری و تقویت نیروهای رزمی شوروی گره خورده است. رفیق کریوچکف زندگیش را وقف تقویت نیروهای امنیتی دولت شوروی وتحکیم موضع بین المللیش کرده است.هیچ مبنایی برای متهم کردنشان به خیانت به منافع دولت شوروی وجود ندارد...» (به نقل از: «بیانیه خطاب به جامعه شوروی و جامعه جهانی» - مصوبه کنگره موسس حزب متحده سراسری)

دوستان، حق با شماست! هیچ مبنایی برای متهم کردن این افراد به خیانت به منافع سوسیال امپریالیسم شوروی وجود ندارد! کار آنها طی این سالهای طولانی، جنگیدن در راه دفاع از این منافع بوده است. باید گوشزد کنیم که کریوچکف (که آندریوا «رفیقش» می خواند) رئیس کا گ ب بود! او در سال ۱۹۶۸ افسر جوان کا گ ب در پراگ (مجارستان) بود و به خاطر انجام وظیفه احسن در اجرای حکومت نظامی در ۱۹۸۱ در لهستان ارتقاء درجه گرفت و بعداً مسئول هماهنگی عملیات کا گ ب و ارتش سرخ در جنگ افغانستان شد. مارشال یازوف به عنوان وزیر دفاع شوروی طی جنگ افغانستان مسئولیتهای مهمی (همانطور که آندریوا می گوید) در «تقویت نیروهای رزمی شوروی» داشت. وی تحت حکومت گورباچف فرمانده عالی نظامی بود که بر سرکوب عمومی در گرجستان نظارت میکرد. واقعه ای که در سال ۱۹۸۹ در گرجستان رخ داد معروف است. طی تظاهراتی پلیس مخفی با وحشیگری تمام دهها تن از تظاهرکنندگان را با بیل به زیر کتک گرفت تا اینکه به قتل رسیدند. یازوف از جمله کمیته سه نفره مسئول شلیک بمبهای هسته ای شوروی بود. ورود چنین حیوانات خون آشامی به ارتش سرخ در چندین دهه پیش تحت حاکمیت پرولتری و به قدرت رسیدنشان در آن، بیش از هر چیز صحت این تحلیل مائوئیستی را نشان میدهد که تحت سوسیالیسم بورژوازی نوین درست در قلب حزب و دولت انقلابی نفوذ می کند و بدین جهت باید مرتبا خود را از لوث وجود چنین میکروبهایی از طریق مبارزه طبقاتی تصفیه کند. (۴)

حمایت فعال حزب متحده سراسری از چنین جلادان امپریالیستی تنها معرف این است که این حزب چقدر در باتلاق رویزیونیسم شوروی فرو رفته و هدفش از بسیج توده ها چیست و نیز اینکه در نظر دارد آخرالامر چه کسانی را در راس امور قرار بدهد.

استراتژی «حزب متحده سراسری»: انقلاب یا احیای رویزیونیسم؟

این حزب میگوید، «حزب ما سیاسی کردن همه جانبه مبارزه کارگران به وسیله اعتصاب را «حلقه کلیدی» فعالیت خود می داند. ایجاد روابط سیاسی با کلکتیو اعتصابیون در کانون این اعتصابات قرار دارد: ضروری است که خواسته های سیاسی و اقتصادی پا به پای هم پیش برده شوند و کمک رسانی به کلکتیوهای اعتصابی در جهت کانالیزه کردن تمام این فعالیتها در یک مجرای عمومی سازمان یابد تا مخالفت مردم با سیاستهای ضد مردمی حکومت احیاگر را منعکس کند.

«اعتصاب عمومی سیاسی سازماندهی شده تحت شرایط مساعد و تحت رهبری یک تشکیلات مناسب، عالیترین شکل مقاومت سیاسی کارگران است که باید بتواند فریب دهندگان توده ها (یعنی عمال ضد انقلاب و کودتای غیر قانونی آنها که خواهان نابودی شوروی هستند) را از اریکه قدرت بپراند... تنها اعتصاب عمومی سیاسی و دعوت به نافرمانی مدنی می تواند مانع جنگ داخلی شود. یعنی اینکه از قتل عام ملیتها، فجایع عمومی و دخالت خارجی ها به بهانه ارائه راه حل برای مشکلات داخلی سرزمین پدریمان جلوگیری کند. اعتصاب عمومی سیاسی می تواند کارگران را از تفکر معقول برخوردار سازد، سطح آگاهی سیاسیشان را ارتقاء دهد، و نیز شوراها را به عنوان ارگانهای قدرت کارگری - دهقانی مجدداً ایجاد کند. این شوراها،این امکان را از ریاست جمهوری، دولت، فرمانداریها و سایر ارگانهای ضد انقلابی سلب خواهند کرد که بتوانند به حکومت مردم بر مردم تبدیل شوند.

«اعتصاب عمومی سیاسی تنها و آخرین امکان برای از قدرت بیرون انداختن تمام کسانی است که به منافع ملی و اجتماعی مردم شوروی خیانت کرده اند.این «حلقه کلیدی» در تحولاتی است که به شکست نهایی ضد انقلاب منتهی خواهد شد». (به نقل از: «ما باید از اول آغاز کنیم» . ۱۹۹۱).

بسیار جالب است که حزب متحده سراسری «لنینیست» چگونه از همان عبارات اکونومیستی استفاده می کند که لنین در «چه باید کرد؟» به شدت موردحمله قرار داده بود: به عبارتی نظیر «سیاسی کردن مبارزه کارگران از طریق اعتصاب»، «پیشبرد خواسته های سیاسی و اقتصادی پا به پای هم» وغیره. لنین نشان داد که اینها تنها به انقیاد مبارزه طبقه کارگر به ایدئولوژی بورژوایی و رفرمیسم منتهی می شوند.

باید گوشزد نمود که اینها نشانه انحراف از برنامه انقلاب نیست؛ زیرا بنظر نمی‌رسد هدف این حزب شامل داغان کردن ماشین دولتی در قدرت، سرنگون کردن آن از طریق یک جنگ انقلابی داخلی باشد؛ یعنی هدفی که لنین توده ها را در ۱۹۱۷ جهت انجام آن بسیج کرد. امروزه یک «اکتبر نوین» تنها از این طریق امکانپذیر است. ولی این حزب استراتژی خود را بعنوان طرحی برای جلوگیری از جنگ داخلی ارائه می‌دهد! طرح این حزب «از قدرت راندن»، «از قدرت بیرون انداختن»، «تمامی کسانی است که مردم را فریب داده اند»، یا احیای شوراها برای «سلب امکان» حکومت کردن از دولت‌هاست. اینها طرح‌های رزمنده برای رفرم در دولت و استفاده از بسیج توده‌ها بعنوان اهرم فشار جهت سهیم شدن در قدرت است. مکمل این برنامه، فراخوان به ژنرالها و اقشار فوقانی برای احیای شوروی بعنوان یک قدرت جهانی بزرگ است.

بخشهای کلیدی برنامه این حزب نشان می‌دهد که در پس جایگزینی یک جناح بورژوازی بجای جناح دیگر است: هدف عمده بین المللی آن احیای شوروی بعنوان «یک قدرت بزرگ جهانی» است. این هدف بعلاوه حمایت از مارشال‌های عالیرتبه رویزیونیست (که در کودتای اوت ۱۹۹۱ با جناح یلتسین سرشاخ شدند و شکست خوردند)، مخالفت با جنگ انقلابی داخلی، حمایت از اعتصاب عمومی برای «بیرون انداختن» قدرتمندان موجود و غیره، خطوط اساسی برنامه این حزب را تشکیل می‌دهند. این برنامه طوری تنظیم شده که رویزیونیستهای پر قدرت حزب کمونیست شوروی سابق (نظیر کریوچکف و دوستانش) را بر مبنای احیای قدرتی که زمانی هم در سطح ملی و هم در بین‌المللی از آن برخوردار بودند، جلب کند. و بخشهائی از توده‌ها را بعنوان گوشت دم توپ جهت دسترسی به این خواسته بسیج کند.

این برنامه شباهت بسیار با فرمول رویزیونیستی و کلاسیک شوروی ها در جهان سوم دارد: جذب ناراضی های نیروهای مسلح، بسیج کارگران بر مبنائی اکونومیستی، و استفاده از آنان بعنوان اهرم فشار در جهت سرنگون کردن بخشهای غربگرای هیئت حاکمه و روی کار آوردن حاکمیت رویزیونیستی خود بر مبنای مالکیت و کنترل دولتی تحت سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی (نظیر آنگولا، اتیوپی و سایر مناطق) (۵)

برنامه نینا آندریوا برای برپایی «اکتبر نوین» نیست، بلکه برای دستیابی به «برژنف بهتر» است.

درباره «هواداری» حزب متحده سراسری از استالین

بر زمینه فوق الذکر است که «هواداری» پرسروصدای این حزب از استالین را می توان بررسی کرد. بررسی نظرات آنها در مورد استالین چند چیز را نشان می دهد: نخست آنکه هیچ تحلیل جدی از دوره استالین ندارند و صرفاً جسته گریخته با عبارات کوتاهی از استالین را نقل می کنند و از دستاوردهای حزب کمونیست شوروی تحت رهبری وی و به ویژه پیروزیهایش در جنگ جهانی دوم، هواداری میکنند و به همین قدر اکتفا مینمایند. آنها بحث چندانی بر سر رهبری استالین در ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و یا بسیج کارگران و دهقانان طی پروسه کلکتیو کردن کشاورزی ندارند. حتی تمجیدشان از پیروزیهای شوروی در جنگ جهانی دوم در حد تمجید از «دفاع میهنی» است. آندریوا مکرراً در این رابطه از «فداکاریهای عظیم خلق روس» سخن می گوید.

این یک واقعیت و بخش مهمی از میراث جنبش کمونیستی بین المللی است که مردم روسیه و کل شوروی در غلبه بر فاشیستهای نازی فداکاریهای عظیم کردند. این خود باعث پیشرویهای انقلاب جهانی (منجمله در چین) شد. استالین این امر را رهبری کرد و انقلابیون جهان او را به خاطر این دستاوردها می ستایند. اما آنچه که نینا آندریوا و دوستانش از آن دفاع می کنند نه مضمون انقلابی بلکه شکل است. برای آنها مهم این نیست که دیکتاتوری پرولتاریا بود که پیروز شد بلکه از نظر آنها مهم این است که «کشور کبیر» شوروی پیروز شد (همان کشوری که آنها می خواهند باز هم به عنوان یک «قدرت جهانی بزرگ» ظهور کند) آنچه در این سوسیالیسم آنها را مفتون کرده، نه انترناسیونالیسم پرولتری، بلکه «وطن پرستی نوع شوروی» است.

آندریوا و حزبش با خالی کردن محتوای انقلابی دستاوردهای استالین و اساسی تر از آن، با قاتی کردن دو دوره متفاوت از تاریخ شوروی (سوسیالیستی و سوسیال امپریالیستی)، کاری که نمی کنند بلند کردن پرچم استالین جهت مقابله با رویزیونیستها است. برعکس آنها میخواهند از استالین در راستای برنامه خودشان استفاده کنند که عبارتست از احیای شکل رویزیونیستی حاکمیت بورژوازی در شوروی سابق به جای شکل علنی کنونی آن. باید به یاد بیاوریم که خود برژنف هم گهگاهی از استالین یادی می کرد؛ اگرچه نه به اندازه آندریوا (بی شک این یکی از دلایلی است که حزب آندریوا موضع ملایمتری نسبت به برژنف میگیرد).

نمیتوان تصور کرد که یک نیروی انقلابی واقعی در شوروی سابق سر بلند کند اما رهبران رویزیونیست بعد از استالین و حاکمیت سوسیال امپریالیستی شان را محکوم و تقبیح نکند. نینا آندریوا و دوستانش بدلیل آنکه نتوانسته اند از رویزیونیستها گسست کرده و پرچم مائو را به اهتزاز درآورند، در وضعیت چندش آوری گیر کرده اند. یک نمونه اش اینکه از جنگهای کثیف شوروی علیه انقلابهای مردم جهان حمایت می کنند. مائوئیستها در عین حال که به خوبی به نقش امپریالیسم آمریکا در کشورهایی نظیر افغانستان آگاه بودند، با قاطعیت تمام در کنار مردم افغانستان در جنگ علیه سوسیال امپریالیستهای شوروی ایستادند و به پیروی از لنین، از انقلابیون کشورهای امپریالیستی خواستند که خط شکست طلبی انقلابی پیش گیرند. به ویژه از کمونیستهای انقلابی کشورهای امپریالیستی انتظار می رود در مورد سرزمین پدری «خودشان» چنین موضعی بگیرند. به طور مثال، مائوئیستهای آمریکا با تمام وجود از ضرباتی که خلق ویتنام بر ماشین جنگی امپریالیسم آمریکا وارد آورد، استقبال کردند. لنین قاطعانه اعلام داشت که انترناسیونالیستهای واقعی باید بی هیچ قید و شرطی این موضع را اتخاذ کنند تا دوستان و دشمنان واقعی توده ها را به آنها نشان دهند.

دفاع آندریوا و حزب کمونیست بلشویکها از استالین بخاطر این نیست که وی یک پرولتر انقلابی بود. و انتقاد آنها از خروشچف و گورباچف بخاطر این نیست که آنها سرمایه دار بودند. آنها استالین را دوست دارند چون «او بود» که جنگ جهانی دوم را «برد» و شوروی را قدرتمند کرد. و از گورباچف خوششان نمی آید چون نهایتا «بازنده» شد. با همین منطق شووینیستی است که این حزب بر برژنف آسان می گیرد (بدترین اشکال کارش را «رکود اقتصادی» میداند). برژنف که طبق معیارهای این حزب یعنی «افزایش قدرت روسیه»، کارش خیلی هم بد نبود!

تشخیص اینکه مشکل حزب متحده سراسری اینست که نمی تواند دیدگاهش را از افق تنگ منافع ملی روسیه فراتر ببرد یا اینکه برنامه دارد تا با بخشهایی از نخبگان حاکم (در راستای احیای شکل رویزیونیستی حاکمیت و سوسیال امپریالیسم شوروی) متحد شود، مشکل است. اما در هر دو صورت، خط این حزب به یک نتیجه واحد می رسد: احیای شکل رویزیونیستی حاکمیت شوروی بر مبنایی سوسیال امپریالیستی . انقلابیون نمی توانند از این خط پشتیبانی کنند.

انقلاب در روسیه و سایر جمهوریهای شوروی سابق تنها با اتکا به مائو و بر این پایه، رجوع به لنین، می تواند پیشروی کند. حتی اگر آندریوا و حزبش به راستی تلاش داشتند خط استالین را دنبال کنند و انقلاب را بر پایه درک وی به پیش ببرند، نمی توانستند موفق شوند. علتش فقط ضعفهای خط استالین نیست. و حتی عمدتا این نیست. علت عمده اش آن است که نمی توان به پیشرفته ترین شناخت و تئوری در مورد انقلاب پرولتری پشت کرد و به برخی مراحل پیشین رجوع نمود و از آنجا شروع کرد. مثل این است که دانشمندی با رد کردن مکانیک کوانتوم یا تئوری نسبیت اینشتاین، بخواهد سرسختانه از مکانیک نیوتنی دفاع کند. این کار غیرممکن است و به ایده الیسم می انجامد. چنین تلاشی موجب انواع و اقسام اشتباهات متدولوژیک می شود. این مسئله در عرصه علوم اجتماعی بیشتر صادق است ـ به این معنا که بار سنگین تاریخ و سلطه طبقه بورژوازی باعث می شود کسانی که از عالیترین سطح شناخت پرولتاریا روی برمیگردانند، بسرعت به گرداب تفکر بورژوائی کشیده میشوند. به عبارت دیگر، اگر هشتاد سال پیش می شد تنها با اتکاء بر مارکس و لنین به انقلاب پرولتری در روسیه تزاری دست زد، اکنون دیگر اینگونه نیست و بدون مائو صحبتی از «اکتبر نوین» نمی تواند در میان باشد.

مسئله صرفاً این نیست که علم انقلاب را مارکسیسم ـ لنینیسم بنامیم یا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم. خدمات مائو دارای نتایج عملی برای انقلابیون است: چگونه از دشمن تحلیل بدهند، چگونه اتحادهای استراتژیک ایجاد کنند، چگونه مبارزه (منجمله مبارزه نظامی) را برای کسب قدرت سیاسی به پیش ببرند و چگونه پس از گرفتن قدرت آن را بکار برند. این مسئله هم برای کشورهای تحت سلطه صادق است و هم امپریالیستی. دیدگاههائی نظیر اینکه

تئوریهای مائو تنها در کشورهای نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره و یا تنها پس از کسب قدرت کاربرد دارند، احزاب کمونیست در آمریکا و روسیه یا در هند و برزیل را به یکسان به سوی رفرمیسم سوق می‌دهد. (٦)

در اینجا باید نکته ای را در مورد اینکه موضعگیری حزب متحده سراسری بر سر خدمات مائو تا چه حد ناشی از ناآگاهی است، متذکر شویم. بسیاری از انقلابیونی که شاهد ظهور این نیروها در صحنه سیاسی شوروی بودند، در ابتدا امیدوار بودند که برخی از وجوه رویزیونیستی خط اینان صرفا ناشی از ناآگاهی است که در پرتو آشنائیشان با آموزه های مائو (که گفته میشد با آن ناآشنا بوده اند) به مرور اصلاح شود. البته این درست است که توده های شوروی از مائو شناختی نداشتند. ولی اینهم درست است که خود رویزیونیستها خروارها خزعبلات علیه مائو منتشر میکردند که شامل حملات بیشرمانه علیه انقلاب فرهنگی، فحاشی های راسیستی نظیر «خباثت آسیایی مائو» و «خصلت دهقانی انقلاب چین» و غیره بود.(۷) اگرچه نه تمامی بلکه اکثریت رهبری این احزاب از اعضای صاحب مقام حزب کمونیست شوروی سابق بوده اند. و مطمئناً به این متون دسترسی داشته اند. بنابراین تا حدودی می توان گفت که آنها متعهد هستند اشکالات حزب قبلی شان را تصحیح کنند، به ویژه آنکه از حزب کمونیست آن دوره نیز تا حدودی دفاع می کنند. امروز آنها از ضرورت مطالعه آثار مائو سخن به میان میاورند. اما مهمترین ابتکار عمل حزب متحده سراسری درباره مائو این بوده است که اعلام کنند وقت آن رسیده است که جنبش بین المللی کمونیستی «زخمهای» میان مائوئیسم و رویزیونیسم را «التیام دهد». این حرفها را در شرایطی میزنند که سقوط فضاحت بار رویزیونیسم شوروی را به چشم دیده اند. این تنها به معنای فراموش کردن و مخدوش نمودن خط تمایزی است که مائوتسه دون میان رویزیونیسم و انقلاب ترسیم کرد. و در چند سال گذشته حتی نامی هم از مائو در نشریاتشان نبرده اند. و متاسفانه ادعاهای اولیه شان در مورد اینکه با ذهنی باز به آموختن از مائو خواهند پرداخت پوچ از آب در آمده است.

جنبش کمونیستی بین المللی

این حزب میگوید: «احیای سرمایه داری در شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپا شدیداً توازن قوا را به نفع ارتجاع و امپریالیسم بر هم زده است. این امر باعث بروز بحران در جنبش کارگری بین المللی و جنبش کمونیستی بین المللی شده و بر سه ستون اساسی فرآیند انقلابی بین المللی ضربه وارد آورده است: نظام دولتهای سوسیالیستی، مبارزات احزاب کمونیست در کشورهای سرمایه داری، و جنبشهای رهایی بخش ملی. شکست موقت سوسیالیسم در اروپا و شوروی، مرکز جنبش سوسیالیستی و انقلابی جهانی را به کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین منتقل کرده است. کشورهای این دو قاره اکنون از همه سو تحت فشار سرمایه بین المللی هستند. نیروهای مترقی جهان تحت چنین شرایطی باید از احزاب کمونیست چین، کره، کوبا، ویتنام و لائوس به طور مشترک حمایت کنند. آن دسته احزاب کمونیست که از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی پیروی کردند اکنون در بحران عمیق فرو رفته اند و بی شک آتوریته شان در میان توده ها مضمحل شده است. تنها احزاب مارکسیست ـ لنینیستی که تصمیمات رویزیونیستی کنگره بیستم را طرد کردند اکنون از این آتوریته برخوردار می باشند. اپورتونیستها طی مدت سه دهه به آنها به عنوان «استالینیست»، «مائوئیست» و «پرو آلبانیست» برخورد می کردند. وقایع دهه اخیر نشان داد که مواضع سیاسی ـ ایدئولوژیک پایه ای شان صحیح بود. آنچه اکنون ضروری است عبارت است از انسجامشان، عمل متحدشان علیه دشمن مشترک، تکوین استراتژی و تاکتیکهای مشترک در مبارزه طبقاتی و سازماندهی ساختارهایی جهت هماهنگ سازی جنبش کمونیستی بین المللی برای حفظ میراث، سنت و تجارب کمونیسم بین المللی. بیانیه پیونگ یانگ (مصوبه هفتاد حزب در آوریل ۱۹۹۲) نخستین گام در چنین راه دشوار و پیچیده است». (به نقل از: «مبارزه طبقاتی در شوروی کنونی» . ۱۴ ژوئیه ۱۹۹۲)

«پایه تئوریک حزب، باید در حرف و عمل، مارکسیسم ـ لنینیسم باشد و ماموریت تاریخی جهانی طبقه کارگر را به مثابه پایه های فلسفی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود بگیرد: برای ساختن جامعه ای بدون طبقه که در آن نه استثمار وجود داشته باشد و نه ستم، نه جنگ وجود داشته باشد نه بی عدالتی اجتماعی. مارکسیسم ـ لنینیسمی که از بقایای اپورتونیسم بری باشد و خلاقانه در انطباق با اوضاع و شرایط کنونی تکامل یابد. نه به آن صورتی که گورباچف با ادغام کردن «ایده آلهای اومانیستی جهانی» و نظریات برنشتاین، کائوتسکی، بردیف، مارتف، ترتسکی، بوخارین، جیلاس، لوفور، ویلی برانت و «پدران» انترناسیونال سوسیالیستی که مارکسیسم را تنها به یک مفهوم خرده بورژوایی ضد کمونیستی تبدیل کردند، انجام داده است. در شرایطی که سرمایه داری در کشورمان احیا شده، رجوع به جهان بینی کمونیستی و تجارب سیاسی که در آثار افراد زیر جمعبندی و تدوین و تکوین شده ضروری است: استالین، مائو تسه دون، دیمیتروف، تلمان، تورز، تولیاتی، هوشی مین، ایباروی، کیم ایل سونگ، کاسترو و سایر سیاستمداران جنبش بین المللی که لنین هم در کانون آنها قرار دارد. (به نقل از: «اوضاع جاری و وظایف ما» . سخنرانی در کنگره موسس حزب متحده سراسری کمونیست بلشویکهای اتحاد شوروی» . نینا آندریوا . نوامبر ۱۹۹۱)

موارد فوق الذکر را یک به یک بررسی می کنیم. نخست آنکه، آیا حوادث واقع شده در بلوک سابق شوروی «توازن نیروها را شدیداً به نفع ارتجاع و امپریالیسم بر هم زده است؟» پاسخ مختصر به این پرسش فقط یک کلمه است: خیر. دیدگاه حزب متحده سراسری و کلیه کسانی که شوروی را سوسیالیستی می دانستند به طور عام یکسان است. حتی کسانی که آن را یک کشور سوسیالیستی «بد» می دانستند چنین استدلال می کردند که شوروی در مقام مقایسه با آمریکا، به ایشان «فضای مانور» می دهد. اما همانطور که تجارب تراژیک کشورهائی نظیر کوبا، آنگولا، ویتنام، اتیوپی، افغانستان و بسیاری مناطق دیگر، نشان داد تنها فضای مانوری که برای آنها ایجاد کرد این بود که بتوانند از چنگ یک امپریالیسم استثمارگر در بیایند به چنگ یک امپریالیسم استثمارگر دیگر بیفتند. مردم جهان با سقوط سوسیال امپریالیسم شوروی و تغییر از یک شکل دیکتاتوری بورژوائی به شکلی دیگر، هیچ چیز از دست ندادند.

بالعکس، مائوئیستها به درستی میگویند که سقوط حاکمیت رویزیونیستی در شوروی ناشی از بحران عمیق و مزمن نظام جهانی امپریالیستی بود. توده های مردم جهان با امپریالیستهای غربی در هلهله کشیدن بخاطر سقوط رقبای رویزیونیست آنها شریک نمیشوند. اما در عین حال، این سقوط برای آنها تراژیک هم نبود. نخست آنکه، حکام شوروی، سرکوبگر و استثمارگر بودند. دوم آنکه، سقوطشان بیانگر انشعاب و ضعف در اردوگاه دشمنان طبقاتی است؛ بیان ناپدید شدن جوامع زشت منظری است که استثمارگر بودند اما نقاب سوسیالیستی بر چهره کشیده بودند و بدین نحو در میان توده های مردم گیجی می پراکندند. اگرچه تضعیف شوروی به عنوان رقیب عمده آمریکا، برای آمریکا برتریهای تاکتیکی معینی را فراهم میکند، اما نتوانسته و نمی تواند بحران جهانی سرمایه داری را حل کنند.

این اوضاع و شرایط انقلابیون مائوئیست را با مصاف‌های نوین روبرو می‌کند. در عین حال، آنها را با فرصت‌های نوینی روبرو می‌سازد تا به شکل‌گیری نمایندگان راستین کمونیسم در بلوک شوروی سابق بپردازند. بعلاوه، همانگونه که در مقاله «درباره اوضاع جهانی» (جهانی برای فتح، شماره ۲۱ سال ۱۹۹۵) تصریح شده، تضاد میان کشورهای امپریالیستی و ملل تحت ستم و تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی هر دو در حال تشدیدند.

تحلیل حزب متحده سراسری از تناسب قوا در جهان ارتباط نزدیک دارد با نظراتشان در این مورد که «سه ستون فرایند انقلابی بین المللی» شدیداً ضربه خورده اند. ضربه اول به ستون اول آنها (دولتهای «سوسیالیستی»)، ضربه به توده های مردم نبود چرا که این دولتها نماینده مردم نبودند. ضربه به آنها در حقیقت باعث تضعیف پایه های مهم نظام امپریالیستی جهانی بود، چرا که بلوک شرق یک بلوک امپریالیستی بود. همین بحث در مورد احزاب به اصطلاح کمونیست در کشورهای سرمایه داری (که از نظر تینا آندریوا شامل احزاب بزرگ طرفدار روس رویزیونیستی نظیر فرانسه و ایتالیا است) نیز صادق است. این احزاب هرچه در توان داشتند علیه مبارزات انقلابی در آن کشورها (به طور مثال در ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه) به کار گرفتند.

و اما در مورد جنبشهای رهایی بخش ملی نظیر کوبا و نیکاراگوئه و غیره که به زیر بال و پر سوسیال امپریالیسم شوروی خزیده بودند، باید گفت که سقوط شوروی امپریالیستی واقعا باعث تضعیف روحیه و نیز موقعیت طبقات کمپرادور حاکم وابسته به شوروی در این کشورها و همچنین نیروهای گوناگون بورژوازی ملی تحت نفوذ رویزیونیستهای شوروی شد. بسیاری از این نیروهای «رهائی بخش ملی» از آتوریته شان بر توده ها برای بده بستان با امپریالیستهای غربی استفاده می کنند. اما این امر هیچ تغییری در وضعیت فلاکت بار توده های تحتانی (یعنی همان اکثریت عظیم جامعه) بوجود نمیاورد و آنان کماکان در فقر و فلاکت بسیار زیاد بسر می برند. در همه این کشورها منجمله در بلوک شوروی سابق، اثرات بحران عمق یابنده اقتصاد جهانی بیش از پیش توده های مردم را زیر فشار خود خرد میکند. اما توده ها نیز به مقاومت برمی‌خیزند. همانطور که مائو بارها تاکید کرد، هرجا ستم هست، مقاومت هم هست. خیانتهای مداوم مشتی نیروهای بورژوایی نظیر «کنگره ملی آفریقا»، «سازمان آزادیبخش فلسطین» و «فارابوندو مارتی» در السالوادور، نباید باعث روحیه باختگی انقلابیون واقعی گردد.

حزب «متحده سراسری» در مورد قدرت امپریالیستها غلو می کند و بر ضعف نیروهای کمونیستی تاکید بسیار می‌گذارد تا شاید جنبش کمونیستی بین المللی را قانع کند که تفاوتهای خود را کنار نهاده و در نوعی جبهه متحد تدافعی ضدامپریالیستی گردآیند: خوجه ایستها، مائوئیستها، کاسترونیستها، طرفداران شوروی، و غیره. بر این مبناست که آندریوا از سوی حزبش با حزب کارگر بلژیک «پیشنهادیه ای برای وحدت جنبش کمونیستی بین المللی» به طور مشترک تهیه کرده اند. آنها از جنبش کمونیستی بین المللی می خواهند که «انشعابات تاریخی خود را کنار نهاده» و «زخمهایشان را ترمیم کنند». (رجوع کنید به صفحه ۲۸) هدف این فراخوان مخدوش کردن خطوط تمایز میان انقلاب و ضدانقلاب، و به معنای وحدت کمونیستها با نیروهایی است که هنوز دست از میراث رویزیونیستی شان برنداشته اند. آنها علیرغم اینکه مدعی اند حاضر به یادگیری از نقدهای مائو به رویزیونیستهای شوروی هستند، اما او را در کنار کسانی نظیر کاسترو قرار می دهند که هرآنچه در توان داشت علیه آموزه های مائو به کار گرفت و از تمام جنایات خونبار سوسیال امپریالیستها حمایت کرد. و یا مائو را همسنگ رویزیونیستهای کهنه کاری نظیر «تولیاتی» از حزب کمونیست ایتالیا، یا «موریس تورز» از حزب کمونیست فرانسه قرار می دهند. همان «موریس تورز» که باعث شد حزب کمونیست فرانسه به جای استفاده از فرصتهای انقلابی ناشی از جنگ جهانی دوم به زد و بند با بورژوازی فرانسه بپردازد.

این است آن نوع صف بندی بین المللی که برنامه حزب متحده سراسری در پی آنست. این برنامه و این جبهه از همان بی پرنسیپی مختص رویزیونیستها برخوردار است و در این برنامه و جبهه تنها جایگاهی که به انقلابیون راستین پیشنهاد میشود اطاعت از رویزیونیستها است. نتیجه این فراخوان برای انقلابیون جهان عبارت است از «حمایت» از احزاب «کمونیست» چین، کره، کوبا، ویتنام و لائوس که سالهاست هیچکدام کاری به کار انقلاب نداشته اند. به طور مثال، از حزب کمونیست چین در برابر چه کسی باید حمایت کرد؟ از آنجائیکه حزب کمونیست چین با تمام توان آمریکا و امپریالیستهای غربی را به آغوش کشیده است، این حمایت تنها به معنای حمایت از حزب کمونیست چین در مقابل توده هایی که خواهان بازگشت به دوران مائو هستند. رویزیونیستهای حزب کمونیست چین نشان داده اند که حاضرند حمام خون به راه اندازند.

نکته مرکزی فراخوان حزب کمونیست بلشویکها عبارت است از مخدوش کردن خط تمایزی که بر سر آن سی سال میان مائوئیسم و رویزیونیسم مبارزه بوده است. این «انشعابات قدیمی» چیزی نیست جز نبرد مائو علیه تلاش‌هائی که رویزیونیستهای کشورهای استثمارگر و ستمگر بلوک سابق به عنوان کشورهای «سوسیالیستی» به عمل می آوردند.

نتیجه عملی جمعبندی آندریوا آن است که اکنون حول دفاع از استالین و به ویژه لنین می توان متحد شد. بنابراین، لنین «نقطه رجوع» کلیه نیروهای گوناگونی است که تجارب کمونیستی شان مورد نیاز است.

این در حالی است که لنینیسم در اصل بخشی از خط تمایز در جنبش کمونیستی بین المللی است. اما آنچه که آندریوا لاپوشی می کند این است که امروز دیگر بدون اتکا به مائو نمیتوان لنینیست بود. خدمات مائو بر مبنای گسترش و تکامل مارکسیسم - لنینیسم بود و این علم را به مرحله نوین مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم داد. امروزه بازگشت به لنین بدون مائو مثل بازگشت به مارکس بدون لنین در دهه بیست یا سی است. بی شک این گونه افراد که آندریوا و شرکاء نام می برند وجود خارجی دارند. اما نامشان نه کمونیست بلکه سوسیال دمکرات است. مائوئیسم نه تنها دربرگیرنده مارکسیسم - لنینیسم است، بلکه همانگونه که دومین سند جنبش انقلابی انترناسیونالیستی («زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم») خاطرنشان می سازد، در پرتو تکامل مارکسیسم - لنینیسم توسط مائو است که وجوه نوینی از خدمات خود مارکس و لنین نیز درک می شود و خدمات اساسیشان به نحو مشخصتری فهمیده می شود.

و بالاخره اینکه بازگشت به لنین به عنوان خط تمایز، به دفن تحلیل تعیین کننده مائو (خصلت سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم) ختم می شود. لنین و استالین زنده نماندند تا شاهد احیای سرمایه داری در شوروی باشند. چگونه کسی می تواند به طور جدی ادعا کند که لنین و استالین این پدیده بی نهایت پیچیده را کاملا تحلیل کردند. مائو با ایستادن بر شانه های آنها توانست چنین تحلیلی ارائه دهد. او حتی از این هم پیشتر رفته و مبارزه حادی را طی انقلاب فرهنگی (که عالیترین پیشروی انقلاب جهانی پرولتاریا تا کنون است) رهبری کرد.

آنچه که نیروهائی از قماش آندریوا آن را «انشعابات درون جنبش کمونیستی بین‌المللی» می‌خوانند، خیلی زود خصلت «درونی» خود را از دست داد. و تبدیل شد به مبارزه طبقاتی میان نمایندگان بورژوازی نوخاسته در شوروی (تحت رهبری خروشچف) از یکسو و نمایندگان پرولتاریای بین المللی (تحت رهبری مائو) از سوی دیگر. این یک جنگ سکتاریستی درون یک جبهه نبود، بلکه جنگ میان خروشچف در دفاع از طبقه اش از یکسو و مائو در دفاع ازطبقه اش از سوی دیگر بود. منافع مائو در این جنگ همان منافع پرولتاریای بین المللی و انقلاب جهانی، منافع تداوم انقلاب تحت سوسیالیسم و کوتاه نیامدن بر سر هدف نیل به کمونیسم جهانی بود. از این نقطه به بعد بود که مائو به جایگاه پیشروترین رهبر پرولتاریای بین المللی (منجمله پرولتاریای شوروی) ارتقاء یافت. خیلی روشن باید بگوئیم که سیاست نادیده گرفتن خدمات مائو برای «جوش دادن زخمهای جنبش کمونیستی بین المللی» نیست، چرا که رویزیونیستهای شوروی دیگر بخشی از این جنبش نبودند. آنها ضدانقلابیونی بودند که میخواستند جنبش کمونیستی بین المللی را در هم بشکنند. «جوش دادن» این زخمها به معنای سازش دادن انقلاب و ضدانقلاب است. اینکار همانطور که سی سال پیش امکان نداشت، امروز نیز امکان ندارد (شماره های بعدی «جهانی برای فتح» باز هم به ارائه تحلیل از مبارزه مداوم درون جنبش کمونیستی بین المللی خواهد پرداخت.)

«حزب متحده» و سایر نیروهای مشابه آنها، اخیراً تلاش کرده اند تا مناسبات خود را با نیروهای سانتریستی که طی یکی دو دهه اخیر در حال اضمحلال بوده اند، محکم کنند. اما مائونیستهای راستین در پی ائتلافهای بوروکراتیک با نیروهائی که نهایت آمالشان انجام کارهای برژنف بنحو احسن است، نیستند. مائونیستهای بر تلاشهای خود در جهت گسترش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در سراسر جهان (منجمله در کشورهای بلوک شوروی سابق) و ایجاد و تقویت احزاب مائوئیست متحد در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» می‌افزایند با این هدف که جنگ خلق را در کشورهای مختلف در اسرع وقت برپا دارند و به پیش برند؛ با این هدف که کشورهای سوسیالیستی نوین را بعنوان مناطق پایگاهی برای انقلاب جهانی ایجاد کنند. علیرغم اینکه وجود نسل قدیمیتر انقلابیون کشورهای مختلف برای پیشبرد این تلاشها ضروری است، اما مائونیستها بطور ویژه به نسل نوینی که در بحبوحه بحران عمق یابنده جهانی پا به میدان مبارزه میگذارد توجه میکنند تا نسل نوینی از کمونیستها را در راهپیمایی بی باکانه و استوار به سوی آینده ای مملو از مبارزات انقلابی توفنده، هدایت کنند.

جمعبندی

نینا آندریوا و حزبش نتوانسته اند از رگ و ریشه های عمیق رویزیونیسمی که مشخصه حزب کمونیست شوروی طی سه و نیم دهه حاکمیت بر شوروی سوسیال امپریالیستی بود، بگسلند. بدون درک تکامل کیفی که در علم انقلاب توسط مائو تسه دون صورت گرفت، بدون گسست کامل از رویزیونیسم، نیروهای نوظهور در شوروی سابق نخواهند توانست انقلاب را به پیش ببرند؛ نخواهند توانست مبارزه برای یک انقلاب همه جانبه با هدف سرنگون کردن حاکمیت بورژوازی در روسیه از طریق جنگ خلق را آغاز کنند و انقلاب در روسیه را به مثابه بخشی از انقلاب جهانی، به پیش ببرند.

اکنون که رویزیونیستهای شوروی ساقط شده اند و زشتی هایشان را امپریالیستهای روسی و غربی به گوش جهانیان رسانده اند، آندریوا و حزبش برای اینکه در سطح ملی و بین المللی گوش شنوائی برای خود پیدا کنند دست به انتقادی چند از دوره پس از ۱۹۵۶ زده اند. و حتی چند کلمه محبت آمیز در مورد مائو گفته اند. تمام انتقاداتشان از شوروی سوسیال امپریالیستی تحت رهبری خروشچف، برژنف، آندروپف و غیره را به جوانب تبعی محدود کرده اند و حمایت لفظی شان از مائو نیز حول مسائل فرعی دور می زند. آنها کاملا در مقابل انتقاد به ماهیت امپریالیستی شوروی رویزیونیستی گارد می گیرند.

مواضع آنها عمدتا ناشی از ناآگاهی نیست، بلکه بیانگر این است که کماکان سخت در چنگ رویزیونیسم اسیرند. دهها میلیون پرولتر واقعی که تحت حاکمیت بورژوازی رویزیونیستی شوروی رنج برده و از آنها نفرت دارند و در عین حال، امروز اوضاعشان تحت حاکمیت نوع غربی بدتر شده، به چیزی بهتر از اینها نیاز دارند. آنها به انقلابیون جوانی نیاز دارند که نه از سینه سپر کردن در برابر سلاح دشمن هراس داشته باشند و نه از لگد زدن به کاسه کوزه «دگمهای» رویزیونیستی که در میان نیروهای «چپ» شوروی سابق غالب است. بدون مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم هرگز سخنی از «اکتبر نوین» نمی تواند در میان باشد.(مسئولیت ترجمه تمام متون نقل شده از روسی به انگلیسی به عهده: جهانی برای فتح است).

توضیحات

۱) استالین در اواخر عمرش (در کتاب «مسائل اقتصادی سوسیالیسم») امکان رشد عناصر سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی را، اگرچه به طور ناقص، مورد بحث قرار داد.

۲) سوسیال امپریالیسم شوروی به استثمارکری کلاسیک نومستعمراتی در کشورهای درون و برون بلوک خویش نیز دست زد (نمونه هندوستان) و «تقسیم کار بین المللی» نوع خودش را نیز درون بلوک تحت سلطه اش برقرار ساخت.

۳) وقتی حزب متحده سراسری با تهدید می گوید که «شکست سوسیالیسم» به جنگ جهانی سوم و «نابودی نوع شر» منتهی می شود نشان میدهد که تا چه حد حاضر است با جای پای حزب کمونیست سابق گذارد. این در حقیقت پژواک همان ادعاهای قدیمی رویزیونیستهای شوروی است مبنی بر اینکه سلاحهای هسته ای آنها «سلاح برای صلح» و تنها عامل بازدارنده آمریکا از برپایی جنگ جهانی سوم است. در آمریکا هم مارکسیست ـ لنینیستهای قلابی بودند که مجیز امپریالیسم آمریکا را می گفتند و مدعی می شدند که سلاحهای ارباب آنها است که صلح را تضمین می کند.

۴) جای هیچ شگفتی نیست که آندریوا به حمایت از این جلادان رژیم سابق شوروی بلند میشود. او با انتشار مقاله ای در سال ۱۹۸۸ در یکی از نشریات شوروی به نام «سوویتسکایا روسیا» در سطح ملی شهرت یافت. رقیب اصلی گورباچف در آن زمان، لیگاچف (هوادار برژنف) پشت این مقاله ایستاده بود. آندریوا که در آن زمان استاد دانشگاه لنینگراد بود. در این مقاله وی به انتقاد از «اضمحلال منفعلانه بنیه دفاعی وآگاهی میهن پرستانه» پرداخت و به آنانی که «کوچکترین ابراز غرور ملی روسیه کبیر را نشانه شوونیسم قدرت بزرگ» میدانند، حمله کرد. او خواستار تجدید حیات توان نظامی، «نظم» ایدئولوژیک، تنبیهات شدیدتر برای مجرمین و روحیه تهاجمی تر در دفاع از منافع روسیه شد. این مقاله که دم به دم ذکر خیر استالین را می کرد، در حقیقت فراخوان برای ایجاد «نظم و قانون» بود.

۵) برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنید به «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی».

۶) برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنید به «جهانی برای فتح»، ویژه نامه مائو (شماره هفتم، سال ۱۹۸٦).

۷) یک حرف مرتبا در پلمیکهای حزب کمونیست شوروی تکرار می‌شد: «به سختی می توان در مورد زیانهای ایدئولوژیکی و عملی که «انقلاب فرهنگی» چین به جنبش کمونیستی جهانی رساند، غلو کرد.» (به نقل از: «نقد نظرات تئوریک مائو تسه دون»، انتشارات پروگرس، ۱۹۷۲)